

عباس داورنيا

علائق و شاخصه‌های تغذیه

زبان شیر که‌های گلزار

علل و شاخصه‌های تغییر زبان ترک‌های تهران

عباس داورنیا

داورنیا، عباس، ۱۳۵۲-

علل و شاخصه‌های تغییر زبان ترک‌های تهران/ تحقیق از عباس داورنیا. - تهران: عباس داورنیا، ۱۳۸۵.

ISBN 964-06-7891-0

۱۸۳ ص.

شابک: ۷۸۹۱-۰۶-۹۶۴

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

این کتاب در اصل پایان‌نامه (کارشناسی ارشد) عباس داورنیا- دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رودهن، دانشکده علوم اجتماعی، تهران: ۱۳۸۴ می‌باشد.

۱. زبان ترکی آذربایجانی - - تاثیر فارسی. ۲. زبان ترکی آذربایجانی - - ایران - - تاریخ. الف. عنوان.

۴۹۴/۳۶۱

PL ۳۱۱ / د۲ع۸

کتابخانه ملی ایران

۳۵۴۶۰-۸۴م

نام کتاب: علل و شاخصه‌های تغییر زبان ترک‌های تهران

نویسنده: عباس داورنیا

ناشر: نویسنده ۰۹۱۲۲۷۲۴۱۶۹

ویراستار: فریدون محمدی

طرح روی جلد: مهیار علیزاده

نظارت چاپ: مرکز خدمات چاپ و نشر «آخار سو» (axarsu_yayinevi@yahoo.com)

لینوکرافی: ندا ۷۷۵۲۳۱۶۹

چاپخانه: قادری

سال نشر: ۱۳۸۵

قیمت: ۲۸۰۰ تومان

مرکز پخش: تهران- اول خیابان کارگر شمالی- پاساژ هیروز- طبقه دوم-

تلفن ۶۶۴۲۷۳۷۱

انتشارات اندیشه‌نو

چاپ اول
تیراژ ۵۰۰۰

مقدمه‌ی مولف

کتاب حاضر درواقع شکل خلاصه شده‌ای از رساله فوق لیسانس رشته پژوهش علوم اجتماعی است که در دانشگاه آزاد اسلامی واحد رود هن در بهار سال ۱۳۸۴ تحت عنوان «بررسی عوامل موثر بر تغییر زبان آذربایجانی‌های (ترکان) تهران» با راهنمایی استاد دکتر کامران و مشاوره استاد دکتر ملک‌پور نگارش یافته و با داوری استاد سرکار خانم دکتر مطیع مورد دفاع قرار گرفت. شایسته است در همین جا تشکر و قدردانی خود را بابت راهنمایی و تذکرات ارزشمند این عزیزان ابراز دارم.

اما در این میان تنها عاملی که انگیزه اصلی من در انتخاب این موضوع به عنوان پایان‌نامه و تبدیل آن به کتاب بود، احساس رنج و فشار اجتماعی وارده به شهروندان ترک ایران ناشی از عدم انعکاس زبانشان در رسانه‌ها یا آثار منتشره از طرف ارگان‌های دولتی، فرهنگی، آموزشی، علمی و... در کنار زبان فارسی است. این تفاوت‌ها موجب ایجاد احساس دو نوع شهروند درجه اول و دوم بین فارس‌ها و ترک‌ها به صورت کاذب یا حقیقی گردیده است. این سیاست‌های نامتوازن زبانی دو نوع احساس خودشیفتگی و خودباختگی ایجاد می‌کند. خودشیفتگی‌ها و خودباختگی‌ها آسیب جدی اجتماعی می‌باشند. امیدوارم مکتوب حاضر تا حدی روشنگر پاره‌ای از مسائل، مشکلات و سوءفهم‌های فرهنگی فعلی شود و در رفع این معضل اجتماعی موثر واقع گردد.

ضمناً بر خود وظیفه می‌دانم از زحمات بی‌شائبه دانشجویان دانشگاه علامه طباطبائی و خصوصاً دوستان عزیزم آقایان حیدر شادی، ناصرالدین علیزاده و جمال‌علی که زحمات زیادی را متحمل گردیدند تشکر و قدردانی نمایم.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷	فصل اول: مقدمه
۹	اهمیت و ضرورت تحقیق
۱۲	اهداف تحقیق
۱۴	فصل دوم: مبانی نظری تحقیق
۱۴	دیدگاه‌های نظری
۱۵	بررسی سیر تاریخی موضوع
۲۳	بحثی در رابطه با قدمت ترکان آذربایجان
۲۵	سیاست‌های زبانی پهلوی دوم در قبال زبان ترکی
۳۰	نظر جلال آل احمد
۳۲	سیاست‌های قومی جمهوری اسلامی در قبال زبان ترکی
۳۳	مطالعه نظرات تنی چند از روشنفکران معاصر
۳۹	بحثی مختصر از یک کتاب مرکز نشر وزارت خارجه
۴۰	مقایسه چگونگی انعکاس حکومت ترک‌ها و فارس‌ها در کتاب تاریخ سال دوم مقطع راهنمایی .. رشته مقایسه‌ای دیگر در چگونگی انعکاس فارس و ترک در کتاب «تاریخ تفکر اجتماعی ایران» رشته
۴۶	کارشناسی علوم اجتماعی دانشگاه‌های پیام نور
۵۳	مقاله‌ای از آقای راشدی در رابطه با موضوع مورد بحث
۵۴	مروری بر موضع‌گیری‌ها و برنامه‌های رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی در رابطه با زبان ترک‌ها
۵۷	نکاتی از نامه نمایندگان پارلمان اروپا
۵۹	فصل سوم: نظرات جامعه‌شناسی سیاسی در رابطه با قومیت‌ها
۵۹	نظرات گیدنز
۶۰	نظرات باری بوزان (Bary Bozan)
۶۲	نظرات هرمیداس باوند

۶۳	 نظرات مارتین مارجر
۶۴	 تکثرگرایی برابر
۶۶	 تکثرگرایی نابرابر
۶۸	 همانند سازی (Assimilation)
۷۱	 همانند سازی شخصی
۷۲	 همانند سازی گروهی
۷۲	 همانند سازی متعددی
۷۴	 فرهنگ زدایی قومی (Ethnocide)
۷۸	 فصل چهارم: پیشینه تحقیق
۷۸	 پیشینه تحقیق (۱)
۸۳	 پیشینه تحقیق (۲)
۸۹	 پیشینه تحقیق (۳)
۹۲	 پیشینه تحقیق (۴)
۹۳	 پیشینه تحقیق (۵)
۹۶	 فصل پنجم: نظریات جامعه شناختی زبان
۹۹	 بررسی عوامل کمک کننده و عوامل بازدارنده دو زبانی از نظر جامعه شناختی
۱۰۰	 زبان و توصیف های دو زبانی از دیدگاه شناختی
۱۰۳	 ریشه های فرهنگی، ارتباطی و شناختی زبان
۱۰۵	 جامعه دوزبانه
۱۰۶	 برخورد زبان ها
۱۰۹	 فصل ششم: دیدگاهها و نظریه های جامعه شناسی در مورد شکل گیری «خود و دیگری»
۱۱۰	 دیدگاه کنش متقابل نمادین
۱۱۴	 نظریات جرج هربرت مید
۱۱۷	 نظرات مانفرد کان (Man ford kuhn)
۱۱۸	 نظریه مورس روزنبرگ (Morris Rosenberg)

فصل هفتم: نگرش (Attitude)	۱۲۱
عوامل مؤثر بر شکل گیری و تکوین نگرشها	۱۲۲
نظرات فیش باین و آیزن (Fishbein and Ayzan)	۱۲۳
فصل هشتم: چهارچوب نظری تحقیق	۱۲۴
فرضیه های تحقیق	۱۲۷
مدل تحلیلی طرح	۱۲۸
فصل نهم: تجزیه و تحلیل داده‌ها	۱۲۹
نتایج مربوط به فرضیه های تحقیق	۱۴۴
نظراتی از مباحث جامعه شناسی آموزش و پرورش و وسائل ارتباط جمعی (تحلیل فرضیه نهم)	۱۴۶
فصل دهم: مطالبی مربوط به فعالیت‌های احقاق حقوق ملی آذربایجانی‌ها	۱۵۱
فصل یازدهم: بحث و پیشنهاد	۱۵۷
منابع و مأخذ	۱۶۳
ضمائم:	۱۶۸
پرسشنامه تحقیق	۱۶۸
اعلامیه جهانی حقوق زبانی	۱۷۱

فصل اول

مقدمه

طرح مسأله

علی آقا جهت انجام کارهای اداری خود با شناسنامه‌اش به اداره آمده و در صف ایستاده است. ۳۵ ساله و متولد تهران می‌باشد، از شناسنامه‌اش مشخص است که مادر و پدرش اهل یکی از شهرهای آذربایجان می‌باشند. او نمی‌داند که محل تولد والدینش در شناسنامه او نوشته شده است. ما ضمن انجام کارهای اداری او، به ترکی از وی می‌پرسیم زبان ترکی می‌دانی؟ می‌گوید نه من ترک نیستم. پدر و مادرم ترک هستند خودم بزرگ شده تهران هستم الان من بچه تهرانم.

خانم احمدی از همکاران با سابقه اداره ماست. همه خانم احمدی را تهرانی الاصل می‌شناسند ولی نام فامیلی خانم احمدی پسوند نام یکی از شهرهای مشهور آذربایجان را دارد. یک وقتی از خانم احمدی درباره این پسوند نام خانوادگی اش سؤال کردیم، نکند شما اصالتاً اهل همان شهرستانی هستید که پسوند همراه نام خانوادگی شما آمده است؟ او گفت نه ما تهرانی هستیم. ولی از روی شناسنامه خانم احمدی مشخص بود که وی اصالتاً اهل همان شهرستان ترک نشین است.

ما با اعظم خانم در تاکسی درباره مسائل روزمره صحبت می‌کنیم. دختر نوجوانش نیز همراهش هست. اعظم خانم وقتی می‌بیند که ما فارسی را با لهجه ترکی صحبت می‌کنیم

به زبان ترکی با ما شروع به صحبت می‌کند. ما ضمن صحبت با اعظم خانم می‌خواهیم با دخترش هم ترکی صحبت کنیم. اعظم خانم می‌گوید دخترش ترکی بلد است. اما دختر از ترکی صحبت کردن با ما خجالت می‌کشد. ما بقیه سخنانمان را به زبان فارسی ادامه می‌دهیم. زبان دختر باز می‌شود از دختر علت ترکی صحبت نکردنش را می‌پرسیم. می‌گوید: عادت نکرده‌ام. علت این امر را از مادر می‌پرسیم، می‌گوید چون رادیو و تلویزیون و مدرسه و درسهایش فارسی است؛ ما هم مجبوریم بیشتر با بچه‌ها به فارسی صحبت کنیم. بچه‌ها هم بیشتر فارسی صحبت می‌کنند و فارسی را روان‌تر از ترکی صحبت می‌کند.

مثال‌های ذکر شده نمونه بارزی از پنهان‌سازی و فرار از لایه هائی از هویت جمعی است که بعضی از افراد در بعضی از مواقع از خود بروز می‌دهند. این افراد در بعضی از موقعیتها و مکانها به پنهان سازی بخشی از هویت جمعی خود می‌پردازند. این گونه افراد که در ظاهر و در جمع، و در بعضی از موقعیت‌ها و مکان‌ها به پنهان‌سازی بخشی از شخصیت خود می‌پردازند؛ بلاشک در درون خود با تعارضات و تشتهای فراوانی دست به گریبان می‌شوند. چرا که هر فرد سالم تعلقات تشکیل دهنده خود را دوست می‌دارد. علائق خاصی به کیستی، چیستی و شاخص‌های تشکیل دهنده لایه‌های هویت جمعی خود دارد. مگر در یک حالت استثنائی؛ و آن حالت استثنائی دو نوع دارد؛ نوع اول اینکه تمامی یا بخشی از این کیستی و چیستی و شاخص‌های تشکیل دهنده لایه‌های هویت جمعی هر فرد، در فرآیند اجتماعی شدن به وی معیوب و زشت و تیره و تار باورانده شوند و نوع دوم اینکه این شاخصهای لایه های هویتی واقعاً و حقیقتاً در قیاس و نسبت به مورد‌های مشابه سیاه و زشت و معیوب باشند و مایه سرافکنندگی باشند و فرد در بعضی از مواقع به پنهان‌سازی و ایزوله کردن بخشی از این لایه های معیوب هویتی خود اقدام کند.

فرد مبتلا به ناهنجاریهای شخصیتی که در نظام شخصیتی خود دچار مشکل شده است؛ نمی‌تواند از عهده کنش ارتباطی سالم بر آید چرا که این نظام شخصیتی منبع اصلی تفسیر

موقعیت برای ایفای کنش و ارتباط متقابل فرد و جامعه است.^۱ نظر به این مساله که اکثر ترکان ایرانی ساکن در تهران دوزبانه می‌باشند. در نوع اول شاید از نوع دوزبانگی طبیعی (Natural bilingualism) باشند یعنی دو زبان ترکی و فارسی را در روند طبیعی زندگی روزمره فرا گرفته‌اند یا از نوع دوم، دوزبانگی مدرسه‌ای (bilingualism school) باشند. شخص زبان دیگر را در روند آموزش رسمی و در مدرسه فرا می‌گیرد و یا از نوع «دوزبانگی قومی» (Folk bilingualism) که این گروه زبان دیگر را بر اساس فشار یا اجبار اجتماعی که با آن در تماس هستند فرا گرفته‌اند... کودکان این گروه از نظر تحصیلات و آموزش همواره مشکلاتی دارند.» (نرسیسیانس، ۱۳۸۱: ۱۶۵)

مسأله اینجاست که این افراد در روند طبیعی فرایند اجتماعی شدن خود بخود و اتوماتیک وار دوزبانه می‌شوند. با در نظر گرفتن اینکه «اولاً گویش‌ها و گونه‌های متعدد زبانی موجود در دنیا را پذیرفت که چند زبانگی قاعده است نه استثناء ثانیاً همانطور که دانستن یک زبان جدید برای فرد امکانات جدید فراهم می‌سازد... در سطح اجتماعی هم همچون سطح فردی دانستن بیش از یک زبان به معنی دوگانگی شخصیت نیست بلکه نشان از تملک ثروت مهم فرهنگی دارد که قدرت تفکر، تعامل و کارائی فرد یا جامعه را افزایش می‌دهد.» (همان، ص ۱۷) پس چرا روند نهادهای فرهنگی - آموزشی دولتی، افراد و جوامع دوزبانه طبیعی را با صرف هزینه‌های گزاف مادی و معنوی به سمت یک زبانگی تشویق و سوق می‌دهند؟ این مسأله در این تحقیق همانطور که از عنوان آن بر می‌آید مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت.

اهمیت و ضرورت تحقیق

«از زبان گاهی به عنوان کلید شبکه‌های ارتباطی (پراید ۱۳۷۳: ۲۷۳) و گاهی به عنوان سرمایه‌ای فرهنگی (۱۹۸۹، willantine و ۱۹۹۷، Grook) یاد می‌شود که افراد با

۱- نامه انجمن جامعه‌شناسی ایران، مجله، بحران هویت، دینامیسم، مکانیسم و تحول آن در ایران، محمد عبداللهی، ص ۷۲.

تسلط بر آن، می‌توانند علاوه بر برقراری روابط اجتماعی، نوعی هویت ویژه کسب کنند. پس هویت فرد، چه در سطح قومی و چه در سطح ملی، بستگی به زبانی است که او فرا می‌گیرد. زبان مادری و بومی افراد که یکی از مولفه‌های هویت قومی افراد است، حیطه و شبکه ارتباطی فرد در جامعه را رقم می‌زند و در فرآیند شکل‌گیری هویت، تعیین‌کننده جمعی است که فرد به آن احساس تعلق کند. با این توصیف، آموزش زبان بومی یا قومی نیز به لحاظ اهمیت آن در نظام روابط اجتماعی و جامعه کل، حائز توجه خاصی است. سیاست‌های آموزشی کلان در خصوص نفی یا اثبات ضرورت آموزش زبان قومی، نتایج و تبعات جامعه‌شناختی قابل‌تأملی به همراه دارد... چنان که اشاره شد بخش انکارناپذیری از متن فرهنگی قومیت‌ها، زبان آنهاست. زبان بومی و مادری افراد یکی از دومین عوامل زمینه‌ای است که فرد با تشخیص تمایز آن با اقوام دیگر و تشابه آن با همزبانان خود، در راه تشخیص تمایز آن با اقوام دیگر و تشابه آن به همزبانان خود، در راه تشخیص و تفکیک هویت قومی قدم بر می‌دارد.

با این توصیف می‌توان ادعا کرد انواع سیاست‌هایی که در سطح ملی کشورهای مختلف برای قبض و بسط زبان‌های قومی اعمال می‌شود، خواسته و یا ناخواسته بر فرایند شکل‌گیری هویت قومی تأثیرگذار است... اعمال سیاست‌های مطالعه نشده در این موارد ممکن است، عوارضی مانند اختلال نمادی و یا تا حدودی اختلال رابطه‌ای را در نظام اجتماعی به دنبال داشته باشد. مراد از اختلال نمادی ضعف در احساسات، پنداشتها، رموز و اصول مشترک است.^۱ البته نوع جامعه را هم باید مد نظر قرار داد و ببینیم که این سیاست‌های زبانی یکسان‌سازی قومی و هضم و جذب اقوام تحت سلطه در چه جامعه‌ای رخ می‌دهد؟ برای برنامه‌ریزی زبان و سیاست‌های کلان متوجه باشیم که: «۱- هویت جمعی موجود در ایران چیست؟ مردم ایران خود را در درجه‌ی اول متعلق و منتسب به کدام واحد جمعی مثل خانواده، طایفه، قوم، ملیت و... می‌دانند و با کدام «ما» معرفی

می‌کنند؟ و چرا؟ ۲- هویت جمعی مطلوب در ایران چیست؟ مردم ایران ترجیح می‌دهند که در درجه اول متعلق و منتسب به کدام واحد جمعی باشند؟ و با کدام «ما» خود را معرفی می‌کنند و چرا؟ ۳- امکانات و شرایط لازم برای کنده شدن از هویت جمعی موجود و پیوستن به هویت جمعی مورد نظر چگونه است؟^۱ آیا این جامعه در سیاست خارجی، داخلی و در دیگر عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی موفق شده است؟ در این یک زمینه دیگر هم موفق می‌شود یا خیر؟

«(رایین و یراند) برنامه‌ریزی زبان را تغییرات آگاهانه‌ای دانسته‌اند که در ساخت و کاربرد زبان اعمال می‌شود.»^۲

«در ایران تغییرات فرهنگی که به عنوان نوعی رنسانس پدید آمده است در تنگنای محدودیت‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و تاریخی قرار گرفته است و تحت شعاع بحران عظیمی است که دامنگیر نظامهای شخصیتی و نظامهای اجتماعی در ایران شده است. و هم اینکه خود پایه بحران هویت جمعی را فراهم آورده است. هر سه مورد عوارض و تبعات فراوانی دارند که جدائی اخلاق نظری و عملی، بی‌تعهدی، هنجارشکنی و... از نمودهای عینی آن است.»^۳

چشم پوشی از نیازهای زبانی، فرهنگی و اجتماعی حجم عظیمی از جمعیت یک جامعه به‌طور آشکارا بی‌اهمیت جلوه دادن، تحقیر و حتی گاهی به معنی تسمخر آن جمعیت می‌باشد. بسیج بخش‌ها و قسمت‌های مهمی از فعالیت‌های فرهنگی، نهادهای آموزشی، تربیتی و رسانه‌های جمعی، جهت تیره و تار کردن زبان یک قوم برای همانندسازی به قصد دست شستن ترکان تهران از هویت زبان ترکی خود و روی آوردن آنها به هویت فارسی نه مقدور و نه منطبق با واقعیات است. نکته مهم اینکه به گواهی تجارب سایر ملل در ادوار دور و نزدیک این امر امکان ناپذیر بوده و به غیر از اینکه

۱- ر.ک. به ص ۹

۲- مجله زبان شناسی، فصلنامه، سال ۱۳۷۵، شماره ۹، سیاست زبانی، یحیی مدرسی، ص ۴

۳- ر.ک. به ص ۹

سرمایه دو طرف را به هدر دهد نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت.

مخصوصاً امروزه (زمان انجام این تحقیق) که دیگر منبع اطلاعاتی جوامع انسانی از جمله ترکان تهران تنها فرستنده‌ها، دستگاه‌های فرهنگی و نهادهای آموزشی حاکمیت نیست. در این عصر که به عصر ارتباطات مشهور شده است و مرزهای اطلاعاتی - فرهنگی از هم پاشیده شده شهروندان ترک ایرانی می‌توانند با استفاده از ماهواره، اینترنت و... از منابع اطلاعاتی دیگر نیز استفاده کنند.

اهداف تحقیق

همچنان‌که از عنوان تحقیق بر می‌آید در این تحقیق کوشش خواهد شد علت تک زبانه کردن بعضی از ترکان تهرانی از دو زبانگی طبیعی، قومی و مدرسه‌ای فارسی - ترکی به تک زبانی فارسی ریشه یابی شود. ضمناً در این تحقیق تشویق ترکان تهران از دوزبانگی طبیعی، قومی و مدرسه‌ای به سمت تک زبانه شدن از سوی حاکمیت مورد بررسی قرار خواهد گرفت. بدون شک این فرایند غیر واقع بینانه، همچنان‌که در بخش طرح مسأله ذکر شد سطح گسترده‌ای خسران و ضرر فرهنگی - اجتماعی در پی خواهد داشت. در پی آن انواع ناهنجاریهای شخصیتی، اجتماعی و فرهنگی عمده ایجاد خواهد شد. البته ناگفته نماند که در این امر عوامل سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و تاریخی دخیل‌اند که در طول بحث به طور جداگانه یا تلفیقی به آثار هر یک از آنها اشاره خواهد شد.

محمی الدین مهدی در پایان نامه خود برای اخذ مدرک کارشناسی ارشد رشته علوم تربیتی، تحت عنوان «ترک زبان بودن والدین و تاثیر آن در یادگیری خواندن و نوشتن کودکان» از دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران، در قسمتهایی از تشریح نتایج تحقیق خود می‌گوید: در جوار نتایج اصلی به نتایج فرعی دیگری رسیدیم «در ضمن تجربه به مسائل دیگری برخورد کردیم. موقع انتخاب نمونه به کلاسهای درس در معیت معاون مراجعه کردیم. اول گفتیم دانش آموزان عرب زبان دستهایشان را بلند کنند. بعد گفتیم دانش آموزان گیلک زبان دستهایشان را بلند کنند. تا اینکه نوبت به دانش آموزان ترک

زبان رسید. دانش آموزان از اینکه خود را ترک، کرد و گیلک معرفی کنند خجالت می کشیدند و اغلب همکلاسی هایشان آنها را لو می دادند، و برخی در زنگ تفریح می آمدند و خود را معرفی می کردند و در جواب این سؤال که چرا خود را معرفی نکردی می گفت خجالت کشیدم.» (محمی الدین، ۱۳۵۲: ۱۲).

فرضاً اگر این تحقیق بر روی فرزندان فارس زبان چه در آن موقعیت ذکر شده و یا چه در دیگر نواحی غیر فارسی ایران مثلاً: استانهای شمالی یا استانهای ترک نشین انجام می پذیرفت آیا آنها هم از معرفی خود خجالت می کشیدند؟ یا با افتخار خود را معرفی می کردند؟

چرا دانش آموزان در معرفی خود و ابراز هویت خود تا این اندازه عکس العمل های متفاوت نشان می دهند؟ چرا یکی هویت خود را پنهان می سازد و دیگری برعکس حتی در مباحث عمومی هم به هویت (فارسی) خود اشاره می کند؟ عمده هدف ما کالبد شکافی این پدیده و در اصل بررسی و تحلیل علت تغییر زبان برخی از ترکهای تهران از ترکی به فارسی می باشد. این امر ممکن است فقط در ظاهر روی دهد یا اینکه شخص در درون هم تسلیم این فضای نابرابر شود. و به خود بقبولاند که دیگر یک فارس شده است. و در تمامی زمینه ها از هویت قومی (مثلاً هویت زبانی ترکی) خود رخت بسته و فاصله گرفته است. البته هر دو حالت ذکر شده شخص را در درون با چالش ها و تشتهای روحی، شخصیتی و اجتماعی روبرو می کند که عوارض جبران ناپذیری در ایجاد تعامل و ارتباط سالم فرد با جامعه دارد که این امر دقیقاً مورد بررسی و تحلیل قرار خواهد گرفت.

فصل دوم

مبانی نظری تحقیق

دیدگاه‌های نظری

هدف از مطرح کردن دیدگاه‌های نظری در تحقیق، بیان نظرات درباره موضوع مورد مطالعه است که صاحب نظران در رابطه با آن موضوع با کار و مطالعه خود ارائه داده اند. با کمک این نظرات می‌باشد که محقق متوجه می‌شود، باید به دنبال چه متغیرها و فرضیه‌هایی باشد. و الزامه روابط بدست آمده بین متغیرها را بر اساس چنین نظریاتی تبیین نماید. بطور خلاصه هدف استفاده از دیدگاه‌های نظری ایجاد یک چهارچوب نظری مناسب برای انجام تحقیق و تبیین نتایج آن می‌باشد. در این بخش بر اساس موضوع مورد مطالعه، نظر به اینکه «بحث راجع به معضلات قومی [زیبانی] نمی‌تواند به یک دیسپلین (نظم) علمی به روابط بین‌المللی یا علوم سیاسی، روانشناسی و جامعه‌شناسی منحصر شود. پس در واقع باید یک دیدگاه جامعی - که مجموعه‌ای از دانش‌های مختلف در حوزه علوم انسانی را در برمی‌گیرد - درگیر کرد تا بتوان به یک تجزیه و تحلیل قابل قبول رسید. یعنی همان بحثی که در مباحث نظریه نظام جهانی (World System theory)

راجع به عدم تفکیک علوم انسانی وجود دارد، در مساله بحران‌های قومی خودش را به شکل واضح نشان می‌دهد که امکان این وجود ندارد ما با یک زمینه (Field) علمی از باب شاخه‌های علوم انسانی وارد این مبحث مطالعات قومی [زبانی] شویم.^۱ لذا برای فایق آمدن به این مشکل ما ۶ دسته از دیدگاه‌های نظری و مباحث مربوطه را شرح خواهیم داد.

۱- بررسی روند تاریخی موضوع مورد بحث.

۲- پیشینه‌های تحقیق.

۳- نظریات جامعه‌شناسی سیاسی در رابطه با نوع رهیافت‌های دولت‌ها در قبال زبان‌ها و اقوام ساکن در یک کشور.

۴- نظریه‌های جامعه‌شناسی زبان و زبان شناسی.

۵- نظریه‌های جامعه‌شناسی در مورد شکل‌گیری خود و هویت جمعی.

۶- نظریه‌های روان‌شناسی اجتماعی در مورد نگرش.

بررسی سیر تاریخی موضوع

اتحاد مخفی و غیر مستقیم احمد شاه قاجار با ترکان عثمانی در جنگ جهانی اول و شکست دول متحد از جمله ترکان عثمانی و پیروزی متفقین در این نبرد، موجب یکه تاز شدن انگلیس در خاورمیانه و ایران گردید. عدم پیروی احمدشاه قاجار از سیاست‌های دیکته شده انگلیس، از جمله طفره رفتن از امضای قرارداد ۱۹۱۹^۲، باعث شد تا سیاست انگلیس مبنی بر از کارانداختن قاجارها و به قدرت رساندن رضاخان در ایران عملی شود. از کودتای اسفند ۱۲۹۹ تا ظهور رضاخان در سال ۱۳۰۴؛ انگلیسی‌ها زمینه‌های داخلی تغییر قدرت را آرام آرام توسط عناصر متجدد غرب‌گرا آماده کردند.^۳ «به سلطنت رسیدن

۱- مطالعات راهبردی، مجله، رمضان زاده عبدالله، پیش شماره، ۱۳۷۷، صص ۹-۲۱۸.

۲- اعتماد، روزنامه ۱۳۸۳/۳/۱۶، خسرو معتضد، ص ۱۶.

۳- فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، مجله، شماره ۲۹، بهار ۱۳۸۳، آیتی عطا، مقدمات خلع قاجاریه و تاجگذاری رضاخان

رضاخان در ایران... به یاری ائتلافی از چهار حزب سیاسی شکل گرفت... یکی از این چهار گروه، حزب اصلاح طلبان تجدد بود. از افراد شاخص این حزب فروغی و ملک الشعراى بهار بودند... در برنامه این حزب گسترش زبان فارسی به جای زبان قومیتها در سراسر ایران یکی از خواسته‌ها نام برده شده بود» (پرواند: ۱۵۰).

با ظهور رضاخان در سال ۱۳۰۴ شرایط اجتماعی و سیاسی حاکم دچار تغییر و تحولات عمده‌ای شد. وی به منظور یکپارچه‌سازی و به نظم در آوردن دولت دست به تمرکز گرائی شدید زد و تحت لوای ایدئولوژی مدرنیسم، به مبارزه علیه سنت و مذهب پرداخت و از طرفی با بر جسته کردن هویت فارسی در صدد حذف و نابودی سایر هویت‌های قومی برآمد. (پرواند: ۱۶۹) «سیاست‌های راجع به قبائل با آرزوی دیرینه تبدیل امپراطوری چند قومی به دولتی واحد با مردمی واحد و یک قوم، یک زبان، یک فرهنگ و یک قدرت سیاسی کاملاً مرتبط بود. همزمان با گسترش مدارس عمومی و ارتباطات عمومی، شمار با سوادان فارسی‌زبان نیز افزایش یافت. از سوی دیگر با تعطیل شدن اندک مدارس و انتشاراتی‌های متعلق به جمعیت غیرفارسی به ویژه آذری، عرب و ارمنی؛ شمار با سوادان غیر فارسی کاهش یافت.

سه نشریه با نفوذ خواسته‌های طرفداران رضاخان را بیان می‌کردند... مجله آینده یکی از این نشریات بود که توسط محمود افشار [از تنورسین‌های شاخص پان فارسیسم] منتشر می‌شد... یکی از موضوعات مطرح و تاکید شده این نشریات، پیامدهای زیانبار حزب گرائی و قومیت بود. مطالب مجله آینده بیشتر بر لزوم ایجاد دولت مرکزی و هویت ملی واحد [هویت فارسی واحد] تاکید داشت. مطلب آغازین مجله؛ مقاله سردبیر تحت عنوان «مطلوب ما وحدت ملی» اینچنین بود... منظور از کامل کردن وحدت ملی این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد... آنهایی که به زبان فارسی و ادبیات آن تعلق خاطر دارند... باید بدانند اگر رشته وحدت این مملکت از هم گسیخته شود هیچ باقی نخواهد ماند. پس باید همه یک دل و یک صدا بخواهیم و کوشش کنیم که زبان فارسی

در تمام نقاط ایران عمومیت پیدا کند و به تدریج جای زبان‌های بیگانه [ترکی، عربی، کردی و...] را بگیرد. باید مدارس ابتدایی برای آموزش زبان فارسی و تاریخ ایران تأسیس شود. باید هزاران کتاب و رسالهٔ دلنشین کم بها به زبان فارسی با هزارها تیراژ در تمام مملکت به خصوص آذربایجان و خوزستان منتشر شود. اسامی جغرافیایی غیرفارسی را باید تبدیل کرد». (همان، صص ۶-۱۵۵).

«افشار در مقالات بعدی می‌نویسد از وظایف ضروری دولت عبارت‌است از گسترش زبان فارسی در جوامع غیرفارسی و انتقال قبائل ترک و عرب از ایالات مرزی به نواحی داخلی. محمود افشار در کتاب «فارسی زبان باستان آذربایجان» صراحتاً گفته که بنده حتی با پنج دقیقه هم تدریس زبان ترکی در مدارس و دانشگاه‌های آذربایجان موافق نیستم». (همان، ص ۱۵۷).

«افشار ضمن انتشار مجله آینده مؤسس انجمن ایران جوان هم بود که در یکی از مقالات دیگرش نوشته بود اگر مردم آذربایجان توانستند روزنامه‌های ترکی را به آسانی بخوانند و به ترکی چیزی بنویسند و شعر بگویند دیگر چه نیازی به فارسی خواهند داشت. وی گفته ترکی در ایران از ترک‌تازی بوجود آمده است می‌خواهیم آموزش فارسی را اجباری، عمومی و مجانی کنیم. برای من تردیدی نیست که بی‌هیچ زحمت و دردسری برای هیچ کس و مخالفتی از هیچ کجا به مقصود خواهیم رسید بی آنکه آذربایجانیها احساس کنند».^۱

علاوه بر موارد فوق بهتر است در اینجا یادآوری شود که؛ «کینه توزی رضاخان با مردم آذربایجان حد و مرزی نداشت. وی تبهکارترین مامورین خود را به آذربایجان می‌فرستاد تا مردم زحمتکش و شریف آن دیار را تحقیر کنند و به زبان آنها توهین کنند، شهرهای آذربایجان را به ویرانه زاری مبدل سازند. و این کلام «مستوفی» استاندار انتسابی

۱ - یگانگی ایرانیان و زبان فارسی، مجله آینده، افشار به نقل از مجله وارلیق شماره ۷.

رضا شاه بود که می‌گفت؛ آذربایجانی‌ها ترکند یونجه خوردند مشروطه گرفتند و حالا نیز گاه می‌خورند ایران را آباد می‌سازند. مستوفی که خود ساکن تبریز بود، ضمن سرشماری نیز محسوب گردیده بود، سرشماری تبریز را «خرشماری» می‌نامید.

... مستوفی در ایجاد «وحدت ملی» و ترویج «زبان داریوش» آن چنان کوشا بود که اجازه نمی‌داد حتی پیر زنان و پیر مردان فرزند مرده و مادران داغ دیده که یک جمله فارسی نمی‌دانستند، در ذکر دردها و مصائب خود و درسوگ عزیزانشان از زبان ترکی بهره گیرند.

وی خود به این جنایات اعتراف کرده و در رد مقاله سلطانزاده تبریزی می‌نویسد: ... بلی من... هیچ وقت اجازه نمی‌دادم که روضه‌خوان در مجالس ختم ترکی بخواند و در سخنرانی‌های خود می‌گفتم؛ شما که اولاد واقعی داریوش و کامییز هستید، چرا به زبان افراسیاب و چنگیز حرف می‌زنید؟ و از این بیانات هم جز ایجاد حس وحدت ملی و جلوگیری از ترک مآبی، کوتاه کردن موضوع اقلیت ترک‌زبان در نزد خارجی‌ها، که به عقیده من بزرگترین توهین به اهالی آذربایجان است و نویسنده اسم آن را «همدردی» گذاشته است؛ قصد دیگری نداشتیم. و زبان فارسی را که زبان نوشتن و تدریس و زبان رسمی و عمومی است ترویج کرده‌ام...

ناگفته نماند که در تابستان سال ۱۳۱۹ غله آذربایجان را که خرواری ۳۵۰ الی ۴۰۰ ریال در محل قیمت داشت، آقای «مستوفی» (استاندار) بدون اینکه به احتیاجات مردم تبریز اعتنایی کرده یا به تذکرات آنها دایر به تامین آذوقه شهر ترتیب دهد به زور سرنیزه از قرار خرواری ۱۴۰ ریال را خریده و تماماً به مرکز حمل کردند. در فصل زمستان، شهر تبریز به مجامع (گرسنگی) گرفتار و بی‌آذوقه می‌ماند. تا غله گندیده و از چند سال مانده گرگان را که تماماً متعلق به املاک اختصاصی (رضا شاه) بود از راه آستارا به تبریز حمل و از قرار خرواری ۶۰۰ ریال بخورد مردم بیچاره دادند و چون نان این گندم فاسد و غیرمأکول بوده و در عین حال گران و کمیاب و پیدا نمی‌شد هزاران فقیر، بدبخت و مریض از گرسنگی

قربانی اعتراض آقای مستوفی شدند. غله حمل شده از گرگان به قدری فاسد و غیرمأکول بود که قسمتی از جو آن را فرمانده ارتش تبریز پذیرفته و شرحی به آقای استاندار نوشته بود (که): بعلت فاسد شدن، اسب‌های ارتش نیز نمی‌خورند. آقای «مستوفی» در حضور جمعی با گستاخی چنین می‌گویند: باکی نیست حالا که اسب‌های ارتش نمی‌خورند می‌دهیم خرهای تبریز بخورند!» (جامی، ص ۲۴۷)

«علاوه بر مستوفی استاندار وقت؛ رؤسای فرهنگ آذربایجان نیز در ترویج زبان فارسی کوشا بودند. محسنی رئیس فرهنگستان آذربایجان زمان رضا شاه می‌گفت هر کس ترکی حرف می‌زند افسار الاغ به سر او بزنید و او را به آخور ببندید. ذوقی که بعد از محسنی به آذربایجان آمد صندوق جریمه ترکی حرف زدن در دبستان‌ها گذاشت تا هر طفل دبستانی آذربایجانی که ترکی صحبت کند جریمه شود.

شاهد مورد اعتماد و شرافتمندی که خود از دیران دوره ذوقی بود چنین نقل می‌کند: روزی هنگامی که میرزا قنبر نامی سر کلاس اول ابتدایی طبق معمول به بچه‌ها می‌گفت «آب» یعنی «سو» و «نان» یعنی «چورک» «بابا آب داد» یعنی «دهده سو وردی»، ذوقی که به همراه بازرسی از تهران آمده بود، با مدیر مدرسه وارد کلاس می‌شوند. ذوقی پس از شنیدن نحوه تدریس میرزا قنبر از مدیر می‌پرسد چرا آموزگار شما ترکی صحبت می‌کند؟ مدیر توضیح می‌دهد که بچه‌ها معنی کلمات را نمی‌فهمند او کلمات را به ترکی تفهیم می‌کند. ذوقی می‌گوید این درست نیست برای تفهیم کلمات؛ آنها را باید به بچه‌ها نشان داد. آموزگار برای فهماندن معنی کلمه نان باید یک تکه نانی به آنها نشان دهد و برای تفهیم صدای خروس باید صدای خروس در بیاورد تا بچه‌ها فارسی را به جای زبان مادری یاد بگیرند» (همان، ۲۴۸).

محمدعلی فروغی معلم دربار پهلوی، وزیر سابق عدلیه، از مؤسسان اولین لژفراماسونری رسمی سال ۱۹۰۹ در تهران، سه دوره نخست وزیری رضا شاه و چندین دوره وزیر دربار رضا شاه. (پرواند، ص ۱۵۳) و هم نخست وزیر محمدرضا شاه (جامی

ص ۱۱۵) در خصوص سیاست حکومت مرکزی در قبال قومیت‌های غیر فارسی از جمله ترک‌ها می‌گوید: «اول اینکه باید خرسند و خوشوقت باشیم از اینکه قبلاً به تعهدات راجع به جامعه ملل یا هیچ مقام دیگر از دولت ایران به این موضوع شکایت کنند ... آرامنه، یهودی، نصرانی (آشوری) چون عدد اینها قلیل است کمتر محل ملاحظه اند، ولیکن از سه عنصر ترک و کرد و عرب نباید غافل بود. حاجت به تذکر نیست که شمال غربی ما بسیاری از سکنه‌اش ترک زبانند (که این) موجب نگرانی بلکه مخاطره است. برای متحدالجنس کردن ایران، بهترین کارها نشر معارف فارسی است، اما آن هم نه به طوری که محسوس شود (که) می‌خواهند آنها را فارسی کنند».^۱

سندی دیگر که گزارش آموزش و پرورش استرآباد (گرگان) به وزارت داخله در اردیبهشت ۱۳۰۵ می‌باشد، دیدگاه و نظر مقامات آموزشی و فرهنگی نظام پهلوی نسبت به زبان ترکی را نشان می‌دهد: «قسمت دیگر در حکم تسخیر روح تراکمه است، ترتیب بسط معارف در صحرا و لزوم تربیت اطفال تراکمه و تبدیل زبان ترکی آنها به پارسی است. در صحرا اشاعت معارف و زبان پارسی علاوه بر محاسن دیگر در سیاست تاثیر مهمی دارد، آرامش ابدی یموت، اگر خواسته باشیم یموتستان نشده و با ترکمنستان خطرناک تازه تشکیل یافته روح یک جهتی پیدا نکند؛ تنها راه خلع سلاح بدون تغییر روح طغیان تراکمه نمی‌شود ... واجب است با بودجه کافی چندین باب مدرسه مجانی در قمیش تپه، خواجه نفس، آق قلعه، گنبد کاووس، اومچای و بعد به ضرورت در نقاط دیگر تاسیس شود. و فعلاً پانزده نفر معلم ایران پرست، آشنا به رموز سیاست و غیر مانوس با زبان ترکی از مرکز برای مدارس فوق انتخاب شوند. و یکی از موارد مهم، پروگرام مدارس این باشد که هیچ درسی به زبان ترکی تدریس نشود. چندانکه به بسط معارف و تبدیل زبان ترکی به پارسی در صحرا ابرام کردیم؛ برای بسیاری از مناطق دیگر استرآباد مانند رامیان، حاجیلو و

کوهساران هم که ترک زبانند باید این مقصود عملی شود.» (ترکمن صحراسی، اقمیلرات گورگنلی ۱۹۲۵-۱۹۱۶)

این سند گزارش آموزش و پرورش استرآباد (گرگان به شماره ۱۳۰۵/۲/۹۲۳)

به وزارت داخله در تهران می‌باشد ۱۹۲۵-۱۹۱۶

برگرفته از کتاب ترکمن صحراسی نویسنده اقمیلرات گورگنلی (منبع سازمان اسناد ملی ایران)»

www.Teribun.com

«فروغی در پیامی در مورد گسترش زبان فارسی می‌گوید: حاجت به توضیح نیست که نشر معارف ایران و زبان ایرانی [زبان فارسی] در آذربایجان و دور کردن مردم آن استان از خصوصیات غیر ایرانی [ترکی] چقدر لازم است با اینکه معلم دانا بسیار کم داریم تدریس در آذربایجان می‌ترسم مشکل باشد...»

در هر حال راه این است که در مدارس ابتدایی شروع به تدریس را از تعلیم خط و قرائت بکنند و معلم باید بیش از هر کار با شاگرد مشغول گفتگو به زبان فارسی باشد.^۱ ناگفته نماند نخبگانی چون ملک الشعراء بهار ضمن حمایت از اقدامات و رویه‌های مستوفی در قبال ترکان ایران و امثال وی، (جامی، ص ۲۶۳) طی مقاله ای تحت عنوان «حزب دمکرات آذربایجان» می‌نویسد:

«...آقای مستوفی از بهترین و پاکدامن‌ترین مأموران ایران بود... ملک الشعراء بهار در ادامه همان مقاله در رابطه با زبان ترکی ادامه می‌دهد: ...آمدیم بر سر لهجه‌های محلی و تدریس زبان ترکی ... می‌گویند که در سه ساله ابتدایی ترکی باشد ... ای کاش مردم آذربایجان لااقل زبان تات‌های قفقاز یا فارسی‌گویان خود آذربایجان را به عنوان زبان اصلی احیاء می‌کردند و ما خود را راضی می‌کردیم که زبان آذری یک لهجه قدیمی است و دوباره بدست فرزندان خود احیاء می‌شد. وی در ادامه مباحث خود در رابطه با

زبان ترکی می‌گوید: به کدام دلخوشی می‌توانیم راضی شویم که آقایان زبان تحمیلی فاتحان تاتار^۱ را بر زبان اجداد و نیاکان ما رجحان می‌نهند؟ حال آمدیم و گفتیم که زبان ترکی لهجه محلی آذربایجان است [زبان ترکی آذربایجانی را متفکری همچون ملک الشعراء لهجه می‌نامد نه زبان] بسیار خوب کسی حرف ندارد، این زبان مادری را کسی نمی‌خواهد از شما بگیرد. اما آیا فکر کرده‌اید که دامنه زبان وسیع دری با آن همه ادبیات عالمگیر و آن همه کتاب‌های مفید و آن همه مفاخر تاریخی که فعلاً نیز هموطنان شما در همه ایران به آن زبان تکلم می‌کنند و استعداد‌های عجیب و غریبی در خود آذربایجان از این زبان بروز کرده و می‌کند. چه عیب دارد که باید در پی احیاء زبانی برآئید که نه سابقه ادبیات جهانی دارد و نه بزرگانی در علم و ادب پرورده و نه امروز می‌پرورد» (جامی، ص ۲۶۳).

فراموش نکنیم که «طبق گزارشات و رده‌بندی‌های زبانی سازمان فرهنگی، عملی، آموزشی ملل متحد (یونسکو)، زبان ترکی را سومین زبان زنده و باقاعده دنیا معرفی کرده است».^۲

مجله یغما از مجلات پرنفوذ دوران پهلوی دوم بوده که مرحوم جلال آل احمد در نوشته‌هایش مندرجات آن مجله را مستند قرار داده؛ در این مجله آقای ناطق از نویسندگان مشهور آن زمان نقدهایی به عملکرد مستوفی در آذربایجان نوشته که برای تنویر بحث می‌آوریم. آقای ناطق به زعم خود موضع مترقیانه و انسان‌مدارانه می‌گیرد و در نقد کتاب «مستوفی و آذربایجان» ضمن تقبیح رویه‌های مستوفی و حاکمیت زمان خود در قبال زبان و قومیت ترک می‌نویسد: «در جهان امروزی لازمه همزیستی جمعی از مردم گوناگون در یک کشور کنار گذاشتن بعضی از خودخواهی‌ها و همرنگ شدن در مسائل اساسی است. می‌توان دوباره زبان فارسی را در آذربایجان گسترش داد و هیچ ایرانی و آذربایجانی پاک

۱- تاتار نام یکی از اقوام مشهور ترک‌ها می‌باشد.

۲- نوید آذربایجان ۲۲ دی - ۷۸ شماره ۶۸، ص ۴.

نهاد هم آرزویی جز اینکه این زبان دوباره در آن خطه زبان محاوره گردد، ندارد. ولی راه وصول به این هدف روش آقای مستوفی نیست که ترک زبان بودن مردم را دلیل نقص خلقت آنان دانسته، حقوق ایرانگری کمتری برای آنان قائل شد. عقیده بنده بر این است که مردم آذربایجان هر تعصبی که هم دارند باید آن تعصب را به نفع زبان فارسی و برای حفظ و حراست آن به کار بیندازند. زبان محلی امروزی را رخت عاریه‌ای بدانند که باید به تدریج به صاحبش پس داد. تغییر زبان محاوره و پذیرفتن زبانی پیشرفته مانند زبان فارسی نه کاری محال است و نه منافی تعصب‌های محلی.^۱

آبراهامیان در کتاب خود «ایران بین دو انقلاب» در صفحه ۱۵۶ می‌نویسد: «احمد کسروی اغلب مقالات خود را در آینده منتشر می‌کرد. و در کتابهای بسیار خود به همان موضوع یعنی گسترش زبان فارسی و جایگزین شدن آن به جای دیگر زبانهای ایران تاکید داشت. وی پس از قیام خیابانی، نخستین اثر عمده خود با عنوان «آذری یا زبان باستان آذربایجان» را نوشت تا ثابت کند که آذری، زبان اصلی زادگاه او بوده است که مهاجمان ترک از بین برده‌اند و بنابراین لهجه تحمیلی ترکی اکنون باید جای خود را به زبان فارسی بدهد.» (یرواند، ص ۱۵۶)

بحثی در رابطه با قدمت توکان آذربایجان

پان فارسیست‌ها از زمان رضا شاه تا به حال معتقدند که در ایران زبان ترکی از زمان سلجوقیان رواج یافته است. حتی بعضی‌ها معتقدند که زبان ترکی از زمان حمله مغولان به ایران به وسیله آنها رواج داده شده است (رجوع شود به بخش تحلیل تاریخ سال دوم راهنمایی و کتاب تاریخ تفکر اجتماعی ایران رشته کارشناسی علوم اجتماعی). این اظهارات و تأکیدات روشنفکران پان‌فارسیسم از زمان رضا شاه تا به حال مبنی بر قلع و قمع زبان ترکی در ایران و نهایتاً رویکردها و سیاستهای کلان نامتوازن در قبال زبان ترکی در

حالی صورت می‌گیرد که مبنای اغلب نظریه پردازیه‌ها و موضع‌گیری‌های آنها کتاب ۵۰ صفحه‌ای «زبان آذری یا زبان باستان آذربایجان»، کسروی است که بنا به ادعای صاحب نظران و یافته‌های جدید و قدیم علوم زبان‌شناختی و تاریخی هیچ‌گونه سندیت تاریخی و علمی ندارد. مستندات کسروی هم در کتاب نامبرده منحصر به دو روستای شهرستان مرند بنام «گلین قیه» و «هرزندات» و دوروستا از روستاهای آذربایجانی در شرقی‌ترین نقاط منطقه آذربایجان، همجوار با روستاهای تات نشین استان گیلان می‌باشد. «با توجه به مستندات کسروی، اگر چهار روستا در آذربایجان به گویش‌های غیر ترکی صحبت می‌کنند، در مقابل هزاران روستا هم در آذربایجان و دویست روستا در تهران و هفت روستا در اصفهان و... به ترکی صحبت می‌کنند. اگر زبان روستاییان را دلیل بر بومی بودن آن زبان در منطقه بدانیم بومی بودن زبان ترکی در آذربایجان مدلل‌تر و مستندتر است اگر دلایل کسروی را به کل ایران تعمیم دهیم...»^۱

در اینجا ما لازم و ضروری می‌دانیم برای اثبات قدمت ترکان آذربایجانی و ایرانی توجه خوانندگان را به نکاتی از تاریخ بلعمی به نوشته «ابوعلی» که تفسیر تاریخ طبری متعلق به «ابن جعفر ابن محمد ابن جرید ابن یزید ابن خالد الطبری العاملی (۳۱۰-۲۲۴ ه.ق) است» جلب کنیم که اکثر صاحب نظران در رابطه با این کتاب‌ها گفته‌اند، می‌توان این کتب را از عمده‌ترین و معتبرترین و بلکه قدیمی‌ترین کتب تفسیر و تاریخ اسلامی دانست. به دو نکته از این کتاب تاریخی اشاره کنیم. در همین کتاب در فصل مربوط به خبر شاپور ذوالاکتاف آمده است: «چون شاپور به شام آمد و کناره مملکت روم کشتن و ویرانی و فساد کرد و از آنجا بگذشت آن ملک روم لشکر گرد کرد و پادشاهی خزران [یک از اقوام ترک] روم او را بود. و سپاه خزران نیز گرد کرد و از همه پادشاه خویش، سپاه گرد کرد. و هر که از عرب از دست شاپور گریخته بودند همه به پیش او

آمدند و زود دستوری خواستند که با شاپور حرب کنند و سرهنگی از آن خویش رومی بر ایشان مهتر کرد نام او یوسانوس و او را با سپاه عرب بر مقدمه بفرستاد و خود با سپاه روم و خزر بیرون آمد و به حد عراق رسید.» (بلعمی، ص ۹۱۲)

اما نکته دیگر در فصل مربوط به «اندر یاد کردن اخبار ملوک یمن از روزگار کیکاوس تا روزگار بهمن» را شرح داده که در واقع این فصل خلاصه تاریخ یمن و عربستان زمان قدیم می باشد. در همین فصل «بلعمی» در ادامه نگارش تاریخ اشاره شده می نویسد: «به این تبع فروردین پس از یاسر به ملک نشست و لقب او ابوکرب بود و ملک یمن بروی راست ایستاد و او را الزاید لقب خواندندی از آن که ملک او هر روز زیادت می بود و روزافزون و پادشاهی این تبع، به روزگار ملک گشتاسب بود و از آن پس به روزگار ملک بهمن هم او بود (ایشان ملک عجم داشتند و او ملک یمن) آنگاه او سپاه از یمن بکشید و خواست که به زمین عراق آید و ملک عراق بگیرد. از یمن لشگر بکشید و به راه بادیه بیرون آمد و بر کوه طی بگذشت تا به کوفه رسید چون از کوفه بیایی از سوی بادیه جایی است که امروز آن را حیره خوانند بر گونه بادیه عراق چون «زاید» آنجا رسید متحیر شده راه ندانست و آن موضع را حیره بدین سبب نام بر او فتاد که لشکر او آن جایگاه به حال حیرت رسیدند و از آن مدت باز این نام بر حیره بمانده است. پس باز ره یافت بدلیلان زیرک، و از آنجا به عراق اندر آمد و به گوشه انبار پر گذشت و از شط دجله راه برگرفت، با سپاهی می رفت به آذربادگان برسید از راه موصل، چون آنجا رسید با ترکان آذربادگان حرب کرد و بسیاری از ایشان را بکشت و برده کرد و غنیمت برداشت و آن هوا او را موافق نیامد باز گشت سوی یمن هم از راه انبار.» (بلعمی، صص ۸۱-۲۸۷)

سیاست های زبانی پهلوی دوم در قبال زبان ترکی

در این قسمت تحقیق مناسب است به ایده های بعضی از روشنفکران و سیاستهای زبانی دولتمردان پهلوی دوم پرداخته شود.

«با روی کار آمدن محمدرضا شاه، سیاست‌های رضا شاه تداوم یافت. هر چند که محمد رضا شاه در ابتدای حکومتش ضمن تظاهر به دموکراسی خواهی، در صدد بود تا سیمای مطلوب از خود به نمایش بگذارد. در نقل قولی از او آمده که ما هرگز به تبعیضات نژادی و یا مذهبی و تفاوت بین رنگ و پوست افراد اعتقاد نداشته‌ایم. اما بعد از مدتی به مانند پدرش ... سیاست‌های ناسیونالیستی فارسی کردن جمعیت ناهمگون ایرانی را تعقیب می‌کرد.

به زعم محمد رضا شاه گروه‌های قومی تهدیدی برای دولت مرکزی و مانعی بر سر راه توسعه تلقی می‌شدند. بنابراین ضمن انکار تنوع قومی سعی نمود همه اقوام را بر پایه ویژگی‌هایی قوم فارس سازمانی دوباره بدهد. به عبارت بهتر وی همبستگی فرهنگی را در نابودی زبان‌های غیر فارسی می‌دید برای این کار آموزش زبان فارسی را اجباری و استفاده از سایر زبان‌های ایرانی را در آموزش و پرورش ممنوع کرد. در ادامه این سیاست‌ها، ایالات کشور و مرزهای طبیعی موجود آنها از نو تقسیم شد که برای مدت زمانی فقط با شماره‌های اسمی از آنها یاد می‌شد... بعداً اسم‌های مناطق غیر فارسی را با نام‌های فارسی اسم‌گذاری کردند [اورمیه به رضائیه، قره‌داغ به ارسباران، عربستان به خوزستان، سلطانیه به اراک و ... تغییر نام فارسی یافتند]. هدف از این کار کاهش حد الامکان هویت به یک گروه قومی و زبانی [فارسی‌سازی]، خصوصاً یک دولت بود. وجود گروه‌های عرب زبان در جنوب غربی کشور تقریباً انکار شد. آذربایجانها و دیگر گویشهای فارسی اجازه چاپ و نشر نیافتند و زبان کردی رسماً به عنوان یکی از لهجه‌های فارسی توصیف شد و آن نیز اجازه چاپ و نشر نیافت» (کاتوزیان، ص ۷۲). به طور کلی شاه همچون پدرش با استقرار دولت نوین و بهره‌گیری از ایدئولوژی ناسیونالیستی شاهنشاهی فارسی ادعای وحدت و تمامیت ایران را داشت.

«ایدئولوژی و خط مشی هویت بخشی که در قالب تمسخر و تحقیر زبان و لهجه‌های قومی غیر فارسی، نادیده گرفتن ارزشها و اعتقادات مذهبی و دینی و تغییر خشونت آمیز

پوشاک محلی از سوی دولت مرکزی اجرا می‌شد... موجب مقاومت هویت اهالی غیرفارسی و شکل‌گیری احزابی مثل دمکرات کردستان و فرقه دمکرات آذربایجان و... شد. حزب دمکرات کردستان و آذربایجان که در پی سیاستهای تحقیر آمیز دولت در خصوص ایلات کرد و ترک ایجاد شده بود، خواهان خود مختاری در چارچوب ایران و استفاده از زبان مادری در نظام آموزش و خواهان آزادی داخلی و خودمختاری و تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی بودند.» (نادرپور، صص ۱۴۷-۱۴۴).

«محمدرضا شاه در کتاب خود بنام «مأموریت برای وطن» می‌نویسد: پدرم بر خلاف پادشاهان قاجار که از نژاد ترک بودند از خانواده اصیل ایرانی (فارسی) بود».^۱

عباس اقبال آشتیانی از دیگر طراحان سیاست زبانی دولت پهلوی در رابطه با زبانهای قومی غیر فارسی چنین گفته بود: «آمدیم به سیاست زبانی که دولت باید در داخل ایران معمول و مجری دارد... درباب دو زبان عربی و ترکی... دولت بیش از همه باید در یک امر بسیار مواظب باشد و شدید العمل باشد... مخصوصاً مأمورین او نباید بگذارند که هیچ کتابی و روزنامه و مجله‌ای به این زبانها در خارج از ایران منتشر شود یا در داخل کشور و در بین مردم بخصوص اطفال مدارس منتشر شود».^۲

نامبرده در روزنامه اطلاعات در مقاله‌ای تحت عنوان «زبان در آذربایجان» می‌نویسد «چه کسی آثار غنی و جهانگیر فردوسی، سعدی، مولوی و حافظ را با وراجی مهجور و ناهنجار غارتگران ترک عوض می‌کند».^۳

«آشتیانی در جای دیگر در مقایسه زبان ترکی با زبان فارسی می‌نویسد: زبان فارسی در گوه‌ر است و ترکی، خر مهر و خرفی است. زبان ترکی زبان ناقص است که وسیله تکلم ترکمانان بدوی، غارتگر و بیابانگرد بوده است. در زبان ترکی شعر و ادبیاتی وجود ندارد

۱ - نوید آذربایجان مورخه ۸۰/۴/۲، ص ۶

۲ - مجله یادگار، آشتیانی، سال ۲ شماره ۶۰۳، تاریخ ۱۳۲۴.

۳ - اطلاعات، روزنامه، ۱۳۲۴/۷/۳.

که دنیا پسندد، ترکی زبان شکسته بسته ترکمانان است که نمی‌توان با آن اظهار ذوق و عرض و هنر کرد.^۱

در اینجا مناسب است گفته شود که از اولین فرهنگ لغتها فرهنگ لغت «دیوان الغات الترك محمود کاشغری» است که از قدیمی‌ترین فرهنگ لغت‌های مشرق زمین است که در قرن دهم میلادی نوشته شده است. و اشعار فضولی، نسیمی، نباتی و... سرشار از غنای مفهومی و ادبی است. علاقمندان می‌توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر به دیوان محمود کاشغری و اشعار محمد فضولی، نسیمی و نباتی... مراجعه نمایند. بدتر از همه اینها اظهارات توهین آمیز رضا شاه به ترک‌ها بود. چه توهین و تحقیری شرم آورتر از اینکه شاه یک مملکت بگوید چه معامله خوبی می‌شد اگر انجام می‌یافت... (انسان شرمش می‌آید از باز گفتن و باز نوشتن بقیه مطلب) (جامی، ص ۲۴۹).

دکتر جواد هیئت در کتاب «سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی» در رابطه با سیاست‌های پهلوی در مورد زبان و فرهنگ ترکی چنین نوشته است: «در دوره پهلوی تئاتر آذربایجان که با سابقه‌ترین و پیشرفته‌ترین تئاتر شرق و ملل مسلمان بود به بهانه فارسی نبودن تعطیل شد... و بعد از واقعه شهریور ۱۳۲۰ و استعفای اجباری رضا شاه به علت ضعف حکومت مرکزی خفقان سابق از بین رفت... در سال ۱۳۲۴ به دنبال قدرت گرفتن فرقه دموکرات در این دوران، زبان ترکی به موازات زبان فارسی در آذربایجان رسمیت یافت و تدریس به زبان مادری آغاز شد. دوران حکومت فرقه دمکرات بیش از یکسال نباید. بعد از سقوط حکومت فرقه دمکرات نمایندگان دولت مرکزی به دستور تهران، به بهانه کمونیستی بودن مطالب و محتوای نوشته‌ها، کتب درسی را جمع‌آوری کرده و به آتش کشیدند. از آن پس انتشارات ترکی قدغن و زبان رادیو و مدارس منحصرأ فارسی شد.» (هیئت، ص ۲۶۴).

در رابطه با مواضع علامه دهخدا در این موارد نامبرده در لغت نامه مشهور خود تحت ماده آذربایجان، پس از درج اطلاعات فشرده ای راجع به موقعیت جغرافیایی، آب و هوا و... درباره انگورهای آنجا مطلب می نویسد. ولی در خصوص زبان آن سرزمین صرفاً می نویسد: زبان مردم آن شاخه ای از زبان فارسی موسوم به زبان آذری بوده است. یا دکتر ناطق خائوری استاد زبان فارسی دانشگاه تهران که مدتی وزیر کشور کابینه اعلم هم بوده در مقدمه کتاب «زبان شناسی و زبان فارسی» می گوید: «وطن من این سرحدات سیاسی و مصنوعی نیست، هر جا که فارسی صحبت می کنند، میهن من است. یعنی به جای آذربایجان، کردستان، خوزستان، شمال افغانستان و تاجیکستان وطن نامبرده است»^۱.

پرواند مورخ و ایران شناس مشهور معاصر ایرانی الاصل استاد دانشگاه نیویورک آمریکا در صفحه ۲۰۰ کتاب خود «ایران بین دو انقلاب» می نویسد:

«اقدامات رضاه شاه برای ایجاد وحدت ملی و یکپارچگی ملی نارضایتی های زیادی در میان اقلیتها و قومیت های زبانی و مذهبی پدید آورد. سیاست بستن مدارس و انتشاراتی ها برای آذری ها بسیار زیانبار بود. آذری هایی که بیشتر شهرنشین بودند و روشنفکر بومی خود را داشتند. بنابراین هنگامی که مدارس، روزنامه ها و انتشاراتی های فارسی زبان جای مدارس روزنامه ها و انتشاراتی های ترک زبان آذربایجانی و دیگر قومیت های زبانی را گرفت نارضایتی فرهنگی افزایش یافت».

دیوید نیسمال (Nissmal) معتقد است که «ضد آذری بودن وجه غالب سیاست تمرکز گرایانه رضاشاه (و محمدرضا شاه) بوده و دستور تأسیس سازمان پرورش افکار جوانان در همین راستا بوده است» (پرواند، ص ۱۷۷).

«لوتین فاوست» پژوهشگر برجسته روسی می نویسد: «برخی از تلاش های رضاشاه و محمدرضاشاه برای فارسی کردن منطقه و ممانعت از کاربرد زبان ها و لهجه های محلی

موجب نارضایتی قومیت‌های غیر فارسی شده و بعلاوه فارسی زبانها با تحمیل مغول خواندن زبان ترکی، سعی در تحقیر و تضعیف آن داشته اند.^۱

نظر جلال آل احمد

مرحوم جلال آل احمد در کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» در فصل مربوط به روشنفکر و مشکل زبان ترکی، مطالبی راجع به سیاست‌های زبانی نظام پهلوی در قبال زبان ترکی نوشته است. نقل چند سطر از این متن تا حدی سیاست‌های پهلوی را در رابطه با زبان ترکی روشن می‌کند. ضمناً آثار سوء آن سیاست‌ها بر روی زبان ترکی را نیز مشخص می‌سازد. آل احمد می‌نویسد: «از جمعیت ۲۵ میلیونی ایران دست کم ۷ میلیون نفر در حوزه زبان مادری ترکی بدنیا می‌آیند. اما به این زبان مادری حق ندارند در قلمرو هنر، فرهنگ، مطبوعات و ابزار ارتباط و خدمات اجتماعی سخن بگویند. ناچارند زبان فارسی به کار برند. یعنی در مدارس، رادیو، تلویزیون و مطبوعات در نامه نگاری‌های دولت به کار بردن زبان مادری ایشان ممنوع است. از اوایل قرن هجری [۱۳۰۴ شمسی] به بعد حکومت تهران برای یکدست کردن مردم در سراسر مملکت نه تنها کوشا بود ... و اکنون چهل و چند سالی است که تمام کوشش حکومت‌های ایران نه تنها بر محو کردن زبان ترکی است بلکه آن را آذری نامیدند، زبان تحمیلی نامیدند ... علاوه بر اینکه موجب نوعی نفاق مخفی شده‌ایم و صرف نظر از متلک‌گویی‌های خفت‌آور که در این میان رایج است و نمونه‌هایش به قلمرو ادبیات و تاریخ نویسی هم سرایت کرده است ... و نیز شنیده ایم که از داوطلبان کنکورهای دانشگاه مملکت، ترک زبانان ۳۰٪ کمتر از فارسی زبانان پذیرفته می‌شوند. آیا تصدیق نمی‌کنید که با توجه به اینکه ابزار کار روشنفکر کلام و زبان است به این طریق قدرت روشفکری ۸-۷ میلیون [آمار مربوط به دوران نگارش اثر می‌باشد] ترک زبان مملکت یا در نطفه خراب می‌شود یا وسیله عرض وجود نمی‌یابد؟ و اگر یافت به

۱ - ایران و جنگ سرد، نوشته فاوست، ترجمه کاوه، به نقل از نوید آذربایجان، مورخه ۸۰/۷/۲۴، ص ۷.

کج‌روی می‌افتد؟... توجه کنید به اینکه آذربایجانی جماعت عین یهودیها چه مقتصد از آب در آمده؟ چرا که فعالیت فرهنگ را از او گرفته‌ایم و تنها فعالیت او را در مشاغل مادی آزاد گذاشته ایم. توجه کنید از آغاز پیدایش مفهوم ملیت، تاکنون حکومت تهران اگر نه از نظر سیاسی و اقتصادی - ولی حتماً از نظر فرهنگ - آذربایجان را مستعمره خویش می‌داند و اولین نتیجه سوء این استعمار فرهنگی کشتن زبان و فرهنگ ترکی است... زبان مادری از آنجا که دیگر زبان رسمی نیست به قهقرا می‌رود و این پسر وی مانع رشد آن می‌شود و حتی گاه به نیستی تهدیدش می‌کند.^۱

البته اشاره به مطلب اجتماعی زیر نیز می‌تواند سیاستهای نظام پهلوی در رابطه با تلقین و تبلیغ نگرش مورد نظر آن نظام، در مورد زبان ترکی را به مردم شناساند و تا حدی آثار این سیاستهای زبانی را هم گویا می‌سازد. پس از سقوط نظام پهلوی و استقرار جمهوری اسلامی، طبق اصل ۱۵ قانون اساسی، اقوام ایرانی در نشر مجله و دیگر نوشته های زبانی خود آزاد بودند. مجله وارلیق هم بعد از این قانون همانند دیگر نشریات غیر فارسی منتشر می‌شود. صاحب امتیاز مجله ترکی - فارسی وارلیق طبق رویه انتشار و پخش نشریات معمول، به تعداد ده جلد از مجلات را به شهرستان میانه (به همراه دیگر شهرستانهای ترک نشین)، پست می‌کند. مدت زمانی بعد، روزنامه فروش همان شهرستان مجلات را به ضمیمه نامه‌ای بدین مضمون عودت می‌دهد: نظر به اینکه در این شهرستان فرد کمونیست مرام وجود ندارد، لذا مجلات خواننده و خریدار ندارند که ناچاراً عودت داده می‌شوند.^۲

۱ - در خدمت و خیانت روشنفکران، به نقل از مجله وارلیق، بهار سال ۶۸، شماره ۷۲، ص ۹-۲۷

۲ - سخنرانی مدیر مسئول وارلیق دکتر جواد هیئت در سمینار زبان مادری دانشگاه علم و صنعت تهران، مورخه ۸۳/۱۲/۱۸ ساعت ۵ بعد از ظهر.

سیاست‌های قومی جمهوری اسلامی در قبال زبان ترکی

به دنبال سقوط نظام پهلوی و استقرار نظام جمهوری اسلامی؛ در قانون اساسی اصل «پانزدهم» جمهوری اسلامی آمده است: «زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد، مکاتبات، متون رسمی و کتب درسی باید به این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است». در این اصل زبان و ادبیات اقوام ایرانی غیر فارس مورد اشاره واقع شده است. ولی به علل تعطیلی برخی از اصول قانون اساسی که اکثراً به حقوق مردم مربوط می‌شوند، از جمله اصل مربوط به شوراها و اصل ۱۵ قانون اساسی در عمل قومیت‌های غیر فارس ایران نتوانسته اند به حقوق فرهنگی و سیاسی بایسته خود دست یابند.

بهرتر است برای تحلیل مسئله، کمی به عقب برگردیم. «پان فارسیست‌های ایران در زمان پهلوی خود را ناسیونالیست می‌دانستند، ولی برخلاف ملی گراها که منظورشان از ناسیونالیسم به معنای وسیع و متداول «عشق به میهن» و «ملت» و «فرهنگ بومی» و آرزوی استقلال از نیروهای خارجی است، یکی دیگر از ویژگی‌های نظری پان فارسیست‌های ایران به ویژه سلطنت طلبان، از ناسیونالیسم یک برداشت به غایت اروپا مدارانه است که ریشه‌هایش در جنبشهای ضد روشنگری قرن هجدهم اروپا قرار دارد. به طور نمونه، افتخار پان‌های ایران به دستاوردهای تاریخی عموماً منجر به تحقیر قومیت‌های غیر فارس ساکن در ایران و اوج گیری خرافات بورژوا-ملاکی و «نژاد برتر آریایی» و گسترش اندیشه‌های شوونیستی در ایران معاصر گشته است. اشاعهٔ تز «نژاد برتر آریائی» نشر یک روایت شوونیستی از تاریخ ایران بود. در این روایت و دوباره خوانی از تاریخ، ناسیونالیستهای شوونیستی صریحاً و موکداً اندیشه‌های ضد عرب، ضد ترک و ضد اسلام را در ایران رشد می‌دهند. در حالیکه تحقیقاً جمعیت ترک و کرد ایران بیشتر از فارس زبانان بوده و هست، پیامدهای عملی این اندیشه‌های رواج داده شده، مبارزه با زبانهای دیگر غیر فارسی

(چون ترکی - کردی - عربی، بلوچی و...) و تبعیض و اعمال ستم اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی - زبانی علیه ایرانیان غیر فارسی زبان بود.^۱ و تاثیر سوء بلند مدت به زندگی، فرهنگ و زبان آنها در اقصی نقاط ایران یکی از آثار این سیاست ها بوده است.

در واقع این نظریه های زبان واحد، ملت واحد، «نژاد برتر آریایی» بر بخش بزرگی از ادبیات، فرهنگ و گفتمان سیاسی - فرهنگی امروزه نویسندگان، محققین، ناسیونالیست ها، سلطنت طلب ها، و حتی غیر سلطنت طلب ها ارثیه سنگینی است که از دوران پهلوی ها (۱۲۹۹-۱۳۵۷) به ارث رسیده است. این ذهنیت، رهیافت های سیاسی اجتماعی - اقتصادی کلان گذشته و حال پان فارسیسم را به خود اختصاص داده است.

مطالعه نظرات تنی چند از روشنفکران معاصر

در اینجا ما مناسب می بینیم نقطه نظرات تنی چند از پیروان شوونیسم فارس معاصر را بیاوریم. دکتر جواد شیخ الاسلامی استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران، «برای فارسی کردن اقوام غیر فارسی ایران از جمله ترکان بدین طریق راهکار ارائه می کند: برای فارسی کردن مردم آذربایجان باید کودکان خردسال آذری را از مادر و خانواده شان دور کرد و به خانواده های فارسی در شهرستان های فارسی زبان سپرد، تا بعد از بزرگ شدن به زبان فارسی صحبت کنند».^۱ البته این نوع اندیشه ناسیونالیستی تند گذشته، حالا هم به صورت پنهانی و غیرمستقیم در سایه اقدامات و سیاست های کلان اقتصادی و فرهنگی اعمال و پیاده می گردد. بدین طریق که مناطق غیر فارس نشین را از لحاظ اقتصادی عقب مانده نگه می دارند، تا مردم این مناطق ترک نشین و دیگر اقوام غیر فارسی اجباراً به مناطق توسعه یافته و صنعتی شده که عموماً در استانهای فارس نشین قرار دارند (مانند تهران،

۱- «ایران تایمز»، روزنامه، ۱۳۸۰/۱۲/۲۴، به نقل از مجله وارلیق، تابستان ۱۳۸۰، مساله ملی ایران: گذشته و حال، یونس

پارسا بناب، ص ۱۸.

۲- نوید آذربایجان هفته نامه تاریخ ۸۱/۱۲/۲۴، ص ۱۹.

اصفهان، کرمان، یزد و...) مهاجرت بکنند. تا این افراد مهاجر با گذشت زمان و عوض شدن نسلهایشان، آسیميله و هضم فارسها شوند. از نمونه‌های آن می‌توانیم به سیاست هضم قومیتها در تهران اشاره کرد. پان فارسیسم برای آسیميله کردن اقوام غیر فارسی، آنها را با استفاده از اهرم اقتصادی (رجوع کنید به نظرات مارجر مینی بر عقب نگه داشتن مناطق قوم مغلوب و صنعتی کردن مناطق قوم غالب در بحث تکثرگرایی نابرابر) مجبور و تشویق برای مهاجرت به تهران می‌کند، ولی به عواقب خطرناک این سیاستها توجه نمی‌کنند. تراکم جمعیت در تهران به حدی است که کارشناسان صاحب نظر آلودگی هوای تهران را که ناشی از ترافیک سنگین است، به بمب خاموش تشبیه می‌کنند. یا رهبر انقلاب در دیدار اسفند ماه سال ۱۳۸۴ خود با اعضای شورای شهر تهران، از شهر تهران؛ شهری بی هویت یاد می‌کنند، که باید اصلاح شود.^۱ که این دو مورد تنها گوشه‌ای از ناهنجاری‌ها، هزینه‌ها و عواقب خطرناک سیاست‌های تمرکز گرایانه هضم قومیت‌ها است. در این رابطه جملاتی را از کتاب «درآمدی بر جامعه‌شناسی هویت در ایران» آقای حسین گودرزی می‌آوریم. با تمرکز فعالیت‌های اقتصادی در تهران موج مهاجرت آذربایجانی‌ها به طرف تهران آغاز شد. افزون بر این رژیم رضاخان عمده‌تأ در سیاست‌های خود بر ضد مناطق بخصوص آذربایجان تبعیض قائل می‌شد. در واقع آذربایجانی‌ها دست خوش چندان تبعیضی بودند که بسیاری از آنان دسته‌جمعی به تهران مهاجرت کردند. از این گذشته متمرکز شدن تقریباً تمامی خدمات رفاهی، بخصوص آموزش و بهداشت و تحصیلات عمومی در تهران و به میزان کمتری در چند شهر دیگر... در فاصله سال‌های ۱۳۶۵-۱۳۳۵ به تعداد ۱/۴۷۷/۷۸۷ از این استان مهاجرت کرده‌اند. مقصد عمده آنها در دوره‌های قبل استان مرکزی و بعداً استان تهران و بویژه شهر تهران بوده است.

آقای گودرزی در ادامه مباحث خود می‌افزاید: اما صرف نظر از پیامدهای و تبعات

منفی این مهاجرت‌های گسترده که نتایج سیاسی این مهاجرت‌ها به دلیل اختلاط و امتزاجی است که بین آذری‌ها و سایر مردم ایران صورت گرفته است مثبت ارزیابی می‌شود. البته این امر به معنای آن نیست که آذری‌ها علاقه خود را به زبان و فرهنگ‌شان از دست داده‌اند. (گودرزی، ص ۱۸۳)

در این رابطه لازم به یادآوری است که در تهران امتزاج قومیت‌ها در نتیجه ازدواج‌های برون قومی انجام می‌گیرد، اما همانطور که شافر دربارهٔ آذربایجانیان تهران اشاره می‌کند: در بین خانواده‌های ایران و تهران پدر تباری این خانواده‌ها است، به این صورت که اگر تشکیل خانواده‌ای در نتیجه ازدواج از دو طایفه و قوم مختلف باشد، فرزندان آن خانواده خود را منتسب به طایفه و قوم پدر کرده و خود را از آن طایفه و قوم به حساب می‌آورند و یکی از پدیده‌های جالب توجه اینکه این نوع افراد زبان مادری خود را زبان قوم پدرشان معرفی می‌کنند. (شافر، ۲۰۰۲، ص ۲۰)

ضمناً علاوه بر موارد فوق بنا به شواهد و دلایل داشتن تاریخ ریشه دار و درخشان، کثرت جمعیت و زبان با اهمیت منطقه‌ای و کشوری در زمینهٔ آسیمیله و هضم ترک‌ها به نظر نمی‌رسد پیشرفت قابل ملاحظه‌ای حاصل شده است. شواهد و آمارهای غیر رسمی حکایت از کثرت بالای ترک‌های ساکن تهران دارد.

دکتر ورجاوند عضو شورای مرکزی حزب ملی ایران در نیمه دوم سال ۱۳۷۹، در رابطه با نشریات تازه پا گرفته که به زبان اقوام غیر فارسی منتشر می‌شود، نامه‌ای به رئیس جمهور بدین مضمون می‌نویسد: «پیگیری آن جناب در زمینهٔ توسعه سیاسی و ساماندهی کشور بر اساس یک جامعه مدنی را ارج می‌نهم. ولی اجازه می‌خواهم توجه جنابعالی را به توطئه‌ای سنگین جلب کنم.»^۱ در قسمتی از نامه ورجاوند به رئیس جمهور آمده است: «از سال‌ها پیش فعالیت‌های جهت‌داری برای رویارویی با پدیده وحدت ملی و زیر پرش

بردن آن به بهانه وجود قومیت‌ها و زبانها و گویش‌های مختلف در ایران جریان داشته و با نگاهی به این نشریات که کارشان در هم شکستن وحدت ملی و نفی زبان فارسی بعنوان «محور همبستگی» فرهنگی جامعه می‌باشد؛ به روشنی بیانگر میدان دادن به این جریان خزنده است. موضوع را جدی بگیرید! او در این نامه خواستار تعطیلی هر چه سریعتر نشریات دو زبانه آذربایجان و عدم بهره جستن از دیران بومی در آذربایجان می‌باشد...» در این رابطه بهتر است به آقای ورجاوند و همفکران وی یاد آوری شود که، جامعه مدنی با برابری حقوق تمام اقوام کشور، عدالت اجتماعی در تمام زمینه‌های آن، رعایت آزادی‌های فردی و اجتماعی و حقوق فرهنگی و زبانی مورد تاکید اعلامیه‌های جهانی حقوق بشر میسر خواهد بود.^۱

دکتر پیروز مجتهدزاده که عموماً در رابطه با مسایل سیاسی و جغرافیای سیاسی صاحب نظر است، «در مصاحبه‌ای با روزنامه اطلاعات در تاریخ ۷۹/۱۰/۲۲ شماره ۲۲۱۰۶ در رابطه با تدریس زبان ترکی در مناطق ترک نشین چنین اظهارنظر می‌کند: گاهی ما از آذربایجان خود زمزمه‌های شومی که حاکی از سرایت ایده‌های نژاد پرستانه پان ترکسیم است، می‌شنویم. برخی اظهار می‌کنند که در منطقه آذربایجان مدارس باید دروس را به زبان ترکی آموزش دهند. این ایده گسترش افکار نژاد پرستانه را خبر می‌دهد. این افراد از خود نمی‌پرسند که در کجای دنیا؟ یک کشور چند قومی وجود دارد که آموزش در مراکز استانی و قومی به زبان محلی صورت می‌گیرد؟ که ایران دومین نمونه آن باشد؟

این اظهارات آقای دکتر مجتهدزاده در حالی صورت می‌گیرد که آموزش به زبان مادری جزء حقوق انسانی افراد بشر، اعلامیه جهانی حقوق بشر، کنوانسیون جهانی حقوق بشر بوده و اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی، بخصوص اصول ۱۵ و ۱۹ به این حقوق اشاره کرده‌اند.^۲ بهتر است به نامبرده خاطر نشان شود که در مدارس دولتی سنگال آفریقا

۱- ر. ک. ص ۳۵

۲- نوید آذربایجان، هفته نامه، عطاپور، موشنگ، شماره ۱۲۷ ص ۸

۴ زبان قومی آن کشور تدریس می‌شود و در هندوستان ۱۴ زبان و در سوئیس که وسعت‌اش از برخی شهرستانهای ایران کوچکتر است ۴ زبان تدریس می‌شود و... همچنین در زمان معاصر در عراق بعد از سقوط صدام زبانهای کردی، عربی و ترکمنی و همین‌طور در افغانستان زبانهای پشتو، اردو، ازبکی و بلوچی در مدارس آن کشورها تدریس می‌شود و خیلی از کشورهای چند قومیتی بدین گونه‌اند.

در ادامه به چند نکته از موضع‌گیری‌های شخصیت‌های بلند پایه جمهوری اسلامی و روشنفکران وقت اشاره می‌کنیم تا بُعدی از دیدگاه‌های آنان و فضای حاکم بر حقوق فرهنگی قومیت‌های غیر فارس، خصوصاً ترک‌ها را نشان داده باشیم.

حتی پس از روی کار آمدن دولت آقای خاتمی که شعار محوری آن «توسعه سیاسی» و «گسترش جامعه مدنی» بود و به دنبال آن با به قدرت رسیدن «جبهه مشارکت» در «قوة مقننه» که شعار محوری آن حزب «ایران برای تمام ایرانیان» بود، نه در هیئت دولت و نه در مجلس شورای اسلامی، بحثی راجع به حقوق زبانی قومیت‌های غیرفارسی مطرح نشد.

آقای خاتمی در سال ۷۶ با شعار «توسعه سیاسی» و گسترش «جامعه مدنی» پا به عرصه انتخابات گذاشتند. ضمناً در سفرهای خارجی خود، در اولین سفر به سازمان ملل متحد نیز گفتگوی تمدنها را مطرح ساختند. می‌توان ادعا کرد با تحلیلهایی که بر روی مصاحبه‌ها و مذاکرات آقای خاتمی با طرفهای ممالک خارجی داشتند، مفهوم «گفتگوی تمدنها و احترام متقابل» تکیه کلام آقای خاتمی در این مذاکرات و مصاحبه‌ها بوده است. ولی ما از این نوع گفتگوها و تبادلات و تعاملات متوازن و احترام متقابل در داخل ایران حتی به صورت تئوریک نیز نمی‌توانیم سراغ بگیریم. شاهد مورد ادعای ما در پیام تبریک عید نوروز سال ۱۳۷۷ آقای خاتمی به عنوان رئیس جمهور یک مملکت کثیرالمله است که این پیام سالیانه خود را به فارسی زبانان ایران منحصر میکند و یا در یک اعلام نظردیگر زبان فارسی را عامل وحدت ایرانیان اعلام می‌کند، دیده می‌شود.

در رابطه با دیگر قوای سه گانه دولت جمهوری اسلامی ما می‌توانیم بگوئیم؛ در دوره

ششم مجلس شورای اسلامی فراکسیون «جبهه مشارکت» که اکثریت صندلی‌های مجلس را از آن خود کرده بود و شعار محوری آن حزب «ایران برای همه ایرانیان» بود، هنگامی که فراکسیون کردها از وزیر آموزش و پرورش دولت آقای خاتمی علت عدم توجه دولت «اصل پانزده قانون اساسی» را سؤال کردند، آقای حاجی وزیر آموزش و پرورش وقت چنین جواب داده بود: در این قانون تدریس زبان و اقوام آزاد اعلام شده است. این قانون دولت را ملزم به آموزش زبان و ادبیات اقوام غیر فارسی نمی‌کند.^۱ و یا در یک موضع‌گیری دیگر در جای دیگر، «در فصل پاییز سال ۱۳۷۸ میزگردی با شرکت معاون وزیر ارشاد در تبریز تشکیل گردید. و ضمن سؤال از اصل ۱۵ قانون اساسی و علت عدم اجرای آن و تدریس زبان ترکی در مدارس و دانشگاه‌های مناطق ترک نشین بحث می‌شود. درست چند ماه بیشتر به آغاز «گفتگوی تمدن‌ها»ی پیشنهادی رئیس جمهوری (خاتمی) در سطح جهان باقی نمانده که ایشان در جواب به این سؤال می‌فرمایند: «تمدنی به نام تمدن ترک وجود ندارد».^۲

در این میان مناسب است در رابطه با تشریح بهتر نوع حساسیت حاکمان جمهوری اسلامی نسبت به زبان ترکی به یک امر دیگر اشاره شود. در بهار سال ۱۳۷۵؛ در ادامه پخش آگهی‌های بازرگانی تبلیغاتی تلویزیونی از صدا و سیما جمهوری اسلامی، در برخی مواقع پخش آگهی‌های تجاری نام‌هایی از قبیل «گلین گاز» به اسم «ترکی» پخش می‌کردند، نمایندگان مجلس شورای اسلامی وقت در ۱۱ مهر سال ۱۳۷۵، مدتی بعد از پخش آنها، جلسه تشکیل داده و قانونی مبنی بر ممنوعیت پخش آگهی‌های تجاری کالاهایی که اسم تجاری آنها به زبان بیگانه [ترکی] باشد به تصویب رساندند.^۳ از آن

۱ - روزنامه رسمی مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی سال آخر دوره ششم.

۲ - شمس تبریز، هفته نامه، شماره ۵۰ تاریخ ۷۸/۸/۳۰.

۳ - روزنامه رسمی مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی ۱۱ مهر سال ۱۳۷۴ و قانون مصوب ۷۵/۱۸/۲ مجلس شورای اسلامی.

تاریخ، تلویزیون سراسری جمهوری اسلامی آگهی تبلیغاتی از این نوع را به ندرت پخش کرده است.

بحثی مختصر از یک کتاب مرکز نشر وزارت خارجه

در اینجا لازم است به یک حرکت جهت دار دیگر از سوی مرکز انتشارات وزارت خارجه اشاره گردد تا فضای مسموم حاکم بر علیه زبان و فرهنگ قوم ترک تا حدی روشنتر گردد. مرکز انتشارات وزارت خارجه نظام جمهوری اسلامی کتابی تحت عنوان «مطالعاتی درباره تاریخ و زبان و فرهنگ آذربایجان» در سال ۱۳۷۹ شمسی به قلم آقای (فیروز منصوری) چاپ و منتشر کرده است. «سراسر کتاب تحقیر و اهانت به مردم ترک است و نویسنده برای اینکه خود را از این مسئولیت مبری کند آنها را نقل قول کرده که فلانی نوشته.

نویسنده در صفحه ۳۸۵ آورده است، ترک یعنی دست و صورت نشسته- دیگری ترک را «بی‌نماز و عرق خورده» نامند. آن دیگری ترک را معادل وحشی گری و یاغی می‌داند. و آن دگر ترک را دور از ادب و فرهنگ می‌داند. یکی می‌گوید که ترک آن است که در کره [خانه باغ] و دشت زندگی می‌کند. و از شهر گریزان است نویسنده در جایی می‌گوید ده ترک به یک تربچه، حیف آن تربچه. آقای منصوری در یک جای همین کتاب منتشر شده به نقل از ادوارد براون (سفیر وقت انگلیس)؛ آذربایجانیها را بد اخلاق، عبوس، کند ذهن و با چشمان تیره، و موذیان و... معرفی می‌کند. نامبرده در صفحه ۳۹۲ کتاب می‌نویسد که قبلاً شغال‌ها در شهر پاسبانی می‌کردند و سگ‌ها در بیابان، تا اینکه سگ‌ها با ترفندی خود را جایگزین شغال‌ها کردند. در پاسخ به شغال‌ها که آیا قصد ندارید از شهر بیرون بروید؟ گفتند یوخ یوخ یعنی نه نه. زیرا سگ‌ها در اصل از ترکستان آمده‌اند و به زبان ترکی صحبت می‌کنند. در یک صفحه بعد نیز از براون نقل می‌کند که خداوند وقتی الاغ را آفرید؛ الاغ به درگاه خداوند شکایت کرد که قبل از من

ترک را آفریدی دیگر مرا چرا آفریدی؟ از طرف خداوند این جواب برای الاغ صادر شد: به درستی که ما تو را آفریدیم تا هوش و فهم تو در قبال آنها برجسته جلوه کند. منصوری در جای جای کتاب همراه با اظهار نظرهای شخصی، نقل و قولهایی می آورد که زبان کنونی آذری زمخت، ناخوشایند، خشن، نظامی، مغشوش، معیوب، مصنوع، عامیانه، روستایی و... است چرا که اینها در اصل فارس بودند و به زبان دیگر (ترکی) صحبت کردن به ایشان سخت است. البته سازمان یونسکو ملل متحد؛ زبان ترکی را سومین زبان با قاعده جهان معرفی کرده است.^۱

در ادامه این موارد ذکر شده، دو رویکرد دیگر کاملاً متفاوت در قبال زبان و اقوام ایران (فارسی - ترکی) ارزش اشاره کردن دوباره را دارد. از یک طرف نمایندگان مجلس و حاکمیت پخش یک برنامه تجاری را که نام آن کالا ترکی باشد، اجازه نمی دهند. فوراً واکنش نشان داده و قانون وضع می کنند. از طرف دیگر اکثر قریب به اتفاق ارگانهای آموزشی - فرهنگی با حملات، سیاه نمائیا و تیره و تار کردن زبان و قوم ترک، تا حدی که اقتضاء کند در لفاظی آموزش و طنز که تماماً به زبان فارسی است، از زبان و قوم ترک یک تصویر معیوب ارائه می دهند. نتایج این فضا چه می شود؟

مقایسه چگونگی انعکاس حکومت ترک‌ها و فارس‌ها در کتاب تاریخ سال دوم مقطع راهنمایی

در اینجا برای اثبات ادامه حیاتمندی این روحیه سطحی و بخشی نگری غیر واقع بینانه ناسیونالیسم و پان فارسیسم بجای مانده از زمان پهلوی، اشاره‌های لازم در این رابطه را خواهیم کرد. که این امر عموماً در رسانه های جمعی (رادیو و تلویزیون) و کتب درسی آموزش و پرورش؛ به طور عریان و یا نیم عریان قابل توجه هستند. نقاط اشاره شده که متأسفانه زیاد هم می باشند به غیر از اینکه دو قوم فارس و ترک را در مقابل هم دیگر قرار

دهند و القا اینکه ترکان فاقد تمدن، ضد تمدن، بدون بهره از مدنیت، غیر ایرانی و ضد ایرانی هستند؛ نمی‌توان نتیجه‌ای دیگری داشته باشند.

لازم به توضیح است در این جا کتاب تاریخ سال دوم راهنمایی را به عنوان نمونه، مورد نقد قرار می‌دهیم. ناگفته نماند رسانه‌ها به ویژه کتب تاریخی در شکل دهی و شناخت هویت قومی در فرد نقش مؤثر دارد. (محمد زاده، ۱۳۸۰، ص ۴۶). لازم به اشاره کردن است که از لحاظ تعلیم و تربیت کودکان دوران راهنمایی یکی از منفعل‌ترین و پذیراترین دوران عمر خود را از لحاظ شکل دهی به هویت و شناخت خود و جامعه می‌گذرانند.

در کتاب یاد شده دروس ۵ تا آخر درس ۶ که به آموزش حوادث دولتهای محلی فارسی اختصاص یافته؛ با این عنوان شروع شده است: «تشکیل دولتهای مستقل در ایران». ولی در مقایسه، از اول درس ۷ که به تشریح حوادث حکومتهای ترکها بر ایران پرداخته؛ عنوان درس را «تشکیل دولتهای ترک نژاد در ایران» نام گذاری کرده است. یعنی به عبارت ساده‌تر عنوان فصل اولی مربوط به حکومت‌های مستقل، ولی عنوان درس‌های فصل دوم مربوط به حکومت‌های ترک‌ها که حکومت‌های غیرمستقل و غاصب‌القاء شده است. و اما اصل بحث اینجاست که در متن درس‌های این کتاب؛ در درسهای راجع به حکومت فارس‌ها که با عنوان یاد شده شروع شده است، پادشاهان و شخصیت‌های تاثیر گذار وقت را بدون استثنا با صفات پاک و خوب و دور از هر بدی و اشتباهی به تصویر کشیده است. ولی در درسهای راجع به حکومتهای ترک نژاد برعکس. در تحلیل اول، صفات نسبت داده شده به حاکمان و در قسمت بعدی اوضاع و احوال همان زمان را از همین کتاب در اینجا می‌آوریم. قابل توجه است که تحلیلهای اول این تحقیق مانند خود کتاب ابتدا فارس‌ها و بعد ترک‌ها خواهد بود.

طاهریان

اعمال: طاهر ایرانی بود- مأمون یکی از معروفترین سرداران خود بنام طاهر را امیر

خراسان کرد.

اوضاع جامعه در زمان مربوطه: طاهر قصد داشت حکومتی مستقل تشکیل دهد. او اولین حکومت مستقل ایرانی بعد از اسلام را تشکیل داد. طاهریان نظم و امنیت را در درون قلمرو خود و نیز مرزها برقرار کردند. آنها به عمران و آبادانی و حمایت از کشاورزان علاقه داشتند. در زمان طاهریان کشاورزان به آسودگی زندگی می‌کردند.

صفاریان

اعمال: یعقوب مردی دلیر، زیرک، بخشنده و جوان مرد بود. عیاران گروهی بودند که طرفدار جوان مردی، بخشش و کمک به ضعیفان بودند.

اوضاع: یکی از دلاوران سیستان بنام یعقوب خوارج [ترکان] را شکست داد و قدرت و آوازه‌ای بدست آورد. در زمان حکومت عمرولیث قلمرو صفاریان بسیار گسترده شد.

سامانیان

اعمال: امیر اسماعیل سامانی مردی دلیر و عادل بود. به عمران و آبادی کشور توجه بسیار داشت. سامانیان به فارسی علاقه داشتند.

اوضاع: پدران اسماعیل سامانی با مرزداری و جنگ با ترکان بت پرست قدرت گرفتند. اسماعیل قلمرو سامانیان را بسیار گسترش داد. در زمان او دولت سامانیان به قدرت و وسعت چشمگیری دست یافت. سامانیان از وجود وزیران بزرگ چون بلعمی و جیهانی بهره‌مند بودند. این وزیران با خردمندی تمام دولت سامانیان را اداره می‌کردند... آنها به زبان فارسی علاقه داشتند. از شاعران و نویسندگان و دانشمندان حمایت می‌کردند. دولت سامانیان با نظم اداره می‌شد. بعد از چندی دچار مشکلات درونی بسیار شدند. پس از چندی فرماندهان بزرگ در کار وزیران دخالت می‌کردند که بیشتر این فرماندهان در اصل اسیران ترک نژاد بودند که به این مقام رسیده‌اند. [عامل اصلی درونی انحطاط سامانیان فارسی و ایران دوست ترکان اسیر قلمداد شده‌اند]

علاوه بر مشکلات داخلی از مشرق نیز دولت مسلمان ترک نژاد آل افراسیاب به قلمرو

آنان حمله کردند. [عامل بیرونی سقوط سامانیان علاقه‌مند به زبان فارسی ترکان هستند.]

دیلیمان آل زیار

اعمال: مرد آویج از سرداران دلیر دیلمی بود. آرزو داشت که حکومت مستقل تشکیل

دهد.

اوضاع: مرد آویج چون تصمیم داشت حکومتی مانند ساسانیان ایجاد کند دستور داد

بسیاری از آداب و رسوم عصر ساسانیان را دوباره احیا کند.

دیلیمان آل بویه

اعمال: آل بویه دشمن خلیفه عباسی بود. عضدالدوله به عمران و آبادی علاقه فراوان

داشت.

اوضاع: آل بویه با سپاهیان خود بغداد را فتح کرد و خلیفه را به زندان افکند.

مشهورترین فرمانروای دیلمی عضدالدوله بود. در زمان او آل بویه بسیار قدرتمند بودند و

تقریباً سراسر ایران را در تصرف داشتند. او بیمارستان عضدی در بغداد را تأسیس کرد. در

زمان آل بویه کشاورزی رونق فراوان یافت. ابوعلی سینا دانشمند نامدار ایرانی در اواخر

عمر، وزیر یکی از شاهزادگان آل بویه بود.

ولی همچنانکه در اول این بخش گفته شد مبحث حاکمان و امپراطورهای ترکان در

ایران را در همین کتاب یادشده با عنوان؛ «تشکیل دولتهای ترک نژاد در ایران» نامگذاری

کرده اند و در مقدمه آورده‌اند: ترکان مجموعه‌ای «قبایلی» بودند که در نواحی دور دست

آسیای مرکزی زندگی می کردند. وجه مشترک این قبایل «زبان ترکی» و «زندگی

دامداری» بود.

غزنویان

اعمال: سلطان مسعود از کاردانی و تدبیر پدرش بهره ای نداشت.

اوضاع: مشهورترین فرمانروای غزنوی سلطان محمود غزنوی بود. او قلمرو غزنویان را

گسترش داد. یکی از کارهای سلطان محمود لشکرکشی به هندوستان و غارت بتخانه‌های

هندوستان بود. به دستور مسعود یکی از وزیران معروف غزنوی بنام حسنگ وزیر به اتهام مخالفت با حکومت مسعود به قتل رسید. [خفقان بودن فضا] او علاوه بر لشکرکشی‌های متعدد به نواحی مختلف ایران به کسب فتوحات در ایران مشغول شد.

سلجوقیان

اعمال: سلجوقیان در جست و جوی چراگاه برای دامهای خود به تدریج وارد خراسان شدند. سلجوقیان از قبایل صحرا گرد بودند.

اوضاع: در دوران ساسانیان قبایل ترک به ایران حمله‌ور شدند ولی شکست خوردند... در نتیجه فتوحات آلب ارسلان قسمت‌های بزرگ از آسیای صغیر به تصرف «ترکان مسلمان» درآمد. کشور پهناور سلجوقیان را وزیران کاردان و خردمند «ایرانی» [فارسی] اداره می‌کردند. سلجوقیان که خود از قبایل صحرا گرد بودند، به خوبی می‌دانستند که اداره یک سرزمین پهناور با جمعیت بسیار و تمدن و فرهنگ پیشرفته بدون آشنایی به امور کشورداری میسر نخواهد بود.

مشهورترین وزیر سلجوقی خواجه نظام الملک طوسی بود. تصرف سرزمینهای بسیار و تاسیس دولت بزرگ سلجوقیان با وجود وزیران لایق ایرانی [فارسی] در دولت میسر گردید.

خوارزمشاهیان

اعمال: سلطان محمد پادشاهی مغرور بود.

اوضاع: دولت خوارزمشاهیان تا زمان محمد شاه به موفقیت‌هایی دست یافته بود، اما بنیان‌های محکم و استوار نداشت.

تیموریان

اعمال: وی فرماندهی دلیر و در عین حال بی‌رحم بود. برای رسیدن به قدرت و گسترش قلمرو خودش از هیچ جنایتی روی گردان نبود.

اوضاع: تیمور در لشکرکشی‌هایش عده زیادی را می‌کشت و حاکمان محلی را مطیع

می ساخت. تیمور در مجموع سه بار به ایران حمله کرد. طی این شورشها سراسر ایران و کشورهای اطراف را به خاک و خون می کشید. بسیاری از آبادیها را ویران می کرد. هنگامی که تیمور مرد، شاهرخ جانشین پدر بود. شاهرخ چون تحت تاثیر فرهنگ و تمدن ایرانی [فارسی] قرار گرفته بود برخلاف پدرش آرامش طلب و به عمران و آبادانی علاقه داشت. (تاریخ سال دوم راهنمایی ۱۳۸۲: صص ۵۲-۲۱) ناگفته نماند که این مطالب در مقاطع تحصیلی ابتدائی و دبیرستان هم به دانش آموزان یاد داده می شود.

اگر به صفات نسبت داده شده و اوضاع و احوال تشریح شده در فصلهای نامبرده هم به طور جداگانه و هم در مقایسه با یکدیگر نگاه کنیم؛ ملاحظه می کنیم که تمامی صفات منزه و مثبت آسمانی به سلسله پادشاهان و حکمرانان محلی فارس نسبت داده شده است. و در این فصول ما نمی توانیم حتی یک صفت نسبت داده شده با عنوان منفی و سیاه به حاکمان یاد شده این فصل ها و درس ها که «تشکیل دولت های مستقل در ایران» نام دارد پیدا کنیم. وضع اجتماعی اقتصادی جامعه همان دوره؛ با اوصاف رفاه، آبادانی، رونق، خوشبختی مردم، دانشمندان، فتوحات و... القاء می شود. ولی برخلاف دروس ۶ و ۵ در دروس ۷ و بعد که از اول با نام «تشکیل دولت های ترک نژاد در ایران» شروع شده حاکمان با خود اصلاً و ابداً صفاتی مثبت به همراه ندارند، چنانچه صفتی نسبت داده شود برخلاف صفات نسبت داده شده فصول قبل؛ از نوع خونریز، بی رحم، غارت، چادر نشین، بیانگرد و... است. و ضمناً اگر استثنائاً حاکمان این دوره تا حدی منسوب به اخلاق خوب باشند آن هم به برکت تاثیر فرهنگ ایرانی [فارسی] بوده و بعد منزه به این اوصاف گشته است. و گر نه همه پادشاهان این دوره به طور مستقیم یا غیرمستقیم دارای خلق و خوی بدوی، غارتگر، ضد ایرانی، بی خبر از تمدن و مدنیت توصیف شده اند. این در حالی است؛ که به گواهی تاریخ، بزرگترین امپراطوری ها را بعد از اسلام در ایران ترک ها با وجود آوردند و اوج شکوفائی تمدن اسلامی - ایرانی در زمان زمامداری آنها بوده است.

مقایسه‌ای دیگر در چگونگی انعکاس فارس و ترک در کتاب «تاریخ تفکر

اجتماعی ایران» رشته کارشناسی علوم اجتماعی دانشگاه پیام نور

در ادامه بحث حاضر (تحلیل تاریخ سال دوم راهنمایی) مناسب می‌بینیم جهت نشان دادن عمق و گستره فعالیت‌های پلاریزه و دوقطبی کردن صفات و خلقیات و بعداً چه با مهارت و چه با تناقض‌گویی انتساب این خصوصیات و رفتارها به ترک‌ها و فارس‌ها به نوشته‌هایی از کتابی «مبانی تاریخ اجتماعی ایران» رشته علوم اجتماعی در سطح کارشناسی دانشگاه‌های ایران اشاره کنیم. نظر به اینکه بحث ما بیشتر زبان شناختی است؛ در این موارد نقدی نخواهد شد. تنها چند پاراگراف را از کتاب ۱۷۴ صفحه‌ای یاد شده به صورت نقل قول مطالب، جهت تنویر بحث می‌آوریم. ضمناً برای جلوگیری از تداخل بحث، عنوان بحث‌ها هم عیناً مثل کتاب نوشته خواهد شد.

کتاب حاضر دولت هخامنشی را با عنوان کوروش این چنین توضیح می‌دهد.

کوروش

«کوروش ششمین امیر هخامنشی است. هنگامی که نوبت به حکومت کوروش رسید او خود قهرمان جنگ و پهلوان صلح شده و لذا با تیراندازان مطیع و چیره دست خود بر دولت ماد تاخته و آن چنان قدرت و شوکت ماد را درهم نوردیده، سراسر ایران وسیع آن روزگار را مطیع اراده خویش ساخت و نیز در بابل اعلامیه‌ای صادر کرده که مفهوم آن تاحدودی به اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل متحد کنونی شبیه است. کوروش به لودییه و شهر سارد تاخته، پادشاه خودکامه آن سرزمین را اسیر کرد. بدین ترتیب کوروش بسیاری از نقاط شناخته شده آن روزگار را از زیر سمّ سواران تیرانداز پارسی گذرانیده و نام خود را به عنوان قهرمان آسیا بلندآوازه ساخته است... او هنگامی به شمال شرقی ایران روآورده و خواسته است ملکه قبایل نیمه وحشی را که ظاهراً از سکائیاها [ترک‌ها] بوده سرکوب کند، در برابر خشونت آن قبیله کاری از پیش نبرده و خود مقتول شده است.»

(سلیم، ۱۳۷۴، ص ۲۸ و ۲۹)

حکومت داریوش بزرگ

با جلوس داریوش طبق روایاتی که به افسانه بیشتر شبیه است تابه حقیقت؛... رفع دشواری‌هایی که از غیبت ۳ ساله کمبوجیه همچنان ادامه داشت، حوصله و شهامت می‌خواست و البته این کار از عهده داریوش پسر ویشناسپ که به هرحال از خاندان هخامنشی بود برآمده... از لشکرکشی‌های داریوش برای احتراز از تفصیل صرف نظر می‌شود؛ ولی همین اندازه اضافه می‌کند که قلمرو حکومت وی به حدی بوده است که تقریباً دنیای شناخته شده آن روزگار را در بر می‌گرفته است... داریوش برای اجرای عدالت اهمیت بسیار قائل بود... پس از او قوانین و فرامین‌اش مدتی دراز برقرار بود.

سلسله ساسانیان

اردشیر

«بیداری و تجدید ایران بار دیگر توسط قوم پارس صورت گرفت و کانون این بیداری ایالت فارس بود... چنان‌که پیش از این اشاره شد، نخست قوم آریایی ماد موفق به تشکیل دولت مقتدری شد و در پایان حکومت آن سلسله، قوم آریایی پارس توفیق یافت امپراتوری گسترده هخامنشی را پایه‌گذاری کند... و در مرحله سوم پس از مرگ اسکندر دوباره قوم دیگر آریایی، پارت از گوشه شمال شرقی ایران قیام کرد... پس از تجزیه شاهنشاهی پارت این بار بازهم نوبت به قوم ایرانی پارس رسید که خود را وارث هخامنشیان معرفی کرد... ساسانیان با اتکاء به دین ملی زردشتی حکومت و تمدنی به وجود آوردند که شاید از جنبه ملی در سراسر تاریخ طولانی ایران بی نظیر بود.» (سلیم، ص ۳۸)

ویژگی جامعه ایرانی در دوره اسلامی

«اما باید اعتراف کرد که بعد از زوال تسلط اعراب و استقلال جوئی ایرانیان زبان و ادب فارسی در کنار زبان و ادب عربی، با مجاهدت‌های خستگی‌ناپذیر ادبا و شاعران زنده شد و تجدید حیات پیدا کرد و همین زبان موجب وحدت قومی ایرانیان در شهرها و

روستاها گردید؛ زیرا امرا و فرمانروایان به ذائقه ایران دوستی و حفظ ملیت به تشویق و تقویت نویسندگان و شاعران پرداختند و جامعه ایرانی را به صورت بزرگترین مرکز فرهنگ و علم و دانش و قدرت مادی و معنوی در آوردند و این امر رنسانس تا آن اندازه توسعه یافت که آثار آنان شهرت جهانی پیدا کرد و کتب علمی و ادبی و هنری دانشمندان اسلامی ایرانی تا قرن‌ها در دانشگاه‌های اروپا مورد استفاده واقع شد... اما متأسفانه، هنگامی عنصر ترک با لطایف الحیل و تمهیدات دستگاه خلافت عباسی به این سرزمین مسلط گردید و بدبختانه بر اثر تسلط آنان نابسامانی‌های بسیار و مستمر بر کل نظام و موجودیت جامعه ایرانی راه یافت و پای اقوام بیگانه پیاپی بر این کشور باز گردید و فشارهای طاقت‌فرسا بر دوش یکایک مردم بی پناه وارد شد؛ جمعیت فقیر و بی رهبر لایق و توانا تاوان بی‌لیاقتی‌ها و تجمل‌پرستی‌های هیئت حاکمه را پرداخت.

با توجه به چند عامل مهم حیاتی، می‌توان نوعی طبقات اجتماعی ایران را تا قرن حاضر به شکل زیر توجیه کرد:

۱- ازمیان رفتن و درهم پاشیدن نظام هماهنگ و یکپارچه ایران کهن و پراکندگی افراد مملکت در یک زمان طولانی.

۲- تسلط حکومت‌های غیر ایرانی یا بهتر حکومت عنصر ترک که از بقایای بردگانی بودند که از آسیای مرکزی به عناوین مختلف به دربار خلفای عباسی و یا دربار سامانیان و دیگر امرا راه یافته و اندک اندک به مقامات درباری نائل آمدند؛ این حکام زبان مشترک کل جمعیت ایرانی را نمی‌دانستند و منافع آنان به زیان منافع مردم تلقی می‌گردید؛ در این صورت حکومت به سوی استبداد مطلق و زور می‌گرایید و رابطه حکومت با مردم جنبه غالب و مغلوب و حاکم و محکوم را پیدا می‌کرد. در این زمان دولت‌ها و حکومت‌ها پیوند خود را با جامعه بریده و خود را مسئول خلق خداوند نمی‌دانستند و فقط به زور متکی بودند و تا آنجا که قدرت شمشیر برآن داشتند، بر مردم ناتوان روزگار این سرزمین ستم روا می‌داشتند. در این میان ایرانیان وطن‌خواه و مدبری که به وزارت و مناصب

حاجیت و استیفای حقوق دولت می رسیدند تا جایی که توانائی آنها اجازه می داد از ظلم و جور آنها جلوگیری می کردند.

اما از نیمه های قرن سوم هجری به بعد امرای ایرانی در نقاط مختلف، حکومت‌هایی را تاسیس کردند که در تاریخ، آنها را حکومت‌ها و دولت‌های متقارن می‌خوانند. چرا که در یک زمان چند حکومت وجود داشته است. سپس با حمایت دربار خلافت عباسی غلامان دست پرورده آنان به حکومت رسیدند؛ آنگاه عشایر ترکان از دشت قبیچاق فرود آمدند و ایران را از دیوار چین تا دریای روم زیر تسلط خویش در آوردند و بعد از آنها غلامان دست‌پروردگان آنها چندی قدرت یافتند و با سیاست‌های نسنجیده و اقدامات غلط راه را برای هجوم مغولان وحشی و خانمان سوز باز کردند پس از آنها هم تاتارهای دشت ترکستان به تاخت و تازها و ویرانگری‌های بسیار پرداختند». (سلیم، ۱۳۷۶، ص ۵۳ و ۵۴)

نویسنده در ادامه همان بحث تحت عنوان تقسیم‌بندی گروه حاکم و محکوم مواردی این چنین را می نویسد:

۱- «از اوایل قرن پنجم که عناصر ترک به حکومت دست یافتند؛ دیگر مسأله مهم این نبود که کسی چگونه بر مسند قدرت می‌نشیند؛ ولی همین که بر امور مسلط می‌گردید به نژاد و خون توجهی نداشت زیرا ملاک فقط اسلام بود و بس؛

۲- اگر ایلچیان [ترکان] و سرداران و قداره‌بندان مغول را در ادوار بعد در نظر بگیریم و ظلم و جور آن از خدا بی‌خبران را به مردم بینوا به حساب آوریم میزان فشار و استبداد آن ماموران روشن می‌شود. قسمتی از کتاب جامع التواریخ رشیدی که در همان دوره تالیف یافته و با این که می‌توان اظهار داشت نویسنده کتاب یعنی رشیدالدین فضل‌الله تمامی یغماگریها و چپاول‌گریها را منعکس نساخته، باز هم موضوع روشن تر می‌گردد.

۳- دیوانیان و منشیان درباری، اینان کلاً عهده دار امور اداری دربار و دستگاههای عمومی مملکت بودند و کار تمشیت امور مملکت جزو وظایف آنها بود در راس این طبقه یا قشر اجتماعی معمولاً وزیر، حاجب بزرگ و در دوره های بعد صدراعظم بود و در کنار و

همراه آنان مستوفیان و عمال دولتی، منشیان و نویسندگان بودند. چون این افراد روابط با کشورهای دیگر را نیز عهده دار بودند غالباً از میان دانشمندان و مردم صاحب فضل انتخاب می گردیدند و طبعاً اکثریت قریب به اتفاق آنها را ایرانیان [فارس ها] تشکیل می دادند. چون کارهای اداری و اقتصادی و روابط با کشورهای خارجی و پذیرش نمایندگان کشورهای بیگانه و اعزام به کشورهای دیگر نیز از میان این قشر صورت می گرفت؛ به علاوه شیرازه امور مملکت تقریباً در همه ادوار دوران مشروطیت نیز برعهده آنان بود». (سلیم، ۱۳۷۶ ص ۵۶)

سیر تاریخ ایران بعد از ظهور اسلام

«بعد از انقراض دولت ساسانیان رفتار حکام و سرداران عرب را می توان در سه دوره تشخیص داد:

۱- دوره خلفای راشدین

۲- حکومت معاویه و جانشینان وی

۳- عباسیان

برقراری این دولت ها برای ایرانیان، دوره جدیدی به وجود آورد که در واقع دوره سوم فرمانروائی حکومت عرب [عباسیان] است. در این دوره احوال اجتماعی ایرانیان بهبود یافت ایرانیان [فارس ها] در دربار خلفا نفوذ یافتند. تشکیلات دیوانی از سازمان های ساسانیان تقلید شد، دربار بنی عباس بی شباهت به دربار ساسانیان نبود خلفای اولیه عباسی حتی در پوشیدن لباس نیز از پادشاهان ایرانی تقلید می کردند». (سلیم ۱۳۷۶، ص ۶۸)

نغمه های استقلال خواهی

قیام یعقوب: قرن سوم هجری آغاز استقلال کامل سرزمین ایران است. در این قرن دستگاه خلافت عباسی ضعیف شده و کلاً در اختیار ترکان زرد پوست قرار گرفته و عنصر ایرانی که در حقیقت دست اندرکاران اداره حکومت خلفا بودند، برکنار گردیده و به جای آنان غلامان ترک نشسته و به رتق و فتق امور می پرداختند این ترکان در آغاز

نگهبانی خلیفه را بر عهده می گرفتند. زیرا خلیفه دیگر به ایرانیان و به خصوص مردان خراسانی اعتماد نمی کرد و بغداد که از عنصر ایرانی مالا مال بود، نمی توانست مقاصد خلافت را تامین نماید. بدین سبب غلامان برکشیده ترک همه مقامات را بر عهده گرفتند و چون مردمی متعصب و کوتاه بین بودند، خلیفه را واجب الطاعه می دانستند و اوامرش را بی چون و چرا به مورد اجرا می گذاشتند. بعضی از آن غلامان ترک مدارج ترقی را تا بدانجا طی کردند که خلیفه وقت تابع تمایلات آنها گردید». (سلیم ۱۳۷۶ ص ۷۶)

پیدایش عنصر ترک

«بعد از انقراض حکومت جبار بنی امیه، بنی عباس با تکیه به مردم خراسان به قدرت رسیدند. ولی به محض اینکه بنی عباس نیازشان از ایرانیان [فارس ها] رفع شد و به قدرت رسیدند سپاهیان خراسان را کشتند و به عناوین مختلف از خود راندند. چراکه دیگر به آنها اعتماد نداشتند و در برابر برای حفظ قدرت و اداره امور ممالک وسیع خود به خصوص به منظور تهیه نیروهای تهاجمی و تدافعی که مورد نیازشان بود، متوجه نقاطی شدند که مردم آنجا از لحاظ نیروهای بدنی قوی تر و از نظر تمدن و قدرت اندیشه ضعیف تر بودند، به مانند ترکان زرد پوست از ترکستان و سپاهیان دیلمی از ناحیه جنوبی گیلان و مردان سیه چرده قوی یعنی بردگان سودانی از آفریقا. به این ترتیب از اواسط قرن چهارم قدرت یافتن عنصر ترک یکی از سیاست های دستگاه خلافت بود و باعث شد که در این زمان دو عنصر، یکی عنصر عرب تضعیف شده توسط ایرانیان و دیگری این عنصر نوپا با یکدیگر تلویحاً متحد گردیدند و بر آن شدند که عنصر ایرانی را هر چه شدید تر در فشار بگذارند. به همین سبب بود که محمود غزنوی به قدرت رسید دیگر مسأله خون و ملیت مطرح نبود، فقط مسلمانی کافی می نمود که میدان را برای قدرت یافتن به مقامات عالی باز کند. حال اگر بخواهیم علل کشورگشایی محمود را توجیه کنیم، بدین ترتیب است که وقتی محمود روی کار آمد خلیفه اطمینان یافت که از این پس دیگر مسئله سوابق تاریخی مطرح نیست. در هر حال از این تاریخ به بعد پایه حکومت بر حسب خون و نژاد گذاشته نمی شد بلکه

سیاست این حاکمان کاملاً جنبه مذهبی داشت موضوع وطن و سرزمین و آب و خاک در آن دوران مفهومی نداشت. در این زمان بدون شک مبلغان اسلام در ترکستان فعالیت بسیار داشتند. نفوذ عنصر ترک در دستگاه خلافت موجب اعزام مبلغان بسیار به ترکستان گردیده بود. چراکه ترکان اسلام آورده در دربار خلافت علاقمند بودند هم نژادان آنها مسلمان شوند تا پشتیبانی بیشتری پیدا کنند از همین رو است که بسیاری از مورخان نوشتند که گاه چندین خرگاه باهم مسلمان می‌شدند.

حکومت عنصر ترک

۱- وقتی نگهبانان دربار خلیفه را ترکان تشکیل دادند عنصر ایرانی تقرب خود را از دست داد و خلفا از این جهت از خود رفع خطر کردند؛ زیرا تکیه به عنصر ترک را برای خود بسیار کم خطرتر از عنصر ایرانی می‌دانستند. علت آن بود که اعتقاد داشتند ایرانی تیز هوش و مدبّر به زودی بر اوضاع مسلط می‌شود و چون در سیاست چیره‌دست است و در اداره امور لیاقت و مهارت دارد هر چه زودتر قدرت را از خلیفه و یارانش سلب می‌کند.

۲- با روی کار آمدن عنصر ترک، عنصر استقلال طلب ایرانی با دشمن قوی پنجه‌ای سروکار پیدا کرد که این نبرد بین دو عنصر موجب می‌گردید که خلیفه بتواند باز هم به حکومت و حفظ منافع هم نژادان خود ادامه دهد.

دوران سلجوقیان

پیش از سلجوقیان، غزنویان که غلام و غلام زاده و از نسل ترکان زردپوست بودند به حکومت رسیدند. چنان که اشاره شد این بردگان ابتدا در دربار خلفا و سپس در دربار سامانیان گرد آمده و به صورت غلام آموزش می‌دیدند سلجوقیان از طوایف ساکن در دشت شمال شرقی دریای خزر بودند.

امپراتوری سلجوقی بر اساس قدرت و نفوذ روسای طوایف سلجوقی که غیر ایرانی و از نژاد غز و ترکمن بودند اداره می‌شد که این سران طوایف غیر مستقیم با دیوانیان که ایرانی بودند به نبرد می‌پرداختند.

سلاجقیان پس از مرگ سنجر روی به انقراض نهادند. سنجر در مدت سلطنت خود جنگ‌های بسیار کرد و بسیاری از نقاط مختلف را به خاک و خون کشید و چه بسیار از سربازان بی‌گناه خود را در راه این هوس‌های جهانگیری از دست داد.» (سلیم، ص ۷۶ تا ۷۹)

مقاله‌ای از آقای راشدی در رابطه با موضوع مورد بحث

آقای حسن راشدی مقاله‌ای در این زمینه دارد که مناسب است این گفتار در اینجا ذکر شود.

نامبرده در کتاب «زبان ترکی و موقعیت گذشته و کنونی آن» می‌نویسد:

«یکی از مشکلات اجتماعی جوان آذربایجانی، امروز بحران هویت است به جز جوانان مدافع حقوق فرهنگی آذربایجان هنوز هم جوان عادی و دانشگاهی آذربایجان از ترک نامیدن خود ابا دارد! چرا که در طول دوران حکومت پهلوی ناجوانمردانه ترین ضربه ها بر شخصیت ترکان ایران وارد آمد که آثار شوم آن هنوز هم بر جامعه سنگینی می کند. در طول حاکمیت پهلوی‌ها، ترکان ایران از توهینهای آشکار تا تحقیرهای مدون و کلاسیک در رادیو و تلویزیون و کتب درسی مدارس و دانشگاهها در امان نبوده اند. امروزه هم گویی کلمه ترک کابوس وحشتناکی است که بر سینه جوانان ترک ایرانی سنگینی میکند. در دوران پهلوی صحنه حاصله را آنچنان بر ترکان و حتی کلمه ترک تنگ کردند که آن عده از جوانان آذربایجانی که زندگی را نه در مبارزه برای رهائی از ظلم و ستم مضاعف پهلوی بر علیه ترکان؛ بلکه در بدست آوردن نان و آبی بی‌دردسر می دیدند، تنها راه رهایی از کابوس دردناک «ترک» را در جایگزین شدن این کلمه با واژه دیگر جستجو می کردند. در حقیقت تمام صحنه‌ها برای اجرای تغییر هویت برای افرادی که تاب تحمل توهین‌ها و تحقیر را نداشتند، حاضر شده بود. مستحیل شدن در زبان و فرهنگ غالب و حاکم را آسانترین راه فرار از اهانت‌ها می‌دانستند. در این میان کشف واژه «آذری» که از سوی کسروی اختراع شده بود، مورد استفاده این افراد قرار گرفت. تا فراریان از هویت

ترکی را نشان و درجه‌ای بس زیبا و افتخار آمیز از نوع «پارسی» ارزانی دارند. چنین شد که جوان ترک ایرانی با دو نوع هویت تحقیر شده ترکی و افتخار آمیز از نوع پارسی روبرو شد. به ترکی سخن می‌گفت اما خود را آذری می‌نامید او آذری را فقط برای رهایی از کلمه ترک بر خود گزیده بود.

وقتی از او می‌پرسیدند «تو ترکی یا آذری؟» می‌گفت آذری وقتی می‌پرسیدند «آذری یعنی چه؟» چیزی برای گفتن نداشت. فقط می‌خواست ترک نباشد. ترکی که در طول دوران حکومت پهلوی به تحقیر آمیزترین و کم ارزش ترین عنصر جامعه تبدیل شده بود. تحقیر ترکان از زمانی که حکومت‌های هزار ساله ترکان ایران با سقوط قاجار پایان یافت با حاکمیت نژادپرستانه رضاخان در ایران آغاز شد. (راشدی، ۱۳۸۳)

مروری بر موضع‌گیری‌ها و برنامه‌های رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی در رابطه با زبان ترکها

برنامه های رادیویی و تلویزیونی جمهوری اسلامی بعضی اوقات به بهانه خندانیدن مخاطبان در لفاظی برنامه‌های طنز، زبان و فرهنگ ترک‌ها را مسخره می‌کنند. با توجه به حجم زیاد و گسترده این مطالب تنها به چند مورد از آنها بطور خلاصه اشاره می‌کنیم.

۱- برنامه رادیویی صبح جمعه با شما و اخیراً با نام جدید صبح جمعه ایرانی - که هر هفته از ساعت ۹ الی ۱۱/۳۰، جمعه‌ها از شبکه سراسری پخش می‌شود - یکی از برنامه‌هایی است که زبان ترک‌ها را به مسخره می‌گیرد تا مخاطبان را بخنداند. «البته این برنامه‌های ضد ترکی آنقدر گسترش یافته بود که در اردیبهشت ماه سال ۱۳۷۸ در رابطه با توهینهای صورت گرفته به زبان و فرهنگ ترک‌ها، از سوی جمعی از دانشجویان دانشگاه تبریز؛ بیانیه ای اعتراض آمیز صادر شد. و در قالب نامه ای سرگشاده به مسئولین رده بالای نظام اعتراض خود را اعلام کردند».^۱ برای نمونه یکی از نمایشهای این برنامه رادیویی در مورخه ۸۴/۲/۳ را عیناً نقل می‌کنیم: اجرای نمایش از این قرار است که سه نفر با لهجه‌های

اصفهانی، شمالی و زبان ترکی نمایش را اجرا می‌کنند.

اصفهانی، نقش مغازه دار را بازی می‌کند و دیگری با لهجه شمالی نقش خبرنگار و نفر سوم که با لهجه و زبان ترکی صحبت می‌کند نقش رفتگر را بازی می‌کند. و یا در همان روز یک نمایش دیگر از این قرار است: خبرنگاری با یک مغازه دار در رابطه با ضررهای دست فروش‌ها، مصاحبه می‌کند که در این میان دست فروش‌ها؛ با داد و فریاد جنس‌های خود را به مردم عرضه می‌کنند. در حین این مصاحبه صدای دو نفر از این دست فروش‌ها به میکروفون می‌افتد. یکی با زبان ترکی شلوار، شلوار صدا می‌کند و دیگری به زبان فارسی و با لهجه ترکی به ادعاهای مغازه دار با مصاحبه گر اعتراض می‌کند. دست فروش ترک می‌گوید: ما به هر سانی متر این محل که بساط پهن کرده ایم به شهرداری اجاره می‌دهیم. در اینجا مناسب است به یکی دیگر از این نوع برنامه‌های به ظاهر طنز رادیو شبکه تهران در مورخه ۸۳/۴/۴ در حدود ساعت ۸ صبح اشاره کنیم. مردم همان روز گوش به زنگ نتایج انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری بودند. برنامه ای بدین مضمون اجرا می‌شد؛ یک مرد کیف قاب ظاهراً در نمایش، کیف یک زن را می‌قاقد. زن داد و فریاد می‌کشد می‌گوید آن کیف من از جنس خوب بود، جنسش از نوع چرم ترک بود. کیف قاب در برنامه همان نمایش به زن می‌گوید برای من فرقی نمی‌کند که جنس کیف از نوع چرم ترک باشد یا از چرم گاو!! در این نوع از طنزها عموماً هر وقت بازیگران، زبان فارسی را با لهجه ترکی صحبت کنند، یعنی قومیت ترکی آنها مشخص شده باشد؛ معمولاً کم منزلت‌ترین نقش نمایش را بازی می‌کنند و عموماً در این نمایشها اگر یک نفر فارسی را با لهجه ترکی صحبت کند، معمولاً با خنده و قهقهه بلند تماشاگران همراه است. ناگفته نماند در خلال برنامه‌های رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی در روز «جهانی موزه» شبکه سراسری رادیو و شبکه اول تلویزیون حدوداً ۱۵۰ بار لفظ موزه را در طول بحث‌ها، مصاحبه‌ها و تحلیلهای مربوط به روز «جهانی موزه» تکرار می‌کند. ولی در روز جهانی «زبان مادری»، حتی یک بار هم در طول فعالیتهایشان هیچ حرف، برنامه و بحثی نداشتند و

می‌توان ادعا کرد که تاکنون از این رادیو و تلویزیون لفظ «زبان مادری» شنیده نشده است. تلویزیون جمهوری اسلامی هم تا آنجا که توانسته؛ فرهنگ، زبان و قومیت ترک را تحقیر و مسخره کرده است. به عنوان مثال، در یک فیلم اگر یک نفر ترکی حرف بزند یا زبان فارسی را با لهجه ترکی حرف بزند، یعنی قومیت ترکی داشته باشد، عموماً آن فرد نسبت داده شده به ترکها، کم منزلت ترین نقش آن برنامه ها را اجرا خواهد کرد. در طول عمر رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی دیده نشده است که در یک نمایش یا فیلم دو نفر که یکی از آنها ترک و دیگری فارس باشد؛ به عبارت ساده تر قومیت آنها از روی گویش آنها مشخص باشد نقش‌هایی خلاف آنچه گفته شد را ایفا کنند. فیلمهایی از نوع آپارتمان، هتل پیاده رو، خاله خانم و اخیراً سریال روشتر از خاموشی از این نوع فیلمها هستند. که خلاصه وار به تشریح فیلم سریال روشتر از خاموشی می‌پردازیم. «این سریال در لفافه به بررسی زندگی ملاصدرا می‌پردازد. ولی در واقعیت امر هدف آن توهین به ترکها بوده است. در اعتراضات دانشجویان ترک به مقامات مسئول، در مورخه ۸۳/۸/۳ در نشریه نوید آذربایجان در قالب نامه سرگشاده؛ انتقادات وارده به این فیلم به این مضمون آمده است: هر کجا فحش و ناسزا، فرمان قتل و مزاح و حرمسرا نیاز است شاه عباس ترک می‌شود. ولی هر وقت بخشی از مسائل فرهنگی و فلسفی باشد؛ شاه عباس به زبان فارسی صحبت می‌کند. ضمناً صحبت کردن شاه صفوی و اطرافیان او به نوعی است که این زبان (فارسی) را در نهایت نزاکت و سلامت صحبت می‌کنند و ترکی را با حالت خشونت و ناپختگی نشان می‌دهد. وقتی کودکان و نوجوانان ترک و حتی بزرگسالان از دهان یک شخصیت دو زبان متفاوت می‌شنوند که یکی فارسی، در نهایت ادب و سلامت روانی برای استفاده مباحث فلسفی، ادبی، سیاسی و گاهی فقهی بکار می‌رود و دومی ترکی؛ در نهایت سفاقت، خشونت و درشتی برای ناسزا گفتن و فرمان قتل دادن و حرفهای رکیک

زدن بکار می‌رود، چه برداشتها و قضاوتهائی در مورد این دو زبان خواهند داشت؟^۱ البته این برنامه های رادیو و تلویزیون نتیجه سیاستهای نامتوازن و نابرابر رویکردها و برنامه های زبانی حاکمیت است.

تکاتی از نامه نمایندگان پارلمان اروپا

نامه نمایندگان پارلمان اروپا خطاب به آقای خاتمی رئیس جمهوری وقت در سال ۲۰۰۰ میلادی قابل توجه به نظر می رسد که در اینجا به برخی از موارد این نامه اشاره می کنیم:

«آقای رئیس جمهور! برای آشنایی با سیاست ناعادلانه موجود در قبال اقلیت های ملی - قومی ایرانیها کافی است لحظه ای به شرایط آذربایجانها توجه فرمائید. با اینکه نزدیک به ۳۰٪ جمعیت ایران را تشکیل می دهند، برای نمونه هم که شده حداقل یک مرکز آموزشی از نوع مدرسه، دانشگاه برای تحصیل به زبان مادری ندارند. یقیناً اطلاع دارید که حتی استفاده زبان آذربایجانی در مراکز رسمی، ادارات و مدارس نیز ممنوع اعلام شده است. این در مناطقی رایج است که اکثر ساکنین آن را آذربایجانها تشکیل می دهند. آذربایجانها نه تنها در انتخاب یک نام آذربایجانی به نوزادان خود دچار مشکلات می شوند بلکه در نشر مطبوعات و کتاب به زبان خود و فعالیتهای فرهنگی به انواع مختلف با کارشکنی مقامات مسئول مواجه می شوند.»^۲

عبدالله رمضانزاده استاندار وقت استان کردستان در سال ۱۳۷۶ و سخنگوی دولت آقای خاتمی در همایش «قومیت و ثبات سیاسی» در بحثی تحت عنوان «روند بحران قومی در ایران» مباحثی را مطرح کرده که این سخنان خود نوعی اذعان به مسائل و مشکلات اقوام جامعه ایرانی از سوی مسولان بلندپایه نظام است. رمضانزاده می گوید «ایران یک

۱ - نوید آذربایجان، هفته نامه، مورخ ۸۳/۸/۳

۲ - نوید آذربایجان، هفته نامه، شماره ۳۴۰ تاریخ ۸۳/۲/۱۲

مشخصات خاصی دارد و آن اینکه ما پنج قومیت داریم که به آگاهی قومی رسیده‌اند و در عین حال در مناطق مرزی ما - هم‌مرز با کشورهای هم‌زبان خود یا با قومیت‌های هم‌زبان خودشان - واقعه... بحران قومی در واقع از تعارض میان گروه‌هایی که اعضای آن یک هویت جمعی برای خودشان قائلند و با هویت جمعی همسایه در تعارض قرار می‌گیرد؛ ناشی می‌شود. این هویت جمعی هم بر خصوصیات همراه با تولد افراد یعنی (خصوصیات غیر ارادی) و هم بر خصوصیات ارادی که بعداً در تعامل اجتماعی به وجود آمده (معمولاً زبان، مذهب، نژاد را خصوصیات همراه تولد می‌دانند)، مبتنی می‌باشد. در حالی که تجربه اجتماعی استثمار شدن یا استثمار گر بودن، محروم بودن یا نبودن، خصوصیات و تجربیاتی است که بعداً اضافه می‌شود و مجموعه این دو، آگاهی‌های قومی را بوجود می‌آورد. در واقع می‌شود گفت این تعارض در مورد تامین نیازهای انسانی (اولیه و ثانویه) است. یعنی نیازهای انسانی یکی از مهمترین ملاک‌هایی است که در بحث بحران‌های قومی باید به آن اشاره کرد. این هم به این خاطر است که نیازهای ثانویه بسیار اهمیت دارند... بحران قومی وقتی پیش می‌آید که رابطه‌ای سلطه جویانه در میان قومیت‌ها وجود داشته باشد. یکی از قومیت‌ها یا مجموعه‌ای از قومیت‌ها خواهان سلطه بر دیگران باشد یا اعمال سلطه بر دیگران بکنند... کسانی مثل سیکورات معتقدند که خود مدرنیزاسیون در مسائل قومی تنش‌زا است؛ مخصوصاً مدرنیزاسیونی که بر اساس نرخ رشد اقتصاد ملی استوار شده باشد. یعنی اگر بنا باشد که مبنای رشد اقتصادی، اقتصاد ملی باشد سیاست توسعه ناموزون پیش می‌آید و مناطق محروم‌تر باز هم در محرومیت می‌مانند و به خاطر سایر جنبه‌های مدرنیسم همچون گسترش اطلاعات، کتابخوانی و تحرک اجتماعی، آگاهی قومیت‌ها از محرومیت خودشان بیشتر می‌شود.^۱

فصل سوم

نظرات جامعه‌شناسی سیاسی در رابطه با قومیت‌ها

در رابطه با الگوهای دولت‌ها در قبال زبان و فرهنگ ملت‌ها و قوم‌های غیر حاکم و تحت سلطه به نظرات چهار صاحب نظر در این زمینه پرداخته می‌شود.

نظرات گیدنز

گیدنز در بحثی تحت عنوان تحولات آینده در روابط قومی می‌نویسد: «آمریکا تنها کشور غربی است که بیش از همه دارای اقوام گوناگون است و به عنوان یک جامعه مهاجرپذیر بنا گردیده. بررسی مدل‌های تحولات قومی احتمالی در آن کشور برای مسیرهای گوناگون احتمالی اروپا در آینده دارای اهمیت است.

سه نوع مدل به عنوان مدل‌های مشخص‌کننده تحول روابط قومی در آمریکا طرح گردیده‌اند. یکی از این مدل‌ها، همانندگردی است. به این مفهوم که مهاجران [اقلیت‌ها و قومیت‌های مهاجر از دیگر ممالک به آمریکا و نه جمعیت اصلی آن] عادات و رسوم اولیه

خود را رها می‌کنند و رفتارهایشان را در قالب ارزشها و هنجارهای اکثریت [قوم غالب] شکل می‌دهند. نسلهای مهاجران با فشارهایی در جهت «همانند شدن» به این شیوه روبرو گردیدند. در نتیجه بسیاری از فرزندان کم و بیش به طور کامل آمریکائی شدند. مدل دوم، مدل درهم آمیزی است. به جای اینکه سنتهای مهاجران در ارزشهای مسلط جمعیتی که از قبل وجود داشته، محو شود، همه با هم آمیخته شده، الگوی فرهنگی جدید و تکامل یافته‌ای را تشکیل می‌دهند. بسیاری عقیده دارند که این مطلوبترین نتیجه گوناگونی قومی زبانی است. تقریباً تا حدی این مدل بیان دقیق جنبه‌هایی از تکامل فرهنگ آمریکا است.

اگرچه فرهنگ انگلو به صورت فرهنگ برجسته باقی مانده است، اما ویژگی‌های آن تا اندازه‌ای تاثیر گروههای متعدد و گوناگونی را که اکنون جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند منعکس می‌کند. مدل سوم کثرت گرایی فرهنگی است این دیدگاه مناسب‌ترین مسیر کمک به توسعه یک جامعه حقیقتاً چند قومی است، که در آن اعتبار مساوی خرده فرهنگهای متعدد و گوناگون به رسمیت شناخته شده است». (گیدنز، ص ۳۰۸)

نظرات باری بوزان (Bary Bozan)

بوزان در بحث ارتباط ساختار اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و به واقع ارتباط بین ملت و دولت چند الگو ارائه می‌دهد. یکی از این الگوها، دولت ملت‌ساز است نظیر ایالات متحده آمریکا و استرالیا که جوامع مهاجرپذیر بوده و در آنجا دولت چتر قانونی و هنجارهای فرهنگی خود را بر همه‌ی ملل موجود در آن مجموعه گسترانده و یک ملتی ایجاد می‌کند. حال ممکن است این دولت دموکراتیک باشد و یا غیر دموکراتیک و تنوع قومی و زبانی را بپذیرد یا نپذیرد.

الگوی دوم به دولتهای چند قومیتی باز می‌گردد که در آن دو مدل فرعی قابل شناسایی است؛ یکی مدل دولت چند ملیتی «فدرال» و دیگری دولت‌های «امپریال».

در دولت‌های فدرال تنوع قومی پذیرفته شده است و نه تنها ساختار سیاسی بلکه ساختارهای اجتماعی و فرهنگی (زبانی) نیز بر مبنای تنوع قومی شکل می‌گیرد. مانند مالزی، سوئیس و افغانستان بعد از سقوط دولت طالبان و عراق پس از صدام به این منوال است.

«منظور از فدراتیو صرفاً اشاره به ساختار سیاسی فدرال نیست، بلکه دولتهایی است که شامل دو یا چند ملت است. بدون اینکه بگویند تا یک پوشش ساختگی دولت-ملت بر آنها تحمیل شود. ملیت‌های جداگانه می‌توانند و حتی تشویق می‌شوند تا هویت‌های خاص خود را حفظ کنند و تلاش می‌گردد تا ساختار دولت به گونه‌ای تنظیم گردد که هیچ یک از ملیتها برکل ساختار دولت حاکم نشود... دولت‌های امپریال آنهایی هستند که یکی از ملل تشکیل دهنده دولت بر ساختارهای دولت مسلط است و آن را به نفع خودش سامان داده است. دولت‌ها در نظام تزاری و شوروی سابق، پنجابی‌ها در پاکستان، توتسی‌ها در بروندی و آمهاری‌ها در اتیوپی و... نمونه این امر هستند. چند نوع از تاکید در دولت امپریال وجود دارد. ملت مسلط ممکن است بکوشد تا ملیت‌های دیگر را از راه‌های مختلف و متفاوت سرکوب کند. این روشها از کشتار گرفته تا جذب فرهنگی و قومی ادامه می‌یابد که در همه آنها، هدف تبدیل شدن به چیزی شبیه ملت و دولت است. همچنین ممکن است ملت مسلط صرفاً در پی اعمال و حفظ تسلط خود باشد و بدون اینکه تلاشی در جهت جذب یا حذف گروههای دیگر صورت دهد، از دستگاه دولت برای اعمال مواضع مسلط خود بهره بگیرد، یا از روشهای غیر محسوس‌تری مثل رواج یک ایدئولوژی فراگیر غیر ملی مثل اسلام یا کمونیسم که به ظاهر مرزهای ملیتی را در می‌نوردد ولی در واقع وضعیت موجود را حفظ می‌کند، بهره گیرد... الگوهای مزبور چهارچوب مفیدتری برای درک ارتباط بین دولت و ملت به ما می‌دهند. این الگوها امنیت ملی در خصوص هسته دولت را از راه‌های گوناگون تفسیر و انواع متفاوتی از ناامنی و امنیت را به نمایش می‌گذارند.» (بوزان ۱۳۷۸ صص ۹-۹۷)

نظرات هرمیداس باوند

هرمیداس باوند در مباحثی تحت عنوان سیاست قومی در نظام بین‌المللی درباره جایگاه و وضعیت اقوام در درون کشورها می‌گوید: «در نظام بین‌المللی کنونی اکثر کشورها دارای خصوصیات یکپارچه نژادی، زبانی و مذهبی نیستند؛ بلکه اغلب آنها یا به صورت کشورهای کثیرالمله و یا دارای خرده فرهنگها و زبانهای فرهنگی کم و بیش متفاوت هستند. بطور کلی می‌توان جوامع را از این لحاظ به دسته‌های زیر تقسیم کرد:

۱- گروه کشورهای کثیرالملل برابر: یعنی جوامعی که طی یک روند تاریخی عقلانی و منطقی موفق شدند، نوعی سازگاری و تساهل و برابری را میان اقوام مختلف درون کشور خود بوجود آورند. نمونه بارز این گونه جوامع، سوئیس می‌باشد که موفق گردیده فرانسوی‌ها، آلمانی‌ها و ایتالیایی‌ها... که با خصوصیات زبانی کم و بیش متفاوت هستند را در ساختار نظام اجتماعی-سیاسی خود بر اساس نوعی موازنه منصفانه جای دهد...

۲- گروه کشورهای مهاجریزیر: این کشورها به دلیل دارا بودن قدرت اقتصادی پویا و توان استحاله و همسان‌سازی بالا توانسته‌اند اقوام مهاجر را با هرگونه خصوصیات و ویژگی‌های قومی مربوطه در درون ساختار اجتماعی خود مستحیل سازند. مثل آمریکا، استرالیا و کانادا و غیره از چنین تخصیص برخوردار هستند.

۳- کشورهای کثیرالملل نابرابر: که دارای مشکلات بنیانی قومی بوده و معمولاً سروری و سلطه سیاسی و فرهنگی قومی خاص بر اقوام دیگر، سبب بروز مسائل و مشکلات بالقوه داخلی شده است. در این رابطه می‌توان از کشورهایی چون هندوستان، روسیه،... عراق [دورهی صدام] و غیره نام برد.

۴- گروه کشورهایی که کم و بیش از نوعی یکپارچگی ملی برخوردار هستند، مانند ایسلند، سوئد و نورژ... که از همگونی نژادی و زبانی نسبی برخوردار هستند.^۱

نظرات مارتین مارجر

«مارجر در این رابطه به ارائه شرحی جامع و مستند در خصوص انواع الگوهای رایج در سطح جهانی برای حل مسئله قومیتها و مسائل زبانی ناشی از آن پرداخته است. بزعم او با تأمل در سیاست‌های موجود می‌توان سه الگوی مادر استخراج نمود».^۱

مارجر می‌نویسد: «از نقطه نظر سیاستگذاری، مهمترین مطلب این است که گروه‌ها در جوامع چند قومیتی در قالب سلسله مراتب قومی نظم و ترتیب می‌یابند. سلسله مراتبی که در آن یک گروه مسلط، اقتدار عالی را در زمینه حفاظت و حمایت از نظام ارزشی کنترل کننده و تخصیص دادن پاداشها در جامعه عهده دار است (شرمرهورن ۱۹۷۰: صص ۱۲-۱۳). بدین ترتیب دیگر گروههای قومی، گروههای اقلیتی خواهند بود که با توجه به تمایزات فرهنگی‌شان با آنها از حیث حقوقی در حکم در امور روزمره برخورد متفاوتی صورت می‌پذیرد (wirth - ۱۹۴۵). نظام قشر بندی قومی یک جامعه، توسط ماهیت تماس داخلی (internal contact) بین گروهها؛ منابع کمپایی که آنها برایش رقابت می‌کنند، و مهمتر از همه، با توجه به توانائی یکی از گروهها در تحمیل سلطه و تفوق خویش بر دیگران شکل می‌گیرد (Lieberson ۱۹۶۱ - Noel ۱۹۶۸) از این رو «اقلیت مسلط» (Dominant - Minority) رابطه قدرتی است که چارچوب حقوقی و مرسوم تعاملات گروه در جوامع چند قومیتی را شکل می‌دهد. در نتیجه سیاست قومی در این چارچوب شکل می‌گیرد. سه الگوی عمده، ماهیت سیاستهای قومی جوامع چند قومیتی را در زمانهای مشخص و معین، معلوم می‌کنند که هر یک - به نوبه خود - گاهی صراحتاً و بیشتر اوقات بطور تلویحی و ضمنی، ایدئولوژی قومی را تقویت و تأیید کرده اند. این سه الگو عبارتند از: همانندسازی، تکثرگرایی حامی برابری، تکثرگرایی نابرابر».^۲

لازم به توضیح است: «برای تکثرگرایی هم مثل همانندسازی ابعاد متعددی می‌توان متصور شد که مهمترین آنها ابعاد فرهنگی و ساختاری است. تکثرگرایی فرهنگی اشاره به

صیانت نظام‌های فرهنگی متفاوت دارد. اما تکثرگرایی ساختاری تنها بر وجود اختلافات ساده فرهنگی دلالت نمی‌کند، - علاوه بر آن - وجود اجتماعات قومی و نژادی را مد نظر دارد که تا حدودی منفک و مجزا از یکدیگر بوده، و در آنها بخش اعظم زندگی اجتماعی جریان می‌یابد. چنین اجتماعات قومی فرعی، سازمانهایی از قبیل مدارس، ادارات، کلیساها و از این دست را ایجاد می‌کنند که تا اندازه ای از روی سازمانهای گروه قومی فرادست نسخه برداری می‌شود.

دو شکل از تکثرگرایی زبانی در جوامع چند قومی مدرن امروزی به چشم می‌خورد که هر کدام مورد تأیید سیاستها و ایدئولوژیهای کاملاً متفاوت است. صورت اول تکثرگرایی مبتنی بر ایجاد تساوی بین گروه‌های مختلف (تکثرگرایی مساوات طلبانه Equalitarian pluralism) است که در آن گروه‌ها استقلال فرهنگی و ساختاری خود را حفظ می‌کنند و لیکن در قدرت سیاسی و اقتصادی در حالتی تقریباً متوازن قرار می‌گیرند. بعلاوه انفکاک آنها اساساً داوطلبانه است - و نه تحمیلی - (نوئل و بارت ۱۹۷۲ - شیوتانی و کوان ۱۹۶۵). صورت دوم تکثرگرایی غیرمساوات طلبانه است که ... عدم مساوات در این گونه موارد معمولاً توسط سیاست دولتی تجویز شده است و داوطلبانه نیست.^۱

تکثرگرایی برابر

در یک جامعه چند قومیتی که توسط اصول (تکثرگرایی مساوات طلبانه) برابر هدایت می‌شود؛ گروههای قومی تبدیل به گروههای ذینفع سیاسی می‌شوند که بر سر منافع اجتماعی با یکدیگر رقابت می‌کنند... بدین صورت که تمام گروه‌هایی که نسبت به یک نظام سیاسی مشترک و واحد وفادار می‌باشند در داخل نظام اقتصادی واحدی مشارکت می‌جویند و مجموعه یکسانی از ارزشهای قومی را ادراک می‌کنند. (پترسون ۱۹۸۰ peterson تاft ۱۹۶۳ ویلیامز ۱۹۷۵ williams) تفاوت‌های فرهنگی

- ساختاری موجود بین این گروه‌ها توسط دولت صیانت می‌شود. گوردن (Gordon 1981-1975) به موارد فوق تحت عنوان تکثرگرایی متحد (comporat pluralism) اشاره کرده است. در نظام‌های تکثرگرایی متحد که اصل راهنما برابری قومی است؛ مسئله تخصیص قدرت سیاسی و اقتصادی با نظر به فرمول زبانی قومی صورت می‌پذیرد. بنابراین در حوزه سیاسی، کرسی‌های قانون‌گذاری و دیگر مقامات اجرائی ممکن است بر پایه قومیت تقسیم شوند، در چنین حالتی نه تنها رعایت اصل تناسب در توزیع منافع سیاسی متوقع است، بلکه مهمتر از آن همکاری در بین رهبران بخش‌های متفاوت یک جامعه متکثر از حیث قومی و زبانی نیز رایج است و شیوع می‌یابد. بعلاوه در مسایل بومی و محلی هر گروه خودمختاری سیاسی خاص خود را داراست. بسیاری به این شیوه از سازماندهی سیاسی، تحت عنوان «مشارکتی» (Con sociational) پرداخته‌اند. (مک را Mac Rae 1974، (لیپ هارت 1977 Lijphart). ... یکی از ویژگی‌های مشترک نظام‌های تکثرگرایی متحد تأیید رسمی فرآیند تکثر زبانی است. (گوردن - ۱۹۸۱) سوئیس با چهار گروه زبانی بلژیک و کانادا با دو زبان احتمالاً بارزترین شواهد موجود در این ارتباط می‌باشند. ... بلژیک احتمالاً بصورت واضحتری نمایشگر ویژگی‌های اصول تکثرگرایی متحد است. هیچ‌یک از دو جامعه زبانی و قومی عمده این کشور یعنی فلمیش و والون (Flemish & walloon) به دلیل تضمین‌های ناشی از ساختار رسمی سیاسی دارای قدرت سیاسی نامتناسب نیستند. تضمین‌های مشابه، همبستگی فرهنگی و زبانی هر گروه را حفظ می‌کند. این امر اگر چه یک نظام متساوی تمام عیار را به وجود نیاورده است اما افزایش برابری فرصت را برای اعضای هر دو گروه تضمین کرده است. (لمی، 1986، سپهارت ۱۹۸۱).^۱

تکثرگرایی نابرابر

«نظام‌های تکثرگرایی نابرابر توسط سیاست‌هایی که گروه‌های زبانی قومی را از حیث ساختاری از یکدیگر مجزا و توزیع بسیار نابرابر قدرت و مزایا را تقویت می‌کنند، هدایت می‌شوند... سیاست‌های تکثرگرایی نابرابر بیشتر از طریق اجبار دولت حمایت و تقویت می‌شوند. دولتی که ممکن است از سوی تمام گروه‌ها مشروع شناخته نشود. (اسمیت ۱۹۶۳: ۲۳)» شرح می‌دهد که در چنین جامعه متکثری دولتها تنها عاملی در دست گروه قومی (زبانی) مسلط است. بخش عمده‌ای از مردم نه «شهروند» بلکه «رعایا» هستند. در حالی که تکثرگرایی حامی برابری، ایجاد تساوی فزاینده و روبه رشد قدرت سیاسی و اقتصادی در بین گروه‌ها را وجهه همت خود قرار می‌دهد، تکثرگرایی نابرابر بر فرضی کاملاً متضاد قرار دارد. در اینجا حفظ یا گسترش نابرابری و عدم تساوی در بین گروه‌ها و اختصاص یافتن تمامی اقتدار سیاسی و سهم عمده‌ای از ثروت مادی به گروه مسلط، ویژگی اساسی و ذاتی این سیاست قومی است.

ایدئولوژی‌های نژادی نژادپرستانه که مروج عقیده مبنی بر تفاوت ذاتی گروه‌ها هستند، شالوده‌های فلسفی سیاست‌های تکثرگرایانه حامی نابرابری را شکل می‌دهند. روابط اجتماعی بین گروه‌های قومی مسلط و اقلیت را می‌توان به صورت قطعیت شدیدی که با میزان بالایی از تعصب و تبعیض حمایت می‌شوند تصویر کرد... مدل تکثرگرایی نابرابر بمیزان زیادی با وضعیت جوامع «برده داری» و یا «مستعمره سنتی» قابل انطباق است. (Rex, 1960) اما آفریقای جنوبی (در دوره‌ای از حیاتش) قربایت زیادی با این مدل داشته است. در آنجا نظام آپارتاید (تبعیض نژادی) گرچه در سالهای اخیر تضعیف شده، اما بطور سنتی از قدرت و امتیازات گروهی که از دید جامعه‌شناسان مسلط قلمداد می‌شوند و اقلیت بسیار ناچیزی را تشکیل می‌دهند، دفاع کرده است... اگر چه سیاست‌های تکثرگرایی نابرابر در شکل افراطی خود در جوامع چند زبانی - چند قومی مدرن امروزی نادر هستند، اما اشکال مخفی و کم رنگ آن در بعضی از جوامع که انفکاک قومی زبانی

در آنجا اساساً بیشتر بر پایه نژاد صورت می‌گیرد، تا تمایزات فرهنگی، هویدا و آشکار است. در وضعیت‌های بردگی، کاستی یا استعماری قومیت و طبقه با یکدیگر مترداف هستند...^۱

تکثرگرایی نابرابر خود به دو صورت تقسیم می‌شود:

۱) استعمار داخلی: نوعی از تکثرگرایی نابرابر در جوامعی همانند ایالات متحده آمریکا است که روابط قومی در آنها به نحوی از انجا تابع مدل همانندسازی است. در این کشور با گروه‌های قومی مشخص و معین ممکن است در قالب استعماری رفتار شود... وضعیتی است که در آن هر دو گروه مسلط و زیر دست بومی هستند و گروه مسلط از نظر عددی در اکثریت قرار دارد. (زوریچ ۱۹۷۹) (Hechter 1975) و (هچر ۱۹۷۵) نظریه استعمار داخلی را به گونه‌ای تقریباً متفاوت به کار می‌برند و آن را وضعیتی معرفی می‌کنند که در آن یک گروه مسلط قومی و صنعتی از مرکز، گروه قومی از حیث صنعتی عقب مانده‌ای را که در پیرامون قرار دارد، مقهور خود می‌سازد.

۲) اخراج یا نابودسازی: تکثرگرایی نابرابر ممکن است با اخراج و یا حتی نابودسازی گروه‌های اقلیت زبانی و قومی به اوج خود برسد.

لازم به ذکر است که اخراج گروه‌های قومی در حالت کلی به دو شکل صورت می‌گیرد. در حالت اول که در زمانهای قدیم مرسوم بود، به شکل اجبار و زور قوم تحت سلطه را با جبر دولت به صورت دسته جمعی از محلی به محلهای مورد نظر دولت کوچ می‌دادند. مثل مهاجرت‌های اجباری زمان استالین در شوروی سابق و یا بعضی مهاجرت‌های اجباری زمان رضا شاه.

اما حالت دوم که بیشتر بر پایه تشویق است و جبر و زور در آن غیر مستقیم است، به این طریق اعمال می‌شود که گروه قومی غالب، مناطقی را به علت این که نبض اقتصادی

و دیگر سیاست‌های کلان دولت را در اختیار دارد، سرزمین مورد نظر خود را از انواع مواهب و پیشرفت‌های صنعتی و اقتصادی و... برخوردار می‌سازد و سرزمین گروه قومی مغلوب را عمدتاً به مناطق وابسته و عقب مانده تبدیل می‌کند، تا گروه قومی آن مناطق مجبور به ترک سرزمین خود و مهاجرت به مناطق مورد نظر گروه قومی غالب شوند.

همانند سازی (Assimilation)

با توجه به اینکه همانند سازی ارتباط نزدیکی با بحث ما دارد، بدین جهت سعی می‌کنیم که این قسمت و مفاهیم مربوط با همانند سازی را بیشتر توضیح دهیم. «همانندسازی به عنوان فرآیند [پروسه‌ای] اجتماعی ممکن است مشتمل بر دو بعد فرهنگی و ساختاری باشد. بعد فرهنگی بیانگر تبعیت و پیروی یک گروه قومی از خصایص فرهنگی گروه دیگر از زمینه هائی مانند زبان و مذهب و غیره است... در این فرآیند گروه‌های ضعیف‌تر که همان اقلیت‌ها باشند، تقریباً همیشه شاخص‌های فرهنگی اصلی و عمده گروه مسلط را اخذ می‌کنند.

در حالی که «همانند سازی فرهنگی» اشاره بر مجموعه‌ای مرکب از رفتارها، ارزشها و عقاید دارد. همانند سازی ساختاری سطح بالاتر تعامل اجتماعی در میان گروه‌های مختلف زبان قومی را مدنظر قرار می‌دهد. با همانندسازی ساختاری اعضاء گروه‌های قومی-زبانی اقلیت در نهادهای مختلف جامعه پخش می‌شوند و با اعضای گروه حاکم وارد قراردادهای اجتماعی می‌شوند. بنابراین، همانندسازی ساختاری در نهایت به نابودی وضعیت اقلیت قومی می‌انجامد^۱.

«برای شناخت اقلیت از اکثریت، نوع رابطه میان این دو گروه نقش اساسی دارد. هر گروه اقلیتی یک گروه ویژه است، زیرا موجودیت‌اش نتیجه واکنش در برابر قدرتی است که بر او مسلط شده است. به این ترتیب گروهی که موجودیت‌اش در پناه

مشروعیت‌های قانونی قرار نداشته باشد گروه اقلیتی محسوب می‌شود... به تعبیری دیگر اقلیت عبارت است از گروهی که زیر سلطه قرار داشته و به زور در موضعی فرودستانه و یا خوارانگاشانه قرار گرفته باشد. رابطه تسلط الزاماً بر حسب تعداد به وجود نمی‌آید. مثال آفریقای جنوبی گویای این مطلب است. با این تعبیر، بسیاری از گروه‌ها به ویژه در کشورهای غیر دموکراتیک ممکن است در وضع اقلیتی قرار گیرند... در مجموع نوع رابطه‌ی گروه حاکم با گروه اقلیتی، براساس زور و قدرت است. قدرت حاکم همواره تمایل دارد که همه آنچه را که به نظر او خلاف نظم و قاعده است به حاشیه براند... رابطه زور و قدرت، ممکن است اقلیت‌ها را از کلیه حقوق خود محروم کند یا اینکه قسمتی از حقوق آنان را سلب کند.» (خوب‌روی پاک ۵-۱۳۴) «در اینجا به پاره‌ای از ستم‌های اساسی به اقلیت‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- ستم سیاسی؛ مانند کنار گذاشتن افراد وابسته به گروه اقلیت از مشارکت موثر در زندگی سیاسی

۲- ستم فرهنگی؛ مانند ممنوعیت از یادگیری و یا به کاربردن زبان و یا لهجه‌ای ویژه و ممنوعیت انتشار و یا استفاده از آن زبان در رسانه‌های گروهی

۳- ستم اقتصادی؛ دستگاه حاکم طبق برنامه‌ای ویژه کوشش می‌کند تا منافع اقلیت‌ها را به حداقل ممکن کاهش دهد و یا آن را نفی کند.

۴- ستم فیزیکی؛ مانند جابجایی اجباری اقلیت‌ها به منطقه خاص از سرزمین خودشان و یا سرزمینی دیگر و یا اشغال سرزمین آنان به وسیله اسکان افراد وابسته به گروهی دیگر و سرانجام جابجایی گروه‌های دیگر در سرزمین اقلیت‌ها به طوری که بافت و نسبت جمعیتی سرزمین گروه اقلیتی دگرگون شود.» (خوب‌روی پاک، ص ۱۳۶)

بحث دوزبانی در رشته‌های فراوانی با بحث برنامه‌ریزی زبان و اجرای سیاست‌های حفظ و نگهداری زبان و سیاست‌های جابجائی زبان مرتبط است. «دیدگاه غالب در نوشته‌ها و نظرات صاحب نظران در این امر تلقی از زبانها و گویش‌ها به صورت ثروت ملی است.

بر اساس این تلقی تنوع زبانی نه تنها عاملی منفی (مثلاً در حفظ وحدت ملی) نیست، بلکه مانند تنوع زیستی یک شرط مهم رهائی از تحجر [خودباختگی و خودشیفتگی] است و تضمین انعطاف‌پذیری و مدارا است. احترام متقابل به ارزشهای گروهی و قومی و استفاده متقابل از دستاوردهای تاریخی و فرهنگی می‌تواند هم عامل حفظ وحدت و هم عامل تسهیل تطابق و تکامل ملی و فرهنگی باشد. ملی‌گرایی و قوم‌گرایی افراطی در عصر پسامدرنیسم و ارتباطات روزافزون بین‌المللی جایگاه واقعی یا وهمی خود را روز به روز از دست می‌دهد.» (نرسیسیانس، ص ۱۶)

هر چه تفکر برتری قومی در جامعه‌ای بیشتر باشد ستم به قومیت‌های تحت سلطه افزون‌تر خواهد بود. «در کشور ما نیز قومیت‌های غیر فارسی از نارسائیهای فراوانی در رنجند. اگر قومی خود را در حالت تبعیض فرهنگی و اقتصادی نبیند و بیکاری و سرخوردگی و بحران هویت را برای او ایجاد نکنند. در زندگی اجتماعی مشارکت کرده و برای ابراز هویت از نظام ارزشها و نهادهای جامعه استفاده می‌کند و بدین ترتیب ثبات ادامه‌همزیستی، احساس تعلق به جامعه و همبستگی با ساختار اجتماعی پدید می‌آید. از این رو باید در اقتصاد کلان و سیاستهای فرهنگی به وضعیت و نیازهای فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی قومیت‌های غیرفارسی توجه کرد تا یکی از عوامل بسیار مؤثر در ایجاد تنش در جامعه چند قومی از میان برداشته شود. زیرا معروف است؛ آنجایی که تمامی یک ملت در شرایطی مشابه زندگی می‌کنند، منتهای ویژه ملی توسعه می‌یابد.» (خوبروی پاک، ص ۱۵۸) سوای تبعیضها و ستم‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که در مورد قومیت‌های تحت سلطه اعمال می‌شود؛ اما پرمخاطره‌ترین ستمها بر قومیت‌های تحت سلطه را به سه گروه تقسیم می‌کنند: همانندسازی (Assimilation)، نسل براندازی (Genocide) و فرهنگ‌زدایی قومی (Ethnocide). که در اینجا اجمالاً به توضیح هر سه مورد پرداخته می‌شود. «همانندسازی پروسه‌ای است که بوسیله آن فرهنگ گروه اقلیتی [قومی] در چارچوب اجتماعی - فرهنگی، نوینی رنگ می‌بازد و افراد گروه اقلیت

همانند دیگران می‌شوند. همانند سازی در شکل کامل خود از میان برداشتن تمامی هویت گروهی و زدودن خاطره‌های یک جمع را هدف گرفته است. ... نظام‌های همانندساز وظیفه خود می‌دانند که رفتار و روابط انسانها را از پیش برنامه‌ریزی کنند. سنت دیرینه سیاست دیگ ذوب (Melting pot) در ایالات متحده آمریکا از نمونه‌های چنین روشی است. «خویروی پاک، ص ۱۵۹) همانندسازی به ۳ صورت اجرا می‌شود: یکی «همانند سازی شخصی» و دیگری «همانندسازی گروهی»، نوع سوم را «همانند سازی متعددی» می‌توان نام گذاشت.

همانند سازی شخصی

همانند سازی شخصی هنگامی رخ می‌دهد که فرد یا افراد گروه اقلیتی (قومی) تشویق می‌شوند تا خود را با نرم‌های حاکمیت تطبیق دهند و همرنگ قوم مسلط شوند. در چنین حالتی به علت حملات، سرکوبها و وارونه جلوه دادن واقعیت‌های تاریخی، فرهنگی و ... از سوی نهادهای فرهنگی و جامعه پذیر قوم مسلط؛ اقوام تحت سلطه می‌خواهند هویت خود را انکار کرده و یا از این سیاه‌نمایی‌ها و زشت جلوه دادن‌ها خود را برهانند. در نتیجه به صورت بطنی و آرام آرام هویت خویش را فراموش کرده یا آن را مردود می‌شمارند. به این امید که با این رفع و دفع هویت سیاه تبلیغ و تلقین و جلوه داده شده خویش، در درون گروه حاکم منزّه و مرقی تبلیغ و جلوه داده شده، جای پیدا کنند.

این نوع همانند سازی در میان بعضی از مهاجران دیده می‌شود و نشانه‌های آن را می‌توان در تغییر نام یا نام خانوادگی و یا اگر وضع مالی مناسبی داشته باشند، در انتخاب مسکن در محله‌های ویژه اکثریت دید که امکان معاشرت آنها را با اکثریت افزایش می‌دهد. همانند شدن شخصی در داخل خانواده‌های مهاجر (قومیت‌های تحت سلطه) به صورت استفاده از زبان دولتی و طرد زبان مادری و بومی جلوه می‌کند.

در پاره‌ای مواقع پدر و مادر فرزندان خود را مجبور به استفاده از زبان حاکم و دولتی

می‌نمایند تا همانندی آنها با قوم حاکم میسر گردد. زمان در همانند شدن نقش مهمی دارد چرا که نسل‌های دوم و سوم در تماس با زبان رسمی به جای زبان مادری بیشتر درگیر هستند، اما هر اندازه بعضی از افراد و بعضی از قوما به دلایل مختلف مانند بهره‌گیری مالی و یا به دلیل احساسی بخواهند هر چه زودتر با جامعه حاکم و نرم‌های ارزش داده شده همانند شوند، باز هم کل گروه قومی تحت سلطه، هیچ‌گاه با رغبت خود زبان و فرهنگ خود را طرد نمی‌کند. (خوبروی پاک ص ۱۶۳)

همانند سازی گروهی

این نوع همانند سازی عموماً در جوامعی رخ می‌دهد که دو قوم یک جامعه روابط حسنه با همدیگر نداشته باشند و قوم مسلط درصدد (از بین بردن زبان و فرهنگ قوم تحت سلطه برآید و محدودیتهای شدیدی را برای زبانهای دیگر اقوام ایجاد نماید.

همانند سازی متعدی

«این همانندسازی روشی است که دولتها آن را به گروههای اقلیتی تحمیل می‌کنند. این روش ممکن است مسالمت آمیز و یا به صورت خشن اعمال شود که در هر دو صورت ستم به اقلیت‌هاست.» (خوبروی پاک، ۱۳۸۰: ۱۶۵) همانندسازی، پروسه‌ی تغییر اجتماعی- فرهنگی است. هنگام برخورد دو فرهنگ با یکدیگر اگر تبادلات میان آنها متعادل و متناسب باشد و هر یک از دو فرهنگ بتوانند هویت اصلی و پویایی خود را حفظ کنند، فرهنگ پذیری مثبت حاصل می‌شود. اگر دو فرهنگ که با هم برخورد می‌کنند. دو نیروی نامتعادل داشته باشند، جریانی به اسم جریان یک سویه پیش خواهد آمد که به فرهنگ زدایی از گروه قومی مغلوب منجر خواهد شد. [به عبارت ساده‌تر یکی از این فرهنگها و زبان‌ها از طرف حاکمیت روز به روز حمایت و گسترده تر شده و در این برخورد نامتوازن طرف مغلوب عموماً در تنگنا، انواع ظلمها، ناعدالتی‌ها و حتی در معرض

حمله فرهنگ مسلط قرار خواهد گرفت. در نتیجه، فرهنگ ضعیف هر روز ضعیف‌تر خواهد شد و بعضی از حاملان فرهنگ ضعیف از آن فرهنگ و زبان ناچاراً روی برمی‌گردانند.

«در همانندسازی مسالمت‌آمیز، گروه حاکم از روش دیگری نیز استفاده می‌کند، به این معنی که فرهنگ اکثریت [قوم مسلط] را به صورت منبع اساسی فرهنگ در می‌آورد. در این حالت اقلیت [قوم تحت سلطه] تنها نقش گیرنده و جذب‌کننده این فرهنگ را ایفا خواهد کرد و توانایی تأثیرگذاری در فرهنگ اکثریت را نخواهد داشت. همانندسازی مانعی برای یادگیری و دانایی است. خوارانگاشتن زبان قومی و غیرادبی خواندن زبان آن قوم، یادگیری زبان آنان را برای افراد گروه قوم دشوار می‌کند.

کودکان گروه قومی، استعداد آفرینش فرهنگی خود را از دست می‌داده، به این ترتیب نه تنها شکوفایی آنها نابود می‌شود، بلکه خود گروه نیز به صورت سرکوفته و وزده در می‌آید و به سوی نابودی کامل کشانده می‌شود.

همانندسازی مانع عمده‌ای در راه رشد و تکامل فرهنگ قومیت‌های تحت سلطه است. مقاومت نکردن بعضی قومیت‌ها در برابر همانندسازی، آنان را دچار رفتار متناقض می‌کند که ناشی از تحمیل گروه قومی حاکم است. حالت انفعالی آنان خود بیگانگی پدید می‌آورد که منشأ آن از دست دادن منشهای ویژه است. گروه حاکم اغلب اوقات ترک این ویژگی‌ها را تشویق می‌کند.

«همانندسازی در نهایت محو کامل یک فرهنگ را به دنبال خواهد داشت، به همین جهت می‌توان آن را نوعی ریشه‌کن کردن فرهنگی خواند... نفی فرهنگ‌های دیگر از آثار این تفکر است... در این حالت، همانندسازی یعنی گروه را به شکل خود در آوردن و به معنی پایان دادن به روش ویژه زندگی گروهی است که تابع قوانین عرفی خود بوده و از منابع خود استفاده می‌کنند. در چنین همانندسازی، آن چه مورد توجه قرار نمی‌گیرد هویت و اصالت فرهنگ دیگری است.

اتخاذ چنین روشی بر طرز تفکر باطلی استوار است که فرهنگ «دیگر»ی را پایین‌تر می‌داند و معتقد است که باید او را به کاروان تمدن رهنمون کرد. گویی تمدن درجاتی دارد و گیرنده این تصمیم‌ها از بالاترین درجه آن برخوردار است. اینک می‌خواهد کمتر از خودی را به آن مرتبه عالی برساند... با وجود تسلط گروه حاکم به ویژه در زمینه اقتصادی و رسانه‌های همگانی، همانند سازی کامل و صد درصد، امری تقریباً بی‌سابقه است. گروه اقلیتی هرچند هویت خود را از دست می‌دهند ولی همواره مقداری از فرهنگ خود را در داخل گروه و محیط خود حفظ می‌کند. فولکورهای محلی پناهگاه طبیعی ادبیات قومی و محلی است. واکنش گروه‌ها در برابر همانند سازی اغلب جنبه دفاعی دارد، مانند مهاجرت‌های دسته جمعی، انتشار کتاب و نشریه‌های مختلف به منظور زنده نگاه داشتن فرهنگ و سرانجام مراجعه به سازمان‌های بین‌المللی. اتوباوثر، همانند سازی را تابع عامل‌های مختلفی می‌داند. مانند نسبت عددی اقلیت و اکثریت، قدرت و ثروت گروه اکثریت، قدرت جاذبه تمدن و فرهنگ گروه اکثریت، درجه احساسات اقلیت‌ها و وابستگی آنان به گذشته خود، نوع و مدت همزیستی میان اقلیت و اکثریت، هریک از عوامل یادشده در شکست یا موفقیت همانند سازی موثر است. (خوبروی پاک ص ۳-۱۷۱)

فرهنگ زدایی قومی (Ethnocide)

«واژه اتنوسید را با توجه به اجزای آن می‌توان به قوم کشی نیز ترجمه کرد. اما این ترجمه برای بیان منظوری که در جامعه‌شناسی از آن استفاده می‌شود، نارسا است. زیرا مفهوم قوم کشی در ذهن مخاطب، کشتار دسته جمعی و نابودی جسمی یک قوم است. در حالی که مفهوم این واژه عمل نابودی جسمی افراد نیست... بلکه معنای آن عبارت است از تخریب و نابودی فرهنگ قومی (به معنای وسیع کلمه) و از میان برداشتن نهادهای سستی متعلق به یک قوم. اگر نسل براندازی جسم مردم را نابود می‌سازد، اتنوسید؛ فرهنگ‌زدایی

قومی روحشان را از بین می‌برد. به این سبب به نظر می‌رسد که ترجمه اتنوسید به فرهنگ زدایی قومی منظور از این واژه را بهتر می‌رساند...

در اروپای سالهای دهه ۱۹۶۰ واژه اتنوسید برای بیان واقعیتی بکار رفت که واژگان دیگر برای تعریف آن کافی نبودند. پژوهشگران خود را با واقعیتی سابقه‌دار اما به مراتب محسوس‌تر و با سیمایی تازه‌تر روبرو یافتند که تاکنون درباره آن پژوهش کافی به عمل نیامده بود. اعمالی که با نسل براندازی تفاوت داشت، ولی در عمل و نتیجه خود به نابودی هویت قومها و ملتها می‌انجامید. با واژه اتنوسید فصل نوینی در پژوهشهای گشوده شد که به تبعیض و ستم تحمیلی به اقلیت (قومیت)ها می‌پردازند. پیشینه تاریخی چنین جنایتی را باید در قاره آمریکا و رفتار کشورگشایان اسپانیایی با بومیان آنجا جستجو کرد». (خوبروی پاک، ۱۳۸۰: صص ۸-۱۹۷)

«قوم‌شناسان با توجه به پژوهش‌هایی که در قاره آمریکا درباره سرخ‌پوستان به عمل آورده بودند، سعی کردند که تعریفی دقیق از اقدامهای غیر انسانی تازه واردان اروپایی بدست دهند به همین سبب این واژه را برای سرخ‌پوستان تازه آمریکا بکار بردند، زیرا در آن جا بود که آنان تفاوت میان نسل‌براندازی و فرهنگ‌زدایی را تشخیص دادند. در واقع بازماندگان سرخ‌پوستان قربانی هر دو جنایت شده بودند. آنها از دو سو نابود شده بودند؛ نخست اینکه نفوس‌شان به قتل رسیده بودند. دوم اینکه از جنبه روانی تخریب شدند و اثر این تخریب ماندگارتر بود... در هر دو این جرم‌ها بزه‌کاران یک نگاه مشترک دارند؛ نگاهی که به «دیگری» است دیگری که با آنها تفاوت دارد و بنابراین باید نابود شود. در نسل‌براندازی، «دیگری» بدی و زشتی مطلق است پس باید نفی و نابود شود. در حالی که در فرهنگ‌زدایی، اصل نسیبت بدی مورد پذیرش قرار می‌گیرد. به این ترتیب که دیگری بد است اما می‌توان او را اصلاح کرد و مجبورش کرد که خود را تغییر دهد تا با الگوئی که به او تحمیل می‌شود، خود را تطبیق دهد. به طوری که می‌بینیم تنها در گزینش روش نابودی است که دو جنایت از یکدیگر مشخص و متمایز می‌شوند». (همان، ص ۱۹۹)

«مرتکبان جرم فرهنگ‌زدایی از دو اصل پیروی می‌کنند: نخست آنکه در فرهنگ‌ها

سلسله مراتبی وجود دارد، به این معنا که بعضی از فرهنگها در مرتبه بالاتری قرار دارند و پاره‌ای دیگر پایین‌ترند... بدیهی است که عوامل اقتصادی و سیاسی در اجرای فرهنگ‌زدایی نقش بزرگی بر عهده دارند... اعمال تبعیض نسبت به قومیت‌ها همواره بر اساس طرز تفکر برتری قومی است. در چنین طرز تفکری فرهنگها درجه بندی می‌شوند و فرهنگی که به نظر طرفداران نظریه بقای قویتر در سطح پایین‌تر قرار دارد نابود می‌شود. با فرهنگ‌زدایی، گوناگونی از میان می‌رود و چون این عمل بوسیله دولتها انجام می‌شود، فرهنگی که دیگر فرهنگها را در خود ذوب می‌کند فرهنگ دولتی است که خود را نقطه پرگار دنیا می‌داند... با تمرکز و توسعه قدرت هر دولتی فرهنگ یا فرهنگهای غیر دولتی افول می‌کنند... در کشورهای چند قومی نوین تمایل به فرهنگ‌زدایی بیشتر است. به گمان آنکه وحدت فرهنگی، یگانگی ملی ایجاد می‌کند، اصالت‌های قومی را نابود می‌سازند. یگانگی ملی در بیشتر این کشورها به معنای از میان برداشتن هر گونه خواست قومی است، به نظر حاکمان موجب بروز شکاف و جدایی در میان ملت می‌شود. نابود کردن زبان‌های محلی یکی از روش‌های فرهنگ‌زدایی است. زیرا زبان ویژگی خاصی دارد که اغلب نماینگر وجود قومی جداگانه است.

سه روش برای نابود کردن زبان وجود دارد که عبارتند: از روش ۱- قدیمی و سرکوبگر ۲- روش نوین و پیشرفته و ۳- روش روانشناسانه.

روش نخست با استفاده از ممنوع ساختن و کیفر دادن صورت می‌گیرد و همواره با استفاده از وسایل خشونت آمیز پلیسی توأم است. (خوبروی پاک، ۱۳۸۰: صص ۲۰۱-۲۰۲) این روش در ایران زمان پهلوی با توجه به سیاست‌های زبانی منتج از تفکرات پان فارسیستی تند اجرا می‌شد. ولی بعد از انقلاب اسلامی این روش منسوخ گشته، ولی باکمال تاسف باید اذعان کرد، سیاست گسترش زبان فارسی و عدم توجه دولت به زبان‌های ایرانی غیرفارسی را با روش‌های پیشرفته و نوین شاهد هستیم. برای نمونه به بخشنامه‌های صادر شده وزارت آموزش و پرورش و دیگر ارگانهای دولتی به مناطق دو زبانه در رابطه با برخورد زبان‌های غیر فارسی اشاره کرد.

«روش دوم که پیشرفته به نظر می‌رسد عبارت است از آموزش اجباری زبان. برای از میان برداشتن یک زبان بهترین راه حل یاد دادن زبانی دیگر است سده‌های طولانی، زبان‌های قومی به علت بیسوادی مردم زنده ماندند. با گشایش اولین مدرسه که زبان دولت حاکم را آموزش می‌دهد، نسل نخست به صورت دو زبانه درمی‌آید و نسل پس از آن، فقط زبان حاکم را خواهد شناخت. آموزش فرهنگ دولتی متمرکز همواره با فرهنگ زدایی قوم [تحت سلطه] توأم است.

روش سوم عبارت است از اینکه به افراد گروه قومی تفهیم شود که زبان محلی در حقیقت زبان نیست، بلکه مجموعه‌ای است از آواها و لهجه‌ها که نه قابل طبقه‌بندی هستند و نه گوش‌نواز. ایجاد و اختراع اصطلاح گویش محلی (Patois) در زبان فرانسه از نمونه‌های این روش است. زیرا از معنایی که از این اصطلاح فهمیده می‌شود شکل تحقیری از لهجه است.» (خوبروی پاک، ۱۳۸۰: ۳-۲۰۲)

در جهان امروز فرهنگ زدایی در جوامع چند قومی که نظام سیاسی متمرکز و نه فدراتیو دارند رواج دارد؛ زیرا با توسعه فرهنگ مصرفی کوشش فراوانی برای یکدست شدن افراد و یگانگی فرهنگ‌ها صورت می‌گیرد. وسایل ارتباط جمعی حاکمیت و قوم مسلط، تمامی قوم یا اقوام تحت سلطه را به سوی فرهنگی غالب و زبان واحد سوق می‌دهند.

فصل چهارم

پیشینه تحقیق

در این بخش به تحقیقاتی که قبلاً راجع به این تحقیق انجام یافته اشاره می‌گردد.

پیشینه تحقیق (۱)

به نظر می‌رسد برای اولین بار در مورد چگونگی برخورد زبانهای ترک و فارس و نوع تعاملات قومهای فارس و ترک ایران و نیز چگونگی آسیمیلیسیون ترکهای ایران را خانم دکتر صدیقه عدالتی به عنوان رساله خود به صورت آکادمیک برای اخذ مدرک دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاههای آلمان مورد تحقیق قرار داده که بطور خلاصه بررسیها و نتایج بدست آمده ایشان را می‌آوریم.

«موضوع این تز در مورد اقلیت های قومی ایران و عدم تساوی حقوق آنها است که در جامعه با آن روبرو هستند. مخصوصاً آذربایجانیهای ساکن در ایران و عدم برخورداری آنها از حقوق مساوی و شرایط سختی که در جامعه ایران با آن روبرو هستند صحبت خواهد شد.

هدف من در این تحقیق و بحث، چگونگی روند از بین بردن آگاهی قومی

آذربایجانی‌ها در جامعه نابرابر و تبعیض آمیز ایران می‌باشد. ایران کشوری است چند ملیتی برخلاف اینکه در این مملکت به زبانهای مختلف تکلم می‌شود، تنها زبان رسمی زبان فارسی می‌باشد. آنچه در مورد جامعه و تاریخ ادبیات [تاریخ سیاسی، اجتماعی] ایران نوشته و بحث شده است از آن با نام و عنوان پرشیا (فارسی) یاد شده است. متأسفانه تنها نویسندگان خارجی نبودند که به این امر ناآگاه بودند بلکه بسیاری از نویسندگان داخلی هم خصوصیت چند ملیتی بودن ایران را نادیده گرفتند و از کنار آن با بی حرمتی گذشتند. آذربایجانیها برای بدست آوردن کار و شرایط جدید به تهران کوچ کردند. شناخت غیررسمی ما از این گروه مهاجر به تهران این است که بیشتر اینها از نعمت خواندن و نوشتن محروم بودند و بیشتر از طبقه کارگر بوده‌اند. آنان به دلیل داشتن زبان و هویت قومی غیر فارسی از طرف اهالی مرکز به صورت مداوم تحقیر می‌شدند و به طبقه پائین رانده می‌شدند در این میان شاهد پیشداوریهای اهالی مرکز در مقابل آذریها می‌شویم. آنها آذریها را با عنوان منفی می‌نامند؛ مثلاً آنها را نفهم، احمق و خیلی خشن می‌نامند. در امثال و جوکهای خود حالت‌های منفی و خشن به آذریها نسبت می‌دهند. در فیلمها و نمایشهای خود آنها را شرور، اشخاصی که صاحب شغل بسیار کم منزلت هستند، نمایش می‌دهند.

بچه های آذربایجان به خاطر داشتن لهجه و خوب صحبت نکردن زبان فارسی، از طرف معلمان و دیگر همکلاسیها تحقیر می‌شوند، خانواده ها برای اینکه بچه هایشان را از این شکنجه روحی نجات دهند با آنها به فارسی صحبت می‌کنند. با گذشت زمان؛ نسل جدید، زبان فارسی را مانند زبان مادری یاد گرفته و همراه این زبان هویت قومی خود را فراموش می‌کنند به همراه از دست دادن زبان قومی، این گروه سر تسلیم فرود می‌آورند. فراموش نکنیم فرزندی که زبان مادری و فرهنگ و هویت خود را یاد نگیرد به یک هویت پست صاحب خواهد شد. به همین جهت است که برای از بین بردن یک گروه قومی ابتدا زبان آن قوم را که به آن زبان تکلم می‌کنند از بین می‌برند.

در این مقطع سعی خواهم کرد که به صورت خلاصه دلیل علمی تبعیضها و ظلم‌های

اعمال شده بر علیه ترک‌ها را روشن و تحلیل نمایم. اگر به گذشته تاریخی ایران نگاه کنیم قرنهای متعددی ترک‌ها حکمران ایران بوده‌اند و حاکمیت در ایران از آن ترک‌ها بوده و قبل از شروع قرن بیستم و در نهایت قبل از به حکومت رسیدن پهلویهای فارس؛ همیشه ترک‌ها در مقابل خطرات خارجی به پاخاسته و برای وحدت و تمامیت ارضی ایران در مقابل بیگانگان مقاومت کرده‌اند. به دلیل اینکه ابتدا حکومت در دست ترک‌ها بوده و در مقابل دسیسه‌ها و تحریکات خارجی و زورگوئیهای خارجی مقاومت می‌کردند و در اکثر زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی موفقیت‌های زیادی را ثابت کرده بودند و از خود لیاقت‌های زیادی را در مقایسه با فارسها نشان داده بودند، این عوامل خصوصاً این که حکمران بودن ترک‌ها باعث شده بود که فارسها به ترک‌ها به گروه قومی رقیب نگاه کنند. عامل مؤثر رقابت بین فارس و ترک همین بوده است و به دنبال این نوع نگاه رقیبانه فارسها همیشه سعی در تحقیر ترک‌ها داشته‌اند. به عبارت دیگر برای تحقیر ترک‌ها آن عمل را می‌خواستند علمی و منطقی جلوه دهند. برای اثبات علمی بودن ادعای خود، فارسها ترک‌ها را احمق، ناآگاه و خشن می‌نمایانند.

در این خلاصه اهم نقاط تر را نشان خواهم داد.

بعد از به حکومت رسیدن رژیم پهلوی در ایران سیاست آسیمیلیاسیون و همانندسازی در قبال اقوام غیر فارس در پیش گرفته شد.

بعد از استقرار نظام جمهوری اسلامی اقوام غیر فارس از جمهوری اسلامی انتظار به پایان رسیدن بی‌عدالتی‌ها را داشتند. ولی هیچ کدام از قومیتها به حقوق خود دست نیافتند. در جامعه ایران بعد از جمهوری اسلامی سیاست آسیمیلیاسیون به شکل وسیعی بکار گرفته شد. به علاوه بر علیه ترک‌ها برچسبهای زیادی ساخته و پرداخته بودند. این برچسب‌ها برای مشروعیت بخشیدن به حکومت فارسها برای ترک‌ها، بوجود آمدند. لازم به ذکر می‌دانم که این برچسب‌ها نتیجه سیاست آسیمیلیاسیون بود. بخاطر اینکه حاکمیت زبان قوم فارس، سایر زبانهای قومی رایج در ایران را بی‌اهمیت جلوه می‌داد و در پی از بین بردن آن بود.

مدت زمان زیادی ترک‌هائی که در همجواری فارسها زندگی می‌کرده‌اند در معرض برچسب‌های زشت فارسها بوده‌اند و ترک‌ها زیر هجوم سنگین این برچسب‌های سیاه، زشت و منفی هویت قومی خود را آگاهانه یا نا آگاهانه فراموش کرده و هویت قومی فارسی می‌گرفتند. هدف ما نشان دادن عکس‌العمل ترک‌ها در مقابل سیاست آسیمیلیسیون و تحقیر آمیزی موجود در جامعه است. در این مطالعه، رفتار ترک‌های متولد شده و بزرگ شده در مناطق فارس نشین مورد بررسی قرار خواهد گرفت. لذا (آذربایجانی‌های ایران) را به سه گروه تقسیم کرده‌ایم.

۱- ترک‌هائی که در آذربایجان متولد شده‌اند و در آنجا بزرگ شده‌اند و در آنجا ادامه زندگی می‌دهند. این گروه از ترک‌ها به هویت قومی خود صادق هستند. به زبان مادری صحبت می‌کنند و به هویت قومی خود افتخار می‌کنند.

۲- گروه دوم ترک‌هائی هستند که در مناطق ترک نشین متولد شده‌اند و بزرگ شده‌اند و بعد از مدتی به علل فشارهای اقتصادی و سیاست‌های تغییر جمعیتی پنهانی دولت اجباراً به یکی از مناطق فارس نشین (تهران) کوچ کرده‌اند. به صورت عموم اینها رفتاری دو گانه دارند.

از یک طرف به خاطر اینکه در آذربایجان متولد شده‌اند به زبان قومی و مادری خود کاملاً آگاه هستند.

از طرف دیگر به خاطر زندگی در مناطق فارس نشین تهران در تحقیر مداوم بسر می‌برند و در مقابل این گیر و دار در رنج روحی بسر می‌برند. اینها افرادی هستند که رفتارهای متفاوت از خود نشان می‌دهند.

هنگام برخورد با فارسها به آنها متمایل شده از هویت خود فاصله می‌گیرند و به طور عام به زبان فارسی صحبت می‌کنند. اینها در هنگام روبرو شدن با همزبانان خود کمتر به ترکی صحبت می‌کنند. این گروه از ترک‌ها در اکثریت هستند.

۳- گروه سوم ترک‌هائی هستند که در تهران یا دیگر مناطق فارس نشین متولد شده‌اند.

اینها کسانی هستند که والدین آنها سالها قبل به این مناطق فارس نشین مهاجرت کرده‌اند و سختیها کشیده‌اند. آنها برای اینکه فرزندانشان را از این ستمها و سختگیریها برهانند، با آنها از کودکی به زبان فارسی صحبت می‌کنند. در نتیجه نسل دوم مهاجرت معمولاً زبان ترکی را نمی‌فهمند، یا فهمیدن آن را انکار می‌کنند و یا منسوب بودن خود به گروه قومی ترک را رد می‌کنند. اینها حتی گاهی مثل فارسها برادران هم قوم خویش را تحقیر می‌کنند.

[بعضی از] آنها همان نفرتی را که فارسها از ترکها دارند؛ همان احساس را در خود برابر ترکها از جامعه اخذ کرده‌اند. [بعضی از] آنها خود را تحقیر می‌کنند و حرمت خود و قوم خود را نادیده می‌گیرند. کسانی که به این گروه داخل می‌شوند به خاطر جذب شدن در جامعه فارسی، زبان مادری و هویت قومی خود را رها کرده و به کارهائی که برای پذیرفته شدن در جمع فارسها لازم است، دست می‌زنند.

در اولین قدم برای این اقدام خود را فارس و زبان مادری خود را فارسی می‌شناسانند.

اینها زبان مادری و هویت قومی خود را رها کرده و گویا در حال بدست آوردن

هویت جدیدی هستند که آن را با ارزش تر می‌دانند. این پروسه تا کجا ادامه خواهد یافت؟ این نسل نباید فراموش کنند که در ایران، برای اولین بار کسانی که حکومت مردمی را خواستار شده‌اند و برای آن جنگ کرده‌اند و تمامی حرکات ضد دیکتاتوری را تشکیل داده‌اند ترک‌ها بوده‌اند. ملتی که صاحب چنین موفقیت و اعتبار و گذشته پرافتخار می‌باشد آیا چنین برجستگی بر آنان شایسته است؟ این سؤال را ابتدا بایستی از خودمان بپرسیم که خودمان را باور نداریم.^۱

در اینجا یادآور می‌شود نتایج خانم عدالتی و آن شدت آسیمیلاسیون که اشاره کرده‌اند، آن طور که ما شاهد و ناظر هستیم صادق نمی‌باشد.

پیشینه تحقیق (۲)

تحقیق دیگر تحت عنوان «بررسی چندزبانگی در شهر تهران» توسط خانم دکتر امیلیا نرسیسیانس در سال ۷۵ انجام یافته است. ناگفته نماند که تحقیق حاضر ضمن بررسی دو زبانگی ترکها و ارامنه، دوزبانگی این دو قوم را با هم مقایسه کرده است.

این پژوهش اختصاص دارد بر تعیین حوزه های زبانی افراد با مجموعه زبانهای مختلف. مانند زبان ترکی و فارسی، برای ترک زبانان و زبان ارمنی و فارسی برای ارمنی زبانان ساکن شهر تهران در موقعیتهای گوناگون، حوزه های استفاده از زبان در محیط خانه، محیط کار، مدرسه، انجمنها، مسجد و یا کلیسا است که حوزه های برون سوی را شامل می شود و نیز می توان حوزه های دیگر را هم مورد بررسی قرار داد که آنها را حوزه های درون سو می نامند. مثل دعا و نیایش، خواب دیدن، هذیان گفتن، شمارش پول و غیره. با در نظر گرفتن این نکته که انتخاب زبان محاوره بر اساس شرایط خاصی صورت می گیرد و همیشه به مورد صحبت بستگی دارد. جمعیت مورد نظر در پژوهش مورد اشاره ترک زبانان و ارمنی زبان ساکن تهران بود. هدف از انتخاب این دو گروه، بخصوص ارامنه نشان دادن وضعیت دوزبانگی به صورت تطبیقی در شهر تهران بود.

تجزیه و تحلیل و تفسیر اطلاعات:

پرسش شماره ۳۳ تحقیق حاضر مربوط به افرادی بوده است که از بدو تولد در تهران زندگی نمی کردند، بلکه بعدها به تهران مهاجرت کرده و مقیم شده اند. سؤال بدین شکل مطرح شده بود که میزان معلومات ترکی / ارمنی شما چقدر به علت اقامت در شهر تهران عوض شده است؟ جمعیت ترک زبانان میزان متوسط تغییر معلومات خود را ۲۸٪ و ارمنی زبانان ۳۴٪ عنوان کرده اند.

نرسیسیانس در تجزیه و تحلیل نتایج خود می گوید: یکی از علل اصلی عوض شدن زبان ترکی جمعیت ترکان ساکن تهران ازدواج های برون گروهی است که طی آن ترک زبانان، زبان و لهجه خود را عوض می کنند.

وی در توصیف جواب پاسخگویان به یکی از سؤالات مربوطه می‌گوید:

ترکان در پاسخ به سؤالی مبنی بر اینکه با همسر خود به چه زبانی صحبت می‌کنید؟ ۵۲/۳ درصد گفته که با زنان خود فارسی صحبت می‌کنند، ولی صد در صد ارمنی زبانان گفته‌اند که با زنان خود به ارمنی صحبت می‌کنند. نرسیسیانس علت این امر را به دلیل عوامل قومیتی (زبان-دین) شبکه‌های اجتماعی متمرکز و ازدواج‌های درون قومی ارمنی‌ها که نسبت به ترک‌ها شبکه‌های اجتماعی متمرکزتری دارند، نسبت می‌دهد.

سوال دیگر این تحقیق کاربرد زبان ترکی و ارمنی در محاوره روزمره پدران و مادران با فرزندانشان بود. ۶۷٪ محاوره پدران و مادران ترک زبان جمعیت مورد مطالعه، با فرزندان خود به فارسی بوده است، اما ۱۰۰٪ ارمنی‌ها به این سؤال پاسخ داده بودند که با فرزندان خود به ارمنی صحبت می‌کنند.

نرسیسیانس در مقایسه این دو گروه در این باره علت محاوره پدران و مادران ترک زبان با نرخ ۶۷٪ و محاوره فرزندان به فارسی با پدران و مادران خویش، تنها ازدواج‌های مختلط فارسی زبان با ترک زبان نیست، بلکه برخلاف ارمنی‌ها که تحصیل آنها در ایران و تهران به زبان مادری خودشان (ارمنی) انجام می‌گیرد، کودکان و نوباوگان ترک‌ها مجبورند که به زبان فارسی تحصیل کنند و نه به زبان مادری خود و این امر یکی از دلایل ترویج محاوره زبان فارسی در خانواده‌هاست. اما دلیل دیگر را نرسیسیانس ارزیابی ضعیف از زبان ترکی در نزد ترک زبانان دانسته است. که وی مثال می‌آورد که کارگری می‌گفت «ما ترکی اراکی بلدیم نه ترک‌ها قبولمان دارند (منظور زبان ترکی با گویش اراکی را) نه فارس‌ها؛ بهتر دیدیم زبان فارسی بچه‌هایمان را تقویت کنیم تا آنها مثل ما نشوند» نرسیسیانس این عدم تعلق به این یا آن گروه را منتج از وضعیت زبانی می‌داند که علت آن را باید در محدودیت فراوان برای این زبان و نتیجتاً نبود زبان معیار برای انواع لهجه‌های ترکی رایج در ایران که موجب برداشت‌های غلط از زبان ترکی می‌شود، دانست.

نهایتاً نرسیسیانس در نتیجه‌گیری به این مضمون می‌پردازد که ایران کشوری است

چندملیتی و چندزبانه که زبان رسمی آن فارسی است. در اثر حرکت گروههای قومی به سوی شهر تهران این افراد در کنار یادگیری زبان فارسی، فرهنگ جامعه جدید را نیز فرا می گیرند و به این ترتیب زمینه مطالعات جامعه‌شناسی زبان آماده می‌شود. و محقق توجه خود را معطوف به مطالعه موضوعاتی از قبیل تداخل زبانها، تاثیر زبانها و یا حذف زبانها و لهجه های بومی کند. در حین بررسی می‌توان مشکلات روانی- اجتماعی افراد را لمس کرد و برای آنها به چاره جوئی پرداخت.^۱ ولی لازم به ذکر است با توجه به نظرات حیاتمندی زبانشناختی قومی (Ethnolinguistic uitatity) جایلرز (۱۹۷۷)، متغیرهایی که باعث حیات مندی زبان شناختی قومی می باشند، به این صورت است: ۱- متغیرهای موقعیت (Status variables): آیا زبان مورد محاوره یک گروه خاص اهمیت بین‌المللی دارد یا نه؟

۲- متغیرهای جمعیت نگاری (Demographic Variables): آیا توزیع جمعیت گروه مورد بحث آن قدر است که تداوم گروه را سبب شود؟ به عبارت دیگر آیا گروه از نظر تعداد قابل توجه هستند یا خیر؟

۳- عوامل پشتیبانی نهادی (Institution – Support Factors): آیا افراد متعلق به گروه خاص به صورت رسمی و یا غیر رسمی در نهادهای محلی منطقه‌ای نفوذ و حضور دارند یا نه؟

با توجه به نظرات جامعه شناختی زبان که زمینه را برای حیات مندی زبان ترکی به مراتب مهیاتر می‌دانند، ولی برعکس همچنانکه از تحقیق حاضر برمی‌آید وضعیت موجود حکایت از سیر نزولی و دوزبانیگی کاهشی ترکان و حیاتمندی و دوزبانیگی افزایشی ارمنیان را نشان می‌دهد. اولاً با توجه به مقایسه جمعیت ترکان تهران و ارمنیهای تهران تعداد ارمنیهای ساکن تهران قابل مقایسه با ترکان تهران نیست. دوماً از لحاظ اهمیت

بین‌المللی و منطقه‌ای هم جایگاه زبان ارمنی قابل مقایسه با جایگاه بین‌المللی و منطقه‌ای زبان ترکی قابل قیاس نیست و ثالثاً عوامل پشتیبانی نهادی هم بیشتر به سود زبان ترکی است تا به سود زبان ارمنی. ولی چرا زبان ترکی در مقایسه با زبان ارمنی در تهران از وضعیت دوزبانگی نسبتاً کاهشی حکایت دارد؟ علت را - اگر یافته‌های خانم نرسیسیانس درست باشد - باید در سیاستهای زبانی حاکمیت در قبال زبان ترکی جستجو کرد که محور این سیاستها فرهنگ زدائی و محور زبان ترکی است که در مباحث مربوطه، مخصوصاً در بخش سیر تاریخی موضوع و سیاستهای قومی و زبانی دولت؛ به این امر اشارات لازم را کرده‌ایم. در اینجا هم علت کاملاً مشخص است. تدریس زبان ارمنی و عدم تدریس زبان ترکی در مدارس تهران یک موقعیت نابرابر به دو زبان ارمنی و ترکی در مواجهه با زبان فارسی داده است که منجر به این امر شده است و اما نتیجه‌گیری نهائی و فعلی موفقیت و یا شکست این پروژه را در عمق بیشتر در فصل مربوط به تجزیه و تحلیل اطلاعات و نتیجه‌گیری اطلاعات نشان خواهیم داد.

ردیف	محتوای سوال	نوع		همیشه		گاهی		به ندرت		هیچ وقت		جواب ندادند	
		ترکی	ارمنی	ترکی	ارمنی	ترکی	ارمنی	ترکی	ارمنی	ترکی	ارمنی	ترکی	ارمنی
۱	آیا از زبان ترکی لارمنی در محل کار استفاده می کنید؟	۸	۴/۵	۴۱	۲۶	۲۴	۳۸	۰	۶	۲۷	۲۵/۵		
۲	آیا از زبان ترکی لارمنی در محاوره دوستانه استفاده می کنید؟	۷۲	۸۴	۱۶	-	۸	-	-	-	۴	۱۶		
۳	آیا از زبان ترکی لارمنی به هنگام مکالمه با خویشاوندان استفاده می کنید؟	۳۲	۵۵	۳۲	۱۰	۱۵/۶	-	۲	-	۱۸/۴	۳۵		
۴	آیا از زبان ترکی لارمنی برای نامه نویسی به خویشان استفاده می کنید؟	۳	۳۸/۵	۳	۴/۵	-	۱	۱۲		۳۲	۴۵		
۵	آیا خواب هایان را به زبان ترکی لارمنی می بینید؟	۳۳/۵	۵۸	۸	۱۱/۵	۴	۳/۵	۱۲	-	۴۲/۵	۲۷		
۶	آیا برای شمارش پول از زبان ترکی لارمنی استفاده می کنید؟	۱۶	۵۶	۱۶	۱۸/۵	۱۱	۷	۳۵	۳/۵	۲۲	۱۵		

شماره سوال	محتوای سوال		فقط ترکی		فقط ارمنی		فارسی صرف		ترکی و فارسی		جواب نداده اند	
			ترک	ارمنی	ترک	ارمنی	ترک	ارمنی	ترک	ارمنی	ترک	ارمنی
۱	معمولاً با همسر خود به چه زبانی صحبت می کنید؟		۵۳	۱۰۰	۴۱/۵	-	۵/۵	-	-	-	-	-
۲	در محاوره روزمره با فرزندان از چه زبانی استفاده می کنید؟		۱۹	۱۰۰	۶۷	-	۵/۴	-	-	۸/۵	-	-
۳	فرزندان با شما به چه زبانی صحبت می کنند؟		۱۳/۵	۱۰۰	۵۹/۵	-	۱۹	-	-	۸	-	-
۴	فرزندان چه زبان هایی می دانند؟		-	-	۱۶	-	۵۴	-	-	۳۰	-	-

ردیف	نوع جنسیت	درصد=۱۰۰		درصد=۷۵		درصد=۵۰		درصد=۲۵		درصد=۱۰		جواب نداشتند	
		ترک	ارمنی	ترک	ارمنی	ترک	ارمنی	ترک	ارمنی	ترک	ارمنی	ترک	ارمنی
۳۲	معمولاً زنان فارسی خود را چگونه ارزیابی می کنید؟	۲۹	۴/۵	۳۴	۴۰/۵	۳۱	۱۴۵/۵	۳	۳/۵	۳	۲/۵	-	۴
۴۵	اعتقاد دارید که زبان ترکی / ارمنی نقش در همبستگی روابط خانوادگی شما داشته باشد؟	۵۶	۷۳	۱۳	۱۲	۱۱	۸	۵/۵	۳/۵	۱۱	۴	۲/۵	۳/۵
۴۷	آیا شما آثار مکتوب مثل کتاب، مجله یا روزنامه به زبان ترکی / ارمنی میخوانید؟	-	۳۱	-	۲۵	۱۴	۱۹	۳۰	۱۹	۵۶	۶	-	-
۴۸	آیا شما به برنامه های رادیویی به زبان ترکی / ارمنی گوش می کنید؟	۵/۵	۷	۵/۵	۱۰	۶۳/۵	۱۰/۵	۳۳/۵	۲۵/۵	۳۳	۳۷	-	-
۴۹	آیا به توارهای ترکی / ارمنی گوش می کنید؟	۱۹	۳۸	۲۱/۵	۳۵	۱۶/۵	۱۷/۵	-	۷۰	۲۴	۲/۵	۱۹	-
۵۰	آیا داشتن زبان ترکی / ارمنی را برای خودتان مهم می دانید؟	۸۰	۱۱	۱۴	۱۵	۶	۱۵	-	-	-	-	-	-

جدول مربوط به نتایج آماری تحقیق نرسمیانس

پیشینه (۳)

تحقیق دیگر اخیراً تحت عنوان «دو زبانگی ترک‌های ایران و برخورد زبانهای فارسی و ترکی ایران» توسط آقای سونال بوسنالی جهت اخذ مدرک دکترای از دانشگاه سوربن فرانسه و مؤسسه ملی مطالعات زبانها و تمدنهای شرقی فرانسه در سال ۲۰۰۲ میلادی انجام یافته است. نتایج این تحقیق پیشینه بعدی تحقیق ما را تشکیل می‌دهند.

لازم به ذکر است که آقای بوسنالی جامعه آماری مورد مطالعه خود را محدود به دو شهر «تهران» و «سلماس» کرده است. نامبرده اهم یافته‌های تحقیق خود را در این‌تربدین شرح ارائه می‌دهد: «تحلیل تحقیقات انجام یافته در دو شهر ایران برای مطالعه وضعیت زبان‌شناسی اجتماعی ترکی آذری در برخورد با زبان رسمی (فارسی) بیانگر روند حرکت این زبان قومی (ترکی) به زوال و نابودی است. جایگزین شدن زبان رسمی به جای زبان مادری، بیانگر حرکت این زبان قومی (ترکی آذری) به سوی زوال و نابودی است. جایگزین شدن زبان رسمی به جای زبان مادری یکی از نشانه‌های این پدیده است. از طرف دیگر؛ تحقیق نشانگر یک پروسه پسروی کمی و کیفی در زبان ترکی است. در خصوص رفتارهای زبانی باید بگوییم که بر اساس خصوصیات اجتماعی فضاها فرق می‌کند. یعنی وضعیت رفتار دو زبانی است. از سوی دیگر این دو وضعیت که استفاده از زبان قومی ترکی در همه فضا‌های مهم در حال نابودی است ما را قادر می‌سازد که بگوئیم این دو زبانگی یک دو زبانگی کاهشی است. البته برخورد زبان ترکی آذری در ایران می‌تواند متناقض توصیف شود.

استعمال زبان مادری در حوزه‌های عمومی و رسمی رفته رفته محدودتر می‌شود. چرا که در این فضاها استعمال زبان رسمی رواج داده می‌شود. علناً و عملاً از طرف دولت ترویج می‌گردد. نتیجتاً وضعیت برخورد زبانها در ایران بسوی «تقسیم کارکردی زبانها» در حال حرکت است. لازم به یادآوری است که به علت نفوذ بی حد و مرز زبان رسمی حوزه‌های زبان قومی و مادری، حوزه‌های روابط خانوادگی و روابط صمیمانه، این

وضعیت ثابت نیست. علی‌رغم اینکه فارسی زبان قومی - مادری ترکها نیست، از طرف بعضی از آنها، زبان فارسی بعنوان زبان مادری تلقی می‌شود. این امر در واقع نمایانگر آن است که زبان مادری را بجای آورنده تمامی وظایف خود نمی‌بینند. زبان ترکی که در جامعه ایرانی کارائی اش در حال محدود شدن است؛ در برآورد ساختن وظایف یک زبان مادری منع گردانده می‌شود. به نسلهای آینده کمتر منتقل می‌شود، در صورت انتقال هم در کاربردهای محدودتر، یعنی به هدف کارایی های محلی و خانوادگی می‌باشد. در مقابل، انتقال و ترویج زبان رسمی با برنامه‌ریزی دولتی به صورت وسیع انجام می‌گیرد. مهمتر از همه اینکه چون زبان مادری کاملاً نمی‌تواند وظایف محلی خود را هم بجای آورد در حوزه‌های خصوصی هم با زبان رسمی درگیر می‌شود. برخورد نابرابر در این حوزه‌ها روی می‌دهد. در این حوزه خصوصی، زبان مادری (ترکی) رفته رفته بیشتر در محدودیت قرار می‌گیرد. نتیجتاً در وضعیت سیاسی اجتماعی فعلی ایران، سلطه زبان فارسی رفته رفته گسترانده می‌شود. از لحاظ وضعیت کارائی، زبان ترکی آذری در ایران به عنوان «زبان زیرین»، رفته رفته محدود و ضعیف‌تر می‌شود. البته برخورد زبان ترکی و فارسی در وضعیت دوزبانی ایران از نوع برخورد نامتعادل و ناموزون است. این وضعیت به سمت و سوی «برخورد زبانها» از نوع دوزبانی «کاهشی» سوق می‌یابد. اما باید خاطر نشان ساخت که تحول فوق الذکر (برخورد زبانها)، سطحی است. این سطحی بودن برخورد کاهشی زبانها، می‌تواند بعنوان یکی از نشانه‌های موفقیت سیاسی چندزبانی نظام جمهوری اسلامی می‌باشد. جایگاهی که در قانون اساسی، ولو ناکافی، به زبان ترکی آذری داده شده است، در سطحی نگهداشتن این برخورد تاثیر دارد. عامل دیگر برخورد سطحی زبانها، موقعیت بالای جمعیتی و جغرافیایی ترکهای آذری در ایران می‌باشد. واقعاً هم این برخورد در شهر «سلماس» که به کشور های ترک نزدیک بوده و از مرکز دور می‌باشد، به سختی دیده می‌شود. ولی در تهران برخورد کاهشی به راحتی مشهود است. از طرف دیگر گفتنی است که سطحی بودن کنونی این برخورد به علت آن است که

هنوز به تمام بخش‌های جامعه وارد نشده است. برخورد کاهشی ابتدا در بین دختران تحصیل کرده و صاحب شغل نمایان کرده. اما در اینجا چون صحبت از رفتارهای زبان اجتماعی، گروه قومی است که می‌توانند الگو باشند، گسترش این نوع برخورد در آینده می‌تواند مورد انتظار باشد. میزان نزدیکی آینده مذکور بستگی به جهت‌گیری سیاست‌های زبانی جامعه ایرانی هم دارد.

ناگفته نماند که چون روش ما در این تحقیق محدود به جامعه آماری کوچکی از دو شهر ایران (تهران و سلماس) بوده است و نتایج ارائه شده تفسیر داده‌های جامعه محدود فوق می‌باشد، لذا با احتیاط قابل تعمیم است. جهت متکی کردن این تئوری بر پایه‌های مطمئن‌تر، باید این تز با نتایج متفاوت حاصل از دیگر تحقیقات زبان‌شناسی اجتماعی مقایسه شود. بعنوان مثال می‌توان همان متد را در جغرافیایی وسیع‌تر و با نمونه آماری بیشتر اعمال کرد. در کنار این ملاحظات افکار، خواسته‌ها و احساسات جامعه درباره وضعیت فعلی و آینده این ارتباط زبانی و همین‌طور جهت‌گیری عمومی نسبت به دوام یا تغییر این وضعیت باید لحاظ شود. نهایتاً آنکه تبادلات اساسی این دو زبان دارای ارتباط (فارسی- ترکی)، باید مد نظر قرار گیرد.^۱

از نظر آقای بوسنالی دو شهر تهران و سلماس از آن جهت انتخاب شده‌اند که در تهران زبان ترکی در همسایگی زبان فارسی و دیگر زبانهای رایج ایران قرار دارد و در سلماس نیز این زبان همسایگانی چون زبان کردی و ارمنی دارد.

ایشان سؤال خود را در تهران در بین دو زبانه‌های ترکی شروع کرده که، اولاً والدین آنها ترک زبان بوده و در تهران متولد شده‌اند. دوماً یکی از والدین آنها ترک زبان بوده است. سوماً ترک‌زبانانی که مدت طولانی در تهران ساکن بوده‌اند. در تهران در بین ۱۴۶ پرسش‌شونده تهرانی که پدر و مادر ترک داشتند و یا یکی از والدین آنها

1- Bogazici universitesi Dil Bilim Arastirmalariy 2004 Sonel Bosnali Sthuy the sociolinguistic situation of the Turkish azeri in its contact with the official language (persina) ترجمه حیدر شادی.

ترک بود، ۷۴٪ زبان مادری خود را ترکی و در ۲۶٪ باقی مانده تعداد؛ ۲۱ درصد فارسی و ۴ درصد نیز زبان مادری خود را گیلکی، تالشی و یا لری می‌دانستند. همچنین ۷۰٪ آنهایی که یکی از والدین آنها فارسی زبان بوده زبان مادری خود را فارسی اعلام کرده‌اند. جدول شماره (۳)

موقعیت شهر مورد نظر	خانه	محله	بازار	مدرسه	اداره	همه جا
در سلماس	۸۶٪	۹۱٪	۸۸٪	۸۶٪	۷۰٪	۷۵٪
در تهران	۷۴٪	۴۹٪	۴۸٪	۳۳٪	۲۸٪	۲۶٪

جواب پرسش شوندگان ترک در رابطه با کاربرد زبان ترکی در دو شهر تهران و سلماس در مکان‌های مختلف.

پیشینه تحقیق (۴)

پریوش روحانی برای اخذ پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته جامعه‌شناسی، موضوعی تحت عنوان «بررسی جامعه شناختی روابط گروه قومی در شهرستان تالش، با تأکید بر نقش گروه‌های قومی تالش بر وفاق فرهنگی اجتماعی از انقلاب اسلامی تا سال ۱۳۸۲» را مورد تحقیق قرار داده است.

در فصل دستاوردها و نتایج تحقیق به هشت نتیجه اشاره کرده است. با توجه به ارتباط بحث ما با نتایج مورد اشاره شده نتایج شماره های ۶ و ۷ و ۸ بیشترین ارتباط را با موضوع تحقیق ما دارا هستند، اما در ۲ جامعه آماری متفاوت نتایج مورد اشاره شده به ترتیب زیر می‌آید.

۱) افزایش میزان سواد در سطح تحصیلات، افزایش میزان وفاق فرهنگی- اجتماعی شهرستان را به دنبال خواهد داشت.

۲) تکلم به دو یا سه زبان در شهرستان موجب افزایش وفاق فرهنگی- اجتماعی موجود در شهرستان است. با توجه به عقیده هابرماس- که تصمیمات دموکراتیک از راه گفت‌وگو انجام می‌شود و وضعیت آرمانی گفتگو هم آن است که، افراد با یکدیگر صحبت می‌کنند

تا دربارهٔ این که کدام اندیشه و ارزش‌ها بهترند، به تفاهم برسند، نه اینکه برای تحقق بخشیدن به اندیشه‌های خود، دیگران را آلت فعل سازند- توان تکلم اقوام ساکن در شهرستان به دو یا سه زبان برای گفتگو و رفع اختلاف و درک متقابل، تاثیر بسزائی دارد. (۳) در تحقیق ۴۳/۸٪ پاسخگویان بیان کرده‌اند که با هیچ کشوری ارتباط ندارند. درصدی از این پاسخگویان مربوط به افراد کوهستان‌نشین بودند که غالباً به علت عدم امکان استفاده از امواج رادیویی و تلویزیونی، حتی امواج تلویزیونی مربوط به ایران را هم دریافت نمی‌کنند. اما بیشترین ارتباط را با کشورهای خارجی از جمله جمهوری آذربایجان دارند. هر چه ارتباط اقوام ساکن در شهرستان تالش با دیگر کشورها بیشتر باشد، به همان میزان از وفاق فرهنگی اجتماعی شهرستان کاسته می‌شود. (روحانی، صص ۹-۱۲۷) روحانی در ادامه نتایج خود به مسئولین هشدار می‌دهد که هر چه ارتباطات تلویزیونی و رادیویی ساکنین تالش با رادیو و تلویزیون کشور آذربایجان بیشتر می‌شود، به همان اندازه زبان ترکی آذری در تالش در مقایسه با دیگر زبانهای رایج تالش گسترش می‌یابد که این امر اهمیت صدا و سیما را در نابودی یا توسعه یک زبان نشان می‌دهد.

پیشینه‌ی تحقیق (۵)

برندا شافر از دانشگاه هاروارد آمریکا، در تحقیقی راجع به آذربایجان ایران، چنین نظر داده است: «تبریز یکی از کانونهای فعال انقلاب علیه رژیم پهلوی بود. بیشتر آذربایجانیها از دیدگاههای [امام] خمینی حمایت کردند و انتظار داشتند که اگر چه به خودمختاری کامل نرسند، ولی به تحریمها و تبعیضهای فرهنگی و زبانی قومی رایج در زمان پهلوی که بر علیه اقوام غیر فارسی زبان رواج داشت، پایان داده خواهد شد. قصور جمهوری اسلامی در پایان دادن به تبعیضهای زبانی و قدغن کردن آموزش زبانهای غیرفارسی و علاوه بر آن خشونت و اذیت بر علیه طرفداران آیت الله شریعتمداری در تبریز؛ با در نظر گرفتن احترام و جایگاه آن در نزد تمام

آذربایجانی‌های ایران؛ در نهایت منجر به ناامیدی آذربایها شد. آنان احساس کردند که دوباره ترک‌ها توسط حکومت فارس‌ها استعمار می‌شوند. طبیعت و چارچوب ظالمانه و تبعیض آمیز نظام جمهوری اسلامی [قانون اساسی] منجر به این شد که بعضی از آذربایجانیها برای پیگیری اهداف سیاسی و حق تعیین سرنوشت خود، به چهارچوب آذربایجان روی آورند.» (شافر ۲۰۰۲: ۱۱۴)

تا دهه ۱۹۹۰ بیشتر آذربایجانیهای ایران خود را ترک می‌خواندند. برخی پژوهشگران و همینطور خود آذربایجانیها برای تأکید بر اینکه این گروه در اصل ترک هستند و هویت آذربایجانی شاخه‌ای از هویت ترکی می‌باشد، از ترکیب ترک آذربایجانی استفاده می‌کنند.

«از سالهای اول دهه ۱۹۹۰ اظهارهای سیاسی آذربایجانیها افزایش یافت. این هویت فزاینده آذربایجانی باعث ظهور درخواستهایی در سه استان آذربایجانی [زنجان، همدان، قزوین و بخشی از استان گیلان] شد. بیشتر آذربایجانی‌ها خواستار آزادی‌های بیشتر برای استفاده از زبان و رشد فرهنگ آذربایجانی بودند. در حالیکه تعداد بسیار کمی از آذربایجانی‌ها خواستار جدایی از ایران و الحاق به جمهوری آذربایجان شدند. لکن اهداف بیشتر بر حقوق فرهنگی در درون ایران متمرکز شد.» (شافر ۲۰۰۲، ۲۰۳)

ایران جامعه‌ای چند قومی است که تقریباً ۵۰٪ جمعیت آن را غیر فارس‌ها تشکیل می‌دهد. تقریباً ۲۰ میلیون از جمعیت ۶۴ میلیونی ایران آذربایجانی هستند. بیشتر آنها در سه استان آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اردبیل و [زنجان، همدان و غرب گیلان] زندگی می‌کنند و بیشتر [جمهوری] آذربایجانیها به شمال غرب ایران "آذربایجانی جنوبی" می‌گویند. تعداد قابل توجهی از آذربایجانیها هم در شهر چند قومی تهران زندگی می‌کنند.

علیرغم ترکیب چند قومی ایران، دولت مدرن ایران مطالعات مربوط به ناسیونالیسم یا هویت قومی بسیار کمی را جزء پژوهش خود آورده‌است. (همان، ص ۱۱) نبود پژوهش

معاصر درباره سیاست‌های قومی در ایران قابل درک نیست. چون اگر ایران در ممانعت از پیوستن هویت‌های متمایز موجود در بین اقلیتهای قومی مختلف به هم‌قومهای خود در آن سوی مرزها و در عین حال در تزریق هویت حکومتی ایرانی بر بیشتر اهالی کشور، واقعاً موفق بوده است، باید گفت ایران حقیقتاً مورد فوق‌العاده‌ای برای مطالعه می‌باشد. اما اگر عکس فرضیه فوق صادق است و فعالیت‌های سیاسی، قومی در ایران وجود دارد، باز هم مطالعه این کشور بزرگ و تاثیر گذار، مخصوصاً در محور چالش امنیتی که ایران با آن روبرو است، حیاتی خواهد بود. انحلال دولت‌ها و امپراطوری‌های سلسله‌ای، اغلب به عنوان کاتالیزور عمده‌ای برای تزریق ناسیونالیسم‌های قومی جدایی طلبانه یا دولت-ملت‌ها بر روی سوژه‌های از قبل تعیین شده خود بوده است. به هر حال ناسیونالیسم قومی عامل عمده مؤثر بر نابودی کشورها و امپراطوریا تلقی می‌شود.

امپراطوریهای اتریش، مجارستان، عثمانی و روسیه نمونه‌هایی هستند که در بحث ارتباط بین از بین رفتن سلسله امپراطوریا و ظهور ناسیونالیسم اغلب به آنها استناد می‌شود. علیرغم اینکه دو سلسله ایرانی در قرن گذشته سرنگون شده‌اند، ایران به ندرت در این لیست می‌آید. (شافر، ۲۰۰۲، ص ۱۲)

فصل پنجم

نظریات جامعه شناختی زبان

نظریه دو زبانگی یا دیگلوسیا در درجه اول حاصل نظریه پردازی فرگوسن (۱۹۷۲) است. این نظریه شاید بیشتر از نظریه‌های دیگر در زبان شناسی اجتماعی مورد کاربرد قرار گرفته است. به طور خلاصه دو زبانگی، به وجود توأم دو گونه زبان اطلاق می‌شود که هر کدام حوزه کاربرد خاص خود را دارا هستند. معمولاً یکی از دو گونه، (گونه H) دارای وجهه اجتماعی بالاتر است و در حوزه های رسمی تر مورد استفاده قرار می‌گیرد، در حالی که گونه دیگر (گونه L) در حوزه‌هایی که در آن روابط صمیمانه و غیر رسمی تر است، مورد استفاده قرار می‌گیرد. محیط خانواده معمولاً شرایط حوزه دوم را دارد و بنابراین گونه‌ای که در فرآیند طبیعی اجتماعی شدن در ابتدا فرا گرفته می‌شود گونه L است. از طرف دیگر گونه H معمولاً در فرآیند آموزش رسمی آموخته می‌شود. در هر حال در زبان شناسی اجتماعی یک امر مسلم است؛ وجود یک گونه زبانی متفاوت همیشه حاکی از وجود نسبتاً پایدار یک گروه اجتماعی با درجه‌ای از خود آگاهی است. (نرسیسیانس ۱۳۸۲، ص ۶۳)

وجود دو سیستم هنجاری نشان از قشرهای مختلف جامعه و سیستم‌های هنجاری مختلف است. اما چگونه علی‌رغم تفاوت در وجهه، گونه معیار L در حوزه مربوط حاصل می‌شود؟ باید توجه داشت که انتشار هنجارها به دو صورت انجام می‌گیرد؛ از بالا به پایین

و از پایین به بالا. انتشار هنجارها از بالا به صورت بارز و علنی و عموماً با ایجاد وجهه و از طریق اقشار مسلط جامعه با استفاده عموماً از نهادهای فرهنگی و خصوصاً آموزش و پرورش و رادیو و تلویزیون انجام می‌پذیرد، اما در برابر آن، یک روش دیگر انتشار هنجارها وجود دارد که خاص اقشار غیر مسلط جامعه و از پایین به صورت مخفی و ضمنی است. اگر موقعیت اجتماعی و وجهه اجتماعی ابزار اصلی انتشار نوع اول را تشکیل می‌دهد، انتشار نوع دوم جهان بینی هویت طلبی است. معمولاً دو دیدگاه وجهه‌گرا (prestige) و هویت‌گرا (Identity) بوسیله اکثریت و اقلیت در یک جامعه صورت می‌گیرد. اما اطلاق واژه‌های اکثریت و اقلیت در بسیاری از موارد گمراه‌کننده است، زیرا تعداد یا کمیت را به جای روابط قدرت تداعی می‌کند. هنجارهای مربوط به وجهه بالاتر (به دلیل موقعیت پشتیبانی حاکمیت) به صورت علنی و بارز؛ هنجارهای مربوط به معیار L هم برای ابراز انسجام اجتماعی از پایین و به صورت ضمنی در جامعه انتشار می‌یابند. چنان که هیچ کدام نتواند دیگری را کاملاً تحت تسلط خود قرار دهند امکان دارد به یک وضعیت تعادلی برسند و هر کدام از معیارها در یک حوزه معین به معیار دیگر مسلط شود. معیار H در حوزه‌هایی که سلاح وجهه (داده شده و تبلیغ شده و ملکه ذهن افراد شده) بالاتر، دارای اهمیت بیشتر باشد و معیار L در حوزه‌هایی که سلاح تاکید بر هویت مشترک برنده تر است رایج است. (نرسیسیانس، ص ۶۷)

از طرف دیگر بسته به وضعیت اجتماعی، محیطی و برنامه‌ریزی زبان در جوامع دو زبانه، در برخورد زبانها دو حالت؛ دوزبانگی افزایشی (additive bilingualism) و دوزبانگی (کاهشی subtractive) از همدیگر متمایز می‌شوند.

در حالت دوزبانگی کاهشی یادگیری و کاربرد هر زبان به زبان دیگر لطمه می‌زند، به طوری که کسب هر مهارت به قیمت از دست دادن مهارتی در زبان دیگر می‌تواند باشد. اما اگر شرایط اجتماعی سیاسی عادلانه از طرف حاکمیت برای دوزبان مهیا شود، حالتی دیگر، دوزبانگی بودن افزایشی در جامعه امکان پذیر می‌شود، به طوری که کسب

مهارت در هر یک از زبانها سبب افزایش مهارت در زبان دیگر می‌شود و دانستن بیش از یک زبان سبب ایجاد امکانات و مهارت‌های زبانی خواهد شد. از نظر جامعه شناختی وجود بیش از یک زبان در یک جامعه نباید نقطه ضعف تلقی شود، چرا که دانستن زبانهای دیگر نوعی ثروت ملی است. در جوامعی که زبانهای متعدد به طور طبیعی وجود دارد، بدون صرف سرمایه اضافه در فرایند طبیعی اجتماعی شدن (process of socialization natural) فراگرفته می‌شود، نه تنها نباید برای از میان بردن آن سعی شود، بلکه لازم است برای نگهداری این ثروت ملی به برنامه‌ریزی زبانی اقدام شود. (نرسیسیانس، ص ۹۸).

عوامل موثر در دو زبانی را می‌توان به صورت جدول صفحه بعد ارائه داد که در آن عوامل بازدارنده و عوامل کمک کننده در دو زبانی تعریف شده اند و سپس این عوامل در سه سطح آموزشی - اجتماعی، فرهنگی و روانی بررسی می‌شوند.

بررسی عوامل کمک کننده و عوامل بازدارنده دو زبانی از نظر جامعه شناختی:

عوامل اجتماعی-فرهنگی	عوامل بازدارنده (عواملی که سبب می‌شوند تک زبانی بوجود آید یا تسلط به یکی از زبانها بیشتر شود).	عوامل کمک کننده (عواملی که سبب می‌شود تا شخص به دو یا چند زبان صحبت کند و تسلط خود را به آن زبانها افزایش دهد).
عوامل اجتماعی-فرهنگی-اقتصادی	۱- عدم توجه یا تحقیر نسبت به گروههای اجتماعی و فرهنگی مختلف ۲- تشویق ملیت گرایی ۳- عدم وجود امکانات آموزشی رسمی و عدم استفاده از ارزشهای ادبی، هنری و فرهنگی اقوام مختلف ۴- ایجاد شرایط دو زبانی کاهشی ۵- عدم وجود برنامه های آموزشی از طریق رادیو و تلویزیون به زبانهای رایج جامعه ۶- عدم برنامه ریزی و انتخاب مباحث مخصوص دو زبانه ۷- نداشتن کادر آموزشی مخصوص در مناطق دو زبانه ۸- عدم فعالیت های فوق برنامه و دوره های مخصوص پیش دبستانی و دبستانی برای کودکان دو زبانه	۱- آموزش اجتماعی مناسب و احترام گذاشتن به گروههای فرهنگی و قومی - زبانی مختلف ۲- آموزش ارزشهای اخلاقی و انسانی و عدم تشویق ملیت گرایی ۳- دسترسی همگانی به آموزش رسمی و استفاده مناسب از ارزشهای ادبی و هنری و فرهنگی گروههای مختلف قومی - زبانی ۴- ایجاد شرایط دو زبانی افزایشی ۵- وجود برنامه های آموزشی از طریق رادیو و تلویزیون به زبانهای رایج جامعه ۶- برنامه ریزی و انتخاب مباحث مخصوص دو زبانه ۷- آموزش معلمان برای تدریس در مناطق دو زبانه ۸- فعالیت فوق برنامه و دوره های مخصوص پیش دبستانی و دبستانی برای کودکان دو زبانه
عوامل روانی	۱- زندگی در یک منطقه تک زبانه ۲- عدم تعلق به یک اقلیت قومی - فرهنگی ۳- عدم وجود رادیو، تلویزیون، روزنامه و مجلات علمی و فرهنگی و فعالیتهای فرهنگی ورزشی به زبانهای رایج یک جامعه ۴- عدم وجود حوزه های کاربردی برای هر دو زبان ۵- عدم تماس های اجتماعی و احساس بی نیازی نسبت به یک زبان مشترک استاندارد به ویژه در مناطق روستایی	۱- زندگی در یک منطقه چند زبانه ۲- تعلق به یک اقلیت قومی - فرهنگی ۳- وجود رادیو، تلویزیون، روزنامه، مجلات علمی و فرهنگی و فعالیتهای فرهنگی ورزشی به زبانهای رایج در یک جامعه دو زبانه یا چند زبانه ۴- وجود حوزه های کاربردی برای هر دو زبان ۵- تماس های درون گروهی و برون گروهی گسترده
عوامل روانی	۱- عدم وجود انگیزه برای فراگیری زبان دیگر ۲- احساس حقارت به سبب سخن گفتن به برخی از زبانها (زبان قومی - زبان مشترک یا هر دو) ۳- احساس عدم همبستگی نسبت به یکی از گروههای زبانی - فرهنگی ۴- ناتوانی ارتباطی	۱- وجود انگیزه برای یادگیری زبانهای مختلف ۲- وابستگی عاطفی و دانستن زبانهای مختلف ۳- احساس همبستگی نسبت به گروههای زبانی - فرهنگی مختلف ۴- توانایی ارتباطی

در اینجا علاوه بر موارد اشاره شده فوق جهت کمک به عوامل بازدارنده دوزبانی در جامعه ما، می‌توان ادعا کرد که از روشهای دیگری هم استفاده می‌شود. به عنوان مثال، هر چند که امروزه عموماً زبان شناسی و زبان شناسی اجتماعی مباحث وسیعی را در محافل دانشگاهی به خود اختصاص داده‌اند، ولی در جامعه ما از مباحث گسترده جدید اشاره شده، تنها چند کتاب انگشت شمار چاپ شده که از آنها می‌توان به کتابی با عنوان «درآمدی بر جامعه شناسی زبان» نوشته دکتر مدرّسی در سال ۱۳۶۸ اشاره کرد. این کتاب با وجود داشتن خوانندگان بسیار تجدید چاپ نگردیده است. غیر از این چند کتاب، کتاب قابل توجه دیگری نمی‌توانیم سراغ بگیریم.

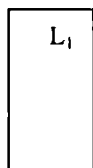
زبان و توصیف‌های دو زبانی از دیدگاه شناختی

گفتار حاضر سعی دارد تا مدل‌های دوزبانی را از دیدگاه شناختی بررسی کند.

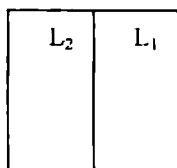
دو زبانه شدن دارای طرق مختلف است و معمولاً عواملی از قبیل سن یادگیری، نوع فراگیری، محیط فراگیری و انگیزه فراگیری زبان دیگر در آن دخیل است. طرق دو زبانی انواع گوناگونی از قبیل دو زبانی طبیعی (Natural bilingualism)، دو زبانی مدرسه ای (school bilingualism)، دو زبانی فرهنگی (Cultural bilingualism)، دو زبانی نخبگان (Elite bilingualism) و دوزبانی قومی (Folk bilingualism) دارد. در ادامه نوشته نوع دوزبانی قومی از نظر به ارتباط با بحث ما توضیح داده می‌شود. این گروه زبان دیگر را بر اساس فشار یا اجبار اجتماعی که با آن در تماس هستند، فرا گرفته‌اند. این نوع دو زبانه‌ها معمولاً از گروه‌های اقلیت هستند و یا از گروه‌های اکثریتی هستند که بنا به شرایط سیاسی، زبان حاکم بر آنها تحمیل شده است. کودکان این گروه از نظر تحصیل و آموزش همواره مشکلاتی دارند، البته باید در نظر داشت که دو زبانه بودن قومی به خودی خود مسأله‌ای نیست، بلکه عدم استفاده از شیوه‌های آموزشی و فرهنگی صحیح زمینه ایجاد اشکال و مسأله را بوجود می‌آورد. (نرسیسیانس، ص ۱۶۶).

از دیدگاه زبان‌شناسی معیار دو زبانی، توانش و سطح مهارت زبانی است. از این دیدگاه

کسی دو زبانه است که هر زبان را در تمام سطوح زبانی به نحو احسن بداند. از دیدگاه جامعه‌شناسی زبان، شخصی دو زبانه است که هر دو زبان را در اکثر اوقات بنابر اراده خود و نیاز جامعه مورد استفاده قرار دهد. از دیدگاه روان‌شناسی اجتماعی و روان‌شناسی فردی، معیار دو زبانه بودن بر اساس طرز برخورد شخص دو زبانه با دانش زبانی خویش مطرح است. و اساساً مسأله‌ی تعیین هویت و وابستگی شخص به گروه زبانی - قومی خود از موضوعات جذاب این رشته است. این وابستگی جنبه‌ی دوسویه دارد که یک سوی آن مربوط به خود شخص و هویت درونی او نسبت به گروه زبانی است و سوی دیگر آن با گروه زبانی می‌باشد که آیا شخص دو زبانه را در گروه قومی خود می‌پذیرد یا خیر؟ که این پدیده را می‌توان تعیین هویت خارجی نام گذاری کرد. از نظر جامعه‌شناسی زبان برای درجات دو زبانی‌گی جای بحث فراوان است که آیا تک زبانه کامل وجود دارد یا خیر، اگر ذخیره زبانی تک‌زبان‌ها را معیار سنجش دانستن زبان قرار دهیم، شاید بتوانیم معیاری برای سنجش زبان بدست آوریم. پس اگر میزان دانش زبان L_1 و L_2 (زبان دوم) کسی به یک اندازه باشد در این صورت با یک شخص کاملاً دو زبانه روبرو هستیم.

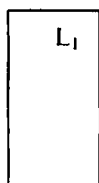


تک زبانه

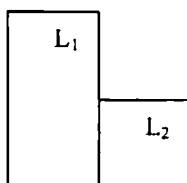


کاملاً دو زبانه

و یا ممکن است شخصی L_2 را به اندازه L_1 نداند

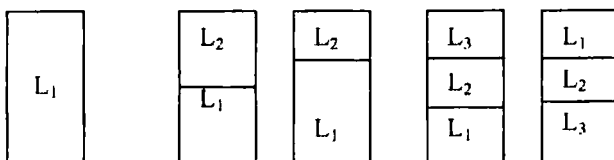


تک زبانه



تقریباً دو زبانه

و نهایتاً ممکن است اشخاص دو زبانه یا چند زبانه ای با درجات دو زبانی و چند زبانی گونه‌گون باشند.



زبانهای L_1 و L_2 می‌توانند تاثیراتی نیز بر یکدیگر بگذارند. اگر L_1 بتواند به عنوان عاملی مورد استفاده قرار گیرد که شخصی دو زبانه L_2 را بهتر فراگیرد و یا L_2 بتواند جهان بینی جدیدی را برای L_1 پدید آورد و به طور کلی هر دو زبان بر روی هم تاثیر مثبت بگذارند، در آن صورت، با پدیده دوزبانی افزایشی مواجه هستیم. ولی ممکن است فراگیری L_2 بنابه شرایطی (مثل شرایط سیاسی - اجتماعی) باعث فراموشی، از بین رفتن، و نابودی و عدم استفاده و کلاً سوء تاثیر باشد که در آن صورت با دو زبانی کاهشی روبرو هستیم. (نرسیانسن ۱۳۸۲، ص ۳-۱۷۲)

معمولاً اصطلاح دو زبانی را در مورد افراد یا اجتماعی به کار می‌برند که از دو زبان در امر ارتباطی استفاده می‌کنند و اصطلاح چند زبانی را در مورد افراد یا اجتماعی بکار می‌برند که با بیش از دو زبان سروکار دارند. از نظر هارتمن (Hartman) و استورک (stork)، فرد دو زبانه کسی است که به دو زبان سخن می‌گوید و کسی که به دو زبان به طور مساوی تسلط دارد؛ دوزبانه کامل نامیده می‌شود.

بلومفیلد مفهوم مشخص تری از این اصطلاح (فرد دوزبانه) به دست می‌دهد و معتقد است که اصطلاح دو زبانه را باید در مواردی بکار گرفت که افراد دارای تسلط یا توانایی «بومی مانندی» در هر دو زبان باشند. بлумفیلد معتقد است، که پس از گذشت سالهای اولیه کودکی امکان عصبی و عضلانی کافی برای یادگیری زبان دوم وجود ندارد. پس طبق نظر بлумفیلد برای آنکه فردی مطابق نظر وی دوزبانه تلقی شود، باید در سالهای اولیه زندگی

زبان اول و دوم را یاد بگیرد تا به هر دوزبان تسلطی بومی پیدا کند.
اما از نظر واین رایش (weinreich) دو زبانه کسی است که بتواند دو زبان را به
تناوب یکدیگر بکار برد (مدرسی، ۱۳۶۸، ص ۲۹)

در رابطه با برخورد جامعه با پدیده دو زبانی از منظر جامعه شناختی لازم به ذکر
می باشد که در قرن نوزدهم به واسطه تغییرات سیاسی و اجتماعی در اروپا زبان به مهم ترین
عنصر شکل گیری ملیت تبدیل می شود و الگوی ایده آل یک زبان، یک شخصیت و یک
ملیت را پیش می کشد. این الگوی ایده ال روند حاکمیت را به سمت تک زبان و حذف
زبان های اقلیت ها سوق می دهد. در حالی که از نظر دیگر، در جوامع دو زبانی زبان حاکم
به مثابه زبان واسطه عمل می کند و تبدیل به زبانی می شود که می توان از طریق آن به کار و
یا تحصیل پرداخت و گاه به علت شرایطی، زبان حاکم چنان بر فرد دو زبانه تاثیر می کند
که زبان مادری خود را فراموش کند و عملاً در بعضی موارد به صورت داوطلبانه و گاه
تحت فشار تبدیل به یک فرد تک زبانه می شود. (نرسیسیانس ۱۳۸۲: ص ۱۷۴)

ریشه های فرهنگی، ارتباطی و شناختی زبان

زبانهای طبیعی جزئی از فرهنگ ملیت های مختلفند، دانستن هر زبان تا حد زیادی
همراه با معرفت و آشنائی با فرهنگ متناظر با آن زبان است. با توجه به اینکه فرهنگ ریشه
و اساس زبان را تشکیل می دهد، در طراحی آزمونهای مختلف زبان، نمی توان تاثیر
فرهنگی را وارد نکرد. همه توانائیهای مختلف انسان در طی فرایند اجتماعی شدن به
صورت رشد فرهنگی فرا گرفته می شود. صور گوناگون فرهنگ اساس همه قابلیت ها و
توانائیهای مختلف انسان را تشکیل می دهد.

فویرشتاين (۱۹۷۹) در نظریه خود بین «فقر فرهنگی» و «محرومیت فرهنگی» تمایز
قائل است، دانش آموزان با فقر فرهنگی دانش آموزانی هستند که در زمینه های فرهنگی
غیر همسان در مقایسه با گروه حاکم قرار گرفته اند و ظرفیت تطابق آنها به نحو احسن در

اثر داد و ستد و نقل و انتقالات فرهنگی درون گروهی خودشان پرورش پیدا کرده است. ممکن است گروه‌هایی از این شمار، هرگاه با نیازهایی مواجه شوند که از انتظارات فرهنگی خود متفاوت باشد، عملکرد شناختی در سطح پائین تر از خود بروز دهند. آنان می‌توانند این مشکلات را به دلیل اعتماد به نفس و پایه شناختی لازم و تجربه ای که بر اثر تمایل بزرگسالان در فرهنگ خودشان بدست آورده‌اند به آسانی بر طرف کنند. فویراشتاين «محرومیت فرهنگی» را مربوط به اشخاص یا گروهی می‌داند که با فرهنگ خود احساس از خود بیگانگی می‌کنند. و این احساس می‌تواند حاصل عوامل مختلف از جمله عوامل جامعه شناختی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی باشد. در هر صورت محرومیت فرهنگی منعکس کننده انقطاع داد و ستد بین گروهی [قومی] است. (نرسیسیانس، ص ۲۰۳)

زبان پدیده‌ای است اجتماعی که زمان پیدایش آن به زمان شکل گیری نخستین اجتماعات انسانی برمی‌گردد. خصلت اجتماعی زبان آن را با بسیاری از پدیده‌ها، روندها و عوامل اجتماعی- فرهنگی پیوند می‌دهد و این همبستگی یا پیوستگی به حدی است که برخی زبان را (در واقع واژگان زبان را) آینه‌ای دانسته‌اند که پدیده‌ها و دگرگونی‌های مختلف اجتماعی و فرهنگ جامعه را به نوعی در خود منعکس می‌سازد. از سوی دیگر برخی معتقدند که زبان و ساختمان و مقولات آن بر اندیشه و شناخت انسان از دنیای خارج اثر می‌گذارند. البته می‌توان به طور کلی میان زبان و جامعه رابطه‌ای دو جانبه قائل شد. اما مطابق نظر بیشتر زبان‌شناسان تاثیر جامعه و تحولات آن بر زبان، مشهورتر و قابل ملاحظه تر است. (مدرسی، ص ۵) «ناگفته نماند که شاید زبان بیشتر از آن که منعکس کننده فراگردهای فرهنگی باشد، در واقع قالب دهنده این فراگردها است. ... ادوارد ساپیر یکی از نخستین زبان‌شناسانی بود که استدلال می‌کند انسانها از برخی جهات زندانی زیانشان هستند. به اعتقاد او نظر ما از واقعیت، نسخه خلاصه شده‌ای از جهان است که زبان آن را ویرایش کرده است. همچنانکه هر زبانی یک فرهنگ خاصی را منعکس و تقویت می‌کند و حتی می‌توان گفت که آن فرهنگ را قالب‌ریزی می‌کند. اگر زبان قومی جایش

را به زبان یک قوم دیگر دهد، فرهنگ آن قوم نیز جایش را به فرهنگ قوم دیگر می‌دهد. پس زبان چیزی بیشتر از حرف، نماد و فرهنگ یک گروه است و زبان هویت گروهی را تقویت می‌کند، شیوه‌های اندیشیدن و رفتار ویژه یک قوم را تحکیم می‌نماید. (بی‌تس و پلاگ ۱۳۸۲، ص ۴۵۸)

پیدایش وسائل ارتباطی جدید، رسانه‌های گروهی (بویژه رادیو و تلویزیون) و نیز گسترش سواد آموزی، سبب برخورد زبانهای مختلف و آشنایی گویندگان زبان‌ها و گویش‌های محلی با زبان رسمی یک کشور می‌شود. این پدیده به نوبه خود موجب گسترش زبانهای رسمی و در مواردی که تک زبانی تشویق می‌شود، سبب از میان رفتن تدریجی زبانهای غیر رسمی و گویش‌های محلی در سطح یک کشور می‌گردد.

زبان‌شناسان با استفاده از معیارهایی مانند: «زبان مشترک»، «وسیله ارتباط» و «اجتماع انسانی» جامعه زبانی را تعریف کرده‌اند. بلومفیلد (Bloomfield)؛ «جامعه زبانی را عبارت از گروهی از مردم می‌داند که از طریق گفتار با یکدیگر ارتباط متقابل دارند.» جان لاین زبان‌شناس انگلیسی تعریفی بدین شرح از جامعه زبانی ارائه می‌دهد «جامعه زبانی عبارت است از همه افرادی که از یک زبان یا گویش معین استفاده می‌کنند.» (مدرسی ۱۳۶۸، ص ۲۰)

جامعه دو زبانه

جامعه‌ای که در آن دو یا چند زبان رایج است و نیز جامعه‌ای که در آن دو یا چند زبان رسمی (official Language) پذیرفته شده است. در این نوع از جوامع حالت‌های مختلف وجود دارد نوع اول از این جوامع، جامعه‌ای که در آن دو یا چند زبان رایج است ولی تنها یکی از آنها در سطح کشور به عنوان زبان مشترک یا رسمی پذیرفته شده است، مثل کشور ایران که تنها زبان فارسی آموزش داده می‌شود و رسانه‌های گروهی منحصر به این زبان شده است. ولی در برخی از کشورها و جوامع به دلایل اجتماعی - فرهنگی و

سیاسی بیش از یک زبان به عنوان زبان رسمی پذیرفته شده است و علاوه بر گفتگوهای غیر رسمی در آموزش و پرورش و رسانه‌های گروهی و سایر موقعیت‌های رسمی نیز از این زبانها استفاده می‌شود. مثل کانادا که زبانهای فرانسه و انگلیسی هر دو به عنوان زبان رسمی کشور پذیرفته شده اند و یا سوئیس که چهار زبان رسمی دارد. زبان‌های آلمانی، رومانش، ایتالیائی و فرانسوی زبان‌های رسمی این کشور هستند» (مدرسی، ۱۳۶۸، ص ۳۴) «کشورهایی که چند زبانه می‌باشند و جایگاه زبانهای رایج را به طور رسمی و قانونی پذیرفته اند به برابری حقوق معتقد هستند.» (مدرسی، ۱۳۸۳)

ولی بر عکس، جوامعی که در آنها بیش از یک زبان رایج است ولی تنها یک زبان رسمیت دارد؛ سیستم اداری و برنامه ریزی این ممالک از نوع تمرکز گرائی است که از احقاق حق فرهنگی و زبانی ملت خود به بهانه های مختلف سر می زنند. مثل کشور افغانستان قبل از دولت حامد کرزای که تنها زبان یکی از اقوام رسمیت داشت. ولی بعد از سقوط دولت طالبان و روی کار آمدن دولت جدید، قانون اساسی این کشور ملزم به پذیرفتن دو زبان اردو و پشتو در سطح ملی شده و تدریس زبان‌های دیگر قومیت‌ها را در سطح منطقه‌ای طبق قانون اساسی این کشور پذیرفته است و کشور عراق پس از صدام هم این چنین است.

برخورد زبان‌ها

اجتماعات انسانی از یک سو پیوسته در تحول و دگرگونی درونی هستند و از این جهت زبان آنها نیز همواره در حال تحول و تغییر است. هر گاه دو جامعه‌زبانی با یکدیگر در تماس و برخورد قرار گیرند بسته به دلایل برخورد و نوع آن ممکن است عناصری از دو زبان به یکدیگر نفوذ کنند. بخشی از گویندگان هر زبان، زبان دیگر را بیاموزند و به این ترتیب دو زبانه شوند یا یکی از این دو زبان به دلایل مختلف (سیاسی) حذف گردد.

معمول‌ترین و طبیعی‌ترین حالتی که در برخورد دو زبان پیش می‌آید، رد و بدل شدن

عناصری میان آنها است. یعنی قرض‌گیری زبانی است. اما در این میان نوع خاصی از برخورد‌های زبانی به وجود می‌آید که در آن حذف کامل یکی از زبان‌هایی که در برخورد قرار گرفته‌اند، اتفاق می‌افتد. (مدرسی، ص ۵۴).

زبان زیرین و زبان زبرین: یکی از حالت‌هایی که در اثر برخورد دو جامعه زبانی پدید می‌آید رواج دو زبان در یک منطقه جغرافیائی یا یک کشور واحد است. این حالت اگر بویژه نتیجه روابط خصمانه میان دو قوم باشد و یا قوم غالب به عواطف و خواسته‌های قوم مغلوب توجه ننماید ممکن است در بلند مدت به حذف یکی از دو زبان منتهی شود.

در برخورد دو جامعه زبانی می‌توان زبان قومی را که بواسطه برتری نظامی، اقتصادی یا سیاسی به سرزمین دیگر وارد شده‌اند؛ زبان زبرین (Upper language) و زبان بومی آن سرزمین را که زیر سلطه نظامی، اقتصادی یا سیاسی قرار گرفته‌اند lower (language) زبان زیرین نامید. در این قبیل موارد بویژه هنگامی که دو جامعه زبانی به واسطه جنگ‌ها و برخورد‌های نظامی در ارتباط قرار می‌گیرند، به طور کلی سه حالت پیش می‌آید: حذف زبان زیرین، حذف زبان زبرین و همزیستی دو زبان در کنار یکدیگر. اینکه در یک برخورد زبانی کدام یک از این حالت‌ها پیش‌آید و کدام یک از زبان‌های زیرین و زبرین دیگری را حذف کند و در نهایت در سطح کل جامعه حاکم شود، مساله‌ای است که به عوامل گوناگون فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و غیره بستگی دارد. (مدرسی، ۱۳۶۸: ۵۵).

یکی از حالت‌های ممکن آن است که زبان زیرین یعنی زبان جامعه‌ای که مورد تهاجم قرار گرفته به رغم فشارهای فرهنگی و اجتماعی که در شرایط برخورد بر آن وارد می‌گردد، در برابر زبان زبرین مقاومت کند و در نهایت آن را کنار بزند و همچنان در حکم زبان غالب در سرزمین بومی خود باقی بماند.

حالت دیگر آن است که زبان زبرین بر زبان زیرین چیره شود آن را از کاربرد خارج سازد و در سراسر قلمرو آن رایج گردد. این وضع بیشتر در اثر برتری فرهنگی [سیاسی] و

تعداد قابل ملاحظه افراد تازه واردان پدید می‌آید. در این شرایط گویندگان زبان زیرین به سبب نیاز اجتماعی در طول چند نسل زبان بومی سرزمین خود را رها می‌کنند و زبان قوم مهاجم [حاکم] یعنی زبان زیرین را می‌پذیرند. در این حالت گویندگان زبان زیرین یک دوره دو زبانی را پشت سر می‌گذارند و در طول دو سه نسل تغییر زبان می‌دهند. حالت سومی که ممکن است از برخورد زبانها بوجود آید آن است که هیچ یک از دو زبان زیرین و زیرین حذف نمی‌شوند، بلکه هر یک در طول زمان، قلمرو جغرافیایی خاصی در یک کشور برای خود به وجود می‌آورند؛ مثل زبان ترکی آذربایجانی در ایران.

هر یک از حالت‌های بالا معمولاً با قرض‌گیری زبانی بویژه در سطح واژگان همراه است. هنگامی که زبان زیرین بر زبان زیرین غلبه کند و به عنوان تنها زبان مردم در سطح آن جامعه رواج باید معمولاً قرض‌گیری زبان در مقیاسی محدود اتفاق می‌افتد. به بیان دقیق‌تر در حالتی که زبان زیرین، زبان زیرین را حذف کند عناصری از زبان زیرین به زبان زیرین وارد می‌گردد. (مدرسی، ۱۳۶۸، ص ۵۷)

فصل ششم

دیدگاه‌ها و نظریه‌های جامعه‌شناسی

در مورد شکل‌گیری «خود و دیگری»

هر شخصی علاوه بر هویت فردی مانند مرد، زن، با هوش و درشت اندام، دارای انواع هویت جمعی هم می‌باشد مثلاً هویت زبانی، قومی، دینی و ملی. «هویت جمعی (collectiv Identity) شناسه‌ی آن حوزه و قلمروی از حیات اجتماعی است که فرد با ضمیر ما «we» خود را متعلق، منتصب و مدیون آن می‌داند و در برابر آن احساس تکلیف و تعهد می‌کند»^۱ مثل ما مرندیها، ما ترکها و ما شرقیها. «در روان‌شناسی اجتماعی مدرن، هویت فرهنگی به عنوان فاکتوری برای «خود پنداری» و «احترام به خویشتن» تلقی می‌شود. این نظر درباره چگونگی ارتباط افراد با گروه‌هاست. بزرگترین نظریه پرداز این مبحث لوین (Lowin) بوده که «پدر روان‌شناسی آمریکا» لقب گرفته است. او در سال ۱۹۴۱ موضوع «تفرق از خود» را درباره یهودی‌ها مطرح ساخت و اینکه چطور یهودیها خود را با مردمان قویتر که آنها را شکنجه کرده بودند یکی دانستند و خصومتشان را در عوض فرمانروایان ستمگر به طرف خودشان معطوف ساختند. چند سال بعد کنت و مامی کلارک (konnneth and mammy clark ۱۹۴۱) قضیه‌ای مشابه را در مورد کودکان

سیاهپوست مطرح کردند: اینکه این کودکان از عروسکهای شبیه خودشان متنفر بودند و عروسکهائی را ترجیح می‌دادند که پوست روشن و چهره ای شبیه سفید پوستان داشتند. بررسی فرایند «عدم احترام به خویشتن» تا سالهای بعد ادامه یافت، با گذشت زمان روان‌شناسان به این نتیجه رسیدند که «خود پنداری شخصی» بازتاب مستقیمی از تصاویری است که اجتماع از او نمایش می‌دهد.^۱ حال به تشریح جامعه‌شناختی این موضوع می‌پردازیم:

دیدگاه کنش متقابل نمادین

دیدگاه کنش متقابل نمادین بر پویائی کنش متقابل اجتماعی بین فرد و جامعه و نتایج این فرایند تأکید دارد. نخستین جامعه‌شناس آلمانی که به جریان کنش متقابل توجه کرد و آن را اجتماع‌پذیری نامید، گورگ زیمل بود. به اعتقاد وی ساختهای اجتماعی مانند طبقه، دولت، خانواده و دین در نهایت بازتاب کنش متقابل ویژه، میان مردم هستند. (توسلی، ص ۶۸)

فرض نظریه‌پردازان این دیدگاه این است که قسمت اعظم برداشت‌ها و تصورات ما از خویشتن و خودمان به نحوی به برداشت و تصور دیگران از ما وابسته و مرتبط است. اگر طرز تلقی و نظر دیگران درباره‌ی ما تغییر کند، تصور ما از خودمان نیز به احتمال قوی تغییر خواهد کرد. پس مفهوم خود، در یک فرد تحت تأثیر واکنشهای دیگران نسبت به او است. اما از برداشت ذهنی خود فرد درباره نحوه ارزیابی دیگران هم متأثر می‌شود. (همان، ص ۲۸۱)

به عبارت ساده‌تر تصور از خود، از چگونگی تصور و ارزیابی خود فرد، درباره چگونگی نگاه و ارزیابی دیگران از آن شخص، تأثیر می‌پذیرد.

۱ - کیملیک، مجله، هویت گروهی و شخصی، نوشته توماس، استاد دانشگاه شیکاگو، ترجمه الهام محمدی شماره ۸

در این دیدگاه توجه خاصی به فرایند جامعه‌پذیری افراد شده‌است. چرا که تنها در فرایند جامعه‌پذیری است که موجودات انسانی می‌توانند با کسب یک سلسله اطلاعات به شناخت قوانین اجتماعی، زیستی، فرهنگی و نیز الگوهای عمل اجتماعی ناآشنا آیند. پس از نظر مید، خود؛ محصول فرایند جامعه‌پذیری است که طی مراحل خاصی صورت می‌پذیرد. از متقدمان دیدگاه کنش متقابل نمادی می‌توان از جان دیوئی، کولی، بالدوین Baldwin و زنانسکی (Zenanesky) نام برد. با وجود این، مباحث اصلی کنش متقابل نمادی را باید در آراء و نظرات جورج هربرت مید جامعه‌شناس و فیلسوف قرن ۱۹ و هربرت بلومر که هر دو جامعه‌شناس آمریکایی هستند، جستجو کرد که استخوان‌بندی اصلی شکل جدید این مکتب بر آراء این دو نفر استوار شده‌است. (توسلی، ص ۲۶۸)

حال به بررسی پاره‌ای از دیدگاه‌های صاحب‌نظران کنش متقابل نمادی می‌پردازیم:
- دیدگاه چارلز هورتن کولی در مورد شکل‌گیری «خود» و ارتباط آن با «دیگری».
کولی (colly) در کتاب «طبیعت انسانی و نظم اجتماعی» می‌نویسد:

یک انسان مجزا و منفرد چیزی نیست جز نوعی تجربه‌ی انتزاعی-ذهنی ناشناخته، به همین ترتیب جامعه نیز اگر مجزا از افراد دیگر آن در نظر گرفته شود، یک تجربه انتزاعی ذهنی ناشناخته است. (توسلی، ص ۲۹۶)

کولی معتقد است که خود و جامعه دو پدیده همزادند. همین تأکید بر پیوند ارگانیک و گسست ناپذیر خود و جامعه موضوع اصلی بیشتر نوشته‌های کولی را تشکیل می‌دهد. (کوزر، ص ۴۰۹)

خود آینه‌سان: خود را در آینه‌ی جمع دیدن

کولی، نظریه‌ای ارائه کرده‌است که به خود آینه‌سان (Looking glass – self) معروف شده‌است. منظور از آینه که فرد خود را در آن می‌بیند جامعه است که می‌توانیم در آن واکنشهای دیگران را در برابر اعمال و رفتاری که انجام می‌دهیم، ملاحظه کنیم.

کولی چنین استدلال می‌کند که خود یک شخص از رهگذر تبادل او با دیگران

فعلیت می‌یابد و یا ساخته و پرداخته می‌شود. خاستگاه اجتماعی زندگی یک شخص از رهگذر نشست و برخاست او با اشخاص دیگر پدید می‌آید. به نظر کولی خود، نخست فردی و سپس اجتماعی نمی‌شود، بلکه از رهگذر یک نوع رابطه دیالکتیکی شکل می‌گیرد. آگاهی یک شخص از خودش، بازتاب افکار دیگران دربارهٔ اوست. پس به هیچ روی نمی‌توان از خود جداگانه سخن به میان آورد. بدون ادراک همبسته مرتبط شما، او و آنها هیچ ادراکی از من نمی‌تواند در ذهن صورت ببندد.

کولی برای روشن شدن خصلت انعکاس خود، آن را با آئینه مقایسه کرده‌است: همچنانکه سیما، اندام و لباسمان را در آئینه برانداز می‌کنیم و اگر آنرا آراسته و برازنده تشخیص دهیم، خرسند می‌شویم و در غیر این صورت ناخرسند، در ذهن دیگران نیز به گونه‌ای تخیلی؛ برداشتی از ظاهر، رفتار، اهداف، کردار، شخصیت و دوستانمان [و همینطور از زبان مادریمان] داریم و به صورتهای گوناگون از این برداشتها تاثیر می‌پذیریم. مفهوم خود آئینه‌سان از سه عنصر اصلی ساخته می‌شود. نخست ظاهر ما به چشم دیگری چگونه می‌نماید [یا ظاهر و زبان مادری و ملی ما را چگونه نشان می‌دهد]، دوم داوری او دربارهٔ ظاهر ما چیست؟ [و چگونه داوری خود را با اعمال خود بروز می‌دهد] و سرانجام چه احساسی از خود برای ما پدید می‌آید؟ غرور یا سر شکستگی؟ خود در یک فرایند اجتماعی مبتنی بر مبادلهٔ ارتباطی پدید می‌آید و در آگاهی شخص منعکس می‌شود. (کوزر، ص ۴۱۰) کولی سپس اضافه می‌کند که در جامعه همان هم‌بافتگی و تاثیر متقابل خودهای ذهنی است. من ذهن شما را در نظر می‌گیرم و به ویژه توجه می‌کنم که ذهن شما دربارهٔ ذهن من [با توجه به تبلیغات و القاءات] چه می‌اندیشد و ذهن شما در مورد آنچه که من در مورد ذهن شما می‌اندیشد چه نظری دارد؟ من ذهن خودم را در برابر ذهن شما می‌آرایم و از شما نیز انتظار دارم که ذهن خودتان را در برابر ذهن من بیارایید. چشم‌اندازهای گوناگون بر اثر تبادل‌های چندگانه و مداوم برداشت‌ها و ارزیابی‌های میان ذهن ما و ذهن دیگران هماهنگی می‌یابند و جامعه در روان فرد جنبه‌ای درونی می‌یابد و از

طریق عمل متقابل که افراد گوناگون را در یک کل ارگانیک ترکیب می‌کند بخشی از خود فرد می‌شود. (همان؛ ص ۴۱۱)

کولی در مباحث خود توجهی اساسی به «گروه نخستین» معطوف داشته و نقش آنها را در پیوند دادن انسان با جامعه‌اش و ادغام افراد در ساختمان اجتماعی، عاملی اساسی می‌دانست.

کولی گروه‌های نخستین را اینگونه توصیف می‌کند:

گروه‌های نخستین آن گروه‌هایی هستند که با همکاری و وابستگی رودررو مشخص می‌شوند. این گروه‌ها به دلایلی گوناگون گروه نخستین به شمار می‌آیند. اما بیشتر برای آنکه در تشکیل ماهیت اجتماعی و آرمانهای افراد نقشی بنیادی دارند، عنوان گروه نخستین را می‌یابند. نتیجه وابستگی نزدیک از نظر روان‌شناختی نوعی درآمیختگی فردیت‌ها در یک کلّ مشترک است. چندان‌که زندگی مشترک و منظوره‌های گروهی است که از بسیاری جهات به‌سان زندگی و مقصود هر فرد و گروه در می‌آید. شاید ساده‌ترین توصیف این کلیت آن است که بگوییم این کلیت در واقع یک ما است (کوزر، ص ۴۱۲)

مهمترین گروه‌هایی که در آنها همبستگی‌های نزدیک ویژه گروه نخستین می‌توانند کاملاً پرورده شوند، خانواده می‌باشد که گروه‌های همبازی و همسایگی است. کولی معتقد است که این گروه‌ها برای پیدایش همکاری و همیاری بشری مناسب‌ترین زمینه‌های کلی را فراهم می‌سازند. پیوند پایدار انسانها در این گروه‌ها بخاطر نفع همگانی، همدردی و محبت است. در صورت‌های دیگر همبستگی (گروه‌های ثانوی)، هر یک از انسانها به خاطر نفع شخصی‌اش که از مبادلات و اعمال متقابل اجتماعی انتظار دارد با شخص دیگر ارتباط برقرار می‌کند. در چنین گروه‌هایی دیگری تنها به عنوان منبع شخصی به گونه‌ای جدا از خود فرد ارزیابی می‌شود. در اندیشه کولی، خود آینه‌سان و گروه نخستین در همبافته‌اند، چرا که گروه نخستین به‌خاطر فراهم کردن کنش‌های متقابل، نزدیک و

صمیمانه حساسیت نسبت به اندیشه‌ی دیگران (به دنبال آیین گشتن) را پرورش می‌دهند. از این روی گروه نخستین بستر و زمینه‌ی رشد احساسات و عواطف انسانی است. در همین «گروه‌های نخستین» است که ماهیت انسانی پدید می‌آید. انسان با این ماهیت، زاده نمی‌شود. شخص نمی‌تواند این ماهیت را جز از طریق همیاری با دیگران بدست آورد و انزوا آن را به تباهی می‌کشاند. (کوزر، ۴-۴۱۳)

در جمع‌بندی نظرات کولی می‌توان گفت که «خود آیین‌سان» او همان «هویت» است که در جریان تعاملات فرد با دیگران شکل می‌گیرد. پس هویت فرد جنبه اجتماعی دارد و فرد با انعکاس این هویت در آیین دیگران آن را احساس می‌نماید. نقش اصلی در این فرایند هویت‌یابی فرد، بر عهده‌ی گروه‌های نخستین است؛ گروه‌هایی همانند خانواده، همبازیها و همسایگان. اما نکته‌ی قابل توجه اینکه، در زمان حاضر نقش محوری در فرایند هویت‌یابی فرد را، نهادهای فرهنگی - در جامعه ما با توجه به ساختار دولت این عمل را بیشتر نهادهای فرهنگی اجتماعی دولت - انجام می‌دهند؛ نهادهایی که امروزه نبض آنها در دست دولتهای حاکم می‌باشد. در آموزش و پرورش، کتب تاریخی در فرایند هویت‌دهی به افراد نقشی اساسی ایفا می‌کند. البته نقش کتب دیگر را نباید از خاطر دور داشت. امروزه رسانه‌ها مخصوصاً رادیو و تلویزیون خیلی بیش‌تر و پیش‌تر از مدرسه نقش هویت‌بخشی را بازی می‌کنند و به افراد، طبیعت و سرشتی ثانویه دولت‌مدارانه القا می‌کنند، که دانشمندان از این طبیعت با نام طبیعت ثانویه یاد می‌کنند که فرد چگونه فکر کند، چگونه قضاوت کند، چگونه و با چه زبانی سخن بگوید.

نظریات جورج هرورت مید

مباحثی که در کتاب «ذهن، خود و جامعه» مید مطرح شده‌اند، نظریاتی هستند که هم می‌توان آنها را در حوزه‌ی روان‌شناسی اجتماعی و هم در حوزه جامعه‌شناسی خرد قرار داد. مید در این کتاب نظریاتی را در مورد فرد و جامعه مطرح نموده که با دیدگاه‌های

قبلی و رایج موجود در جامعه‌شناسی بسیار متفاوت بودند. محور مباحث او این بود که عمل یا کنش انسانی نه تابع واقعیت اجتماعی و نه تابع تمایلات درونی و ذهنی انسان است بلکه تابع پنداشت، برداشت و تصور فرد از واقعیت اجتماعی است و ارتباط انسان با دنیای خارج یا واقعیتها از طریق نمادها صورت می‌گیرد.

به نظر می‌دهد جدا از جامعه هیچ گونه خود، خودآگاهی و ارتباطی نمی‌تواند وجود داشته باشد. جامعه نیز به عنوان یک ساختار از طریق فرایند کنش‌های اجتماعی - ارتباطی و تعاملات بین افراد که متقابلاً به یکدیگر گرایش دارند پدید می‌آید. «ارتباطات و تعاملات انسانی مبتنی بر نمادها هستند. نماد (symbol) که یک رابطه انتزاعی ذهنی با واقعیت دارد بر خلاف علامت (sign) که رابطه آن با واقعیت یک رابطه انضمامی می‌باشد. نماد چیزی است که معنی چیز دیگر را بیان می‌کند و به عبارت دیگر به جای واقعیت می‌نشیند و بر آن دلالت می‌کند. همانند پرچم که نماد استقلال یک ملت است. بنابراین در کنش متقابل نمادین که مبتنی بر تعادل معانی می‌باشد و خاص انسان است؛ افراد رویکردهای دیگران را تفسیر می‌کنند و بر پایه معنایی که از این تفسیرها بدست می‌آید عمل می‌کنند. بنابه نظریه می‌توان گفت که تجربه نخست فردی و سپس اجتماعی است. هر فردی در یک رشته اعمال مشترک و مداوم با دیگران درگیر است که همین‌ها به ذهن او شکل می‌بخشند. آگاهی از قبل وجود ندارد بلکه طی عمل یا کنش متقابل پدید می‌آید». (کوزر، ۱۹۶۶) تکوین و ایجاد فعلیت آگاهی و خود در جریان کنش متقابل نمادین در فرایند جامعه‌پذیری یا اجتماعی‌شدن، به عبارت ساده‌تر در جریان تعلیم و تربیت صورت می‌گیرد. در این فرایند به واسطه تعاملات که یک کودک با اعضای خانواده، همپای‌ها، دوستان و معلمان برقرار می‌کند؛ و تحت تاثیر و نفوذ برنامه‌های رادیویی - تلویزیونی و... قرار می‌گیرد. در طی مراحل تقلید، بازیهای فردی و بازیهای جمعی را می‌آموزد و در نقش دیگران قرار می‌گیرد و از زاویه دیگران به اعمال خود نگاه می‌کند. در این جریان ذهن فرد شکل می‌گیرد و بواسطه آن به نمادسازی می‌پردازد. به

نظر مید آخرین مرحله در فرایند رشد کودک زمانی رخ می‌دهد که فرد نقش «دیگری عام» (generalized a there) را ایفاء می‌کند که در واقع همان رویکرد کل اجتماع است. خود کامل زمانی پدید می‌آید که «دیگری عام» چندان درونی گردد که اجتماع بتواند بر رفتار تک‌تک اعضایش نظارت داشته باشد. از دیدگاه مید پیدایش خود که به موازات گسترش فزاینده پهنه‌ی درگیری‌های انسانی به تدریج صورت می‌گیرد، یک تحول صرف جسمانی نیست.

این خود در واقع یک هستی اجتماعی است که از طریق یک فرایند تحول اجتماعی از مرحله تبادل اداهای ساده تا مرحله یکی شدن با «دیگری عام» پدیدار می‌شود. خود چون ذاتاً اجتماعی است می‌تواند هم شناسا قرار گیرد و هم شناخته. (کوزر، ۸-۴۴۶).

مید مفهوم خود را به دو بخش فاعلی (I) و مفعولی (Me) تقسیم می‌کند «من فاعلی» و «من مفعولی» هر دو ضرورتاً به تجربه اجتماعی مرتبطاند. اما من فاعلی همان واکنش ارگانیک به رویکردهای دیگران است. در حالی که من مفعولی، مجموعه سازمان یافته‌ای از رویکرد دیگران و آموزه‌های مختلف در برنامه‌های گوناگون سازمانهای فرهنگی اجتماعی حاکمیت است که مورد قبول یک فرد قرار می‌گیرد. رویکرد دیگران من مفعولی را می‌سازد و سپس شخص به عنوان من فاعلی نسبت به این من مفعولی واکنش نشان می‌دهد. شخص به عنوان من مفعولی به وجود خودش به عنوان یک شناخته آگاهی می‌یابد. (همان، ص ۴۴۹).

«من خلاق»، در فرد آن چیزی است که هرگز کاملاً قابل برآورد نیست.

در مجموع می‌توان گفت که خود آنچنانکه در تجربه اجتماعی متجلی می‌شود ترکیبی از بازتابهای تثبیت شده دیگری عام در برابر من مفعولی و خود انگیزختگی محاسبه‌ناپذیر من فاعلی است. به همین دلیل خود در مجموع یک خود باز است» (کوزر، ص ۴۵۰) «هر چند منشأ رفتار «خود» انگیزه و تقلید است ولی در مراحل بعدی آگاهی و تفکر در چنین پویش اجتماعی از اهمیت خاصی برخوردار می‌گردد. که در تشکیل خود

نقش اساسی را ایفاء می‌کند». (توسلی، ۲۸۱)

در جمع‌بندی نظرات مید می‌توان گفت که من مفعولی یا اجتماعی همان هویت است که ذاتاً و لزوماً اجتماعی است و در جریان ارتباطات و تعاملات نمادی مروج از سوی دولت و دستگاه‌های تحت سلطه حاکمیت شکل می‌گیرد. این هویت جنبه آگاهانه‌ی «خود» را تشکیل می‌دهد و متناسب با موقعیت‌ها بروز می‌نماید و نقش مهمی در احساس تعهد و تکلیف نسبت به گروه اجتماعی دارد. اما من فاعلی یا خلاق هر چند نشان دهنده قوه ابتکاری و آزادی شخصی است و جنبه منحصر به فرد خود را تشکیل می‌دهد. از آنجا که در آگاهی حضور نداشته و نامناسب با موقعیت‌ها بروز می‌کند نمی‌توان آنرا هویت قلمداد نمود. پس هویت را می‌توان همان من مفعولی دانست که در اینجا عبارت است از پنداشتی که شخص از خودش در جریان جامعه‌پذیری از طریق خانواده، خصوصاً مدرسه، آموزه‌های کتب درسی ابتدائی و راهنمایی (تاریخ و فارسی)، رادیو-تلویزیون و تعاملات با دیگران به دست می‌آورد.

نظرات مانفرد کان (Manford Kuhn)

نظریات کان مشابه با نظریات مید و حتی بلومر می‌باشد. اختلاف نظر عمده بین بلومر و کان در روش‌شناسی است. بلومر با توجه به تأکیدش به پنداشت افراد و تفاسیر آنها در موقعیتهای خاص بر روشهایی همانند مشاهده و همراه با مشارکت پافشاری می‌کند. اما کان معتقد است که در چهارچوب نظریه‌ی کنش متقابل نمادین می‌توان از تکنیک‌هایی همانند پرسشنامه استفاده نمود. «از مشهورترین کارهای کان ابداع تست‌های خاصی برای توصیف «خود» است که در سال ۱۹۵۴ توسط کان و توماس کلاتو ابداع گردید. در این پرسشنامه یک سؤال «من کیستم؟» وجود دارد با بیست خانه‌ی خالی جهت پاسخ؛ یعنی هر فرد باید به پرسش مذکور بیست بار پاسخ دهد. در نتیجه فرد در مدتی کوتاه (۵ دقیقه) بیست عبارت را در خانه‌های مربوط می‌نویسد و به این ترتیب «خود» را از دید خودش معرفی

می‌کند. نخستین نکته‌ای که از این تست بدست می‌آید این است که پاسخ‌های افراد به هیچ وجه شبیه یکدیگر نیست و هر کس تصور خاصی از خودش دارد. ثانیاً ترتیب پاسخ‌ها یکسان نیست، چرا که افراد از جهات مختلف با یکدیگر متفاوتند و این تفاوتها در تصویری که هر کدام از خود دارند نیز منعکس می‌شود. در بعضی موارد میان پاسخ‌های افراد شباهت وجود دارد، یعنی تصویر یک فرد از خود با تصویر دیگری شبیه است ضمناً هویت فرد بر حسب این آزمون همان هویت اجتماعی اوست. یعنی افراد در رابطه با نظام اجتماعی که در آن قرار دارند خود را توصیف می‌کنند؛ به عبارت دیگر داشتن مفهومی از خود در انزوا و تنهایی ممکن نیست، یعنی تصویری که فرد از خود دارد به روابط اجتماعی‌اش با سایر افراد بستگی دارد و از طریق آموختن نحوه روابط با دیگران، خود را می‌شناسد و به وجود خود پی می‌برد.

کان بر اساس این آزمایش دریافت که مردم هویت خود را در جریان تماس با دیگران کسب می‌کنند و از آنجا که رفتار و گرایش افراد درباره خویشتن حاصل چیزی است که دیگران درباره فرد می‌اندیشد، گرایشها و رفتارهای آشکار همان چیزی است که از تأثیر دیگران بهره داشته و در جریان تماس و معاشرت کسب می‌شود. (توسلی، صص ۳۲۴-۵)

نظریه موریس روزنبرگ (Morris Rosenberg)

روزنبرگ هر چند از نظریه پردازان کنش متقابل نمادین نیست، اما به خاطر علاقه و کارهایی که در زمینه «خود» داشته است کمک شایانی به فهم مفهوم «خود» نموده است. علاقه‌ی اصلی او نه متوجه «خود» بلکه «برداشت از خود» است. به نظر او «خود» مفهوم عام‌تری است که هم شناسا است و هم شناخته. اما «برداشت از خود» به معنای «خود» به عنوان شناخته است. برداشت از خود عبارت است از: جامعیت اندیشه‌ها و احساساتی که فرد در ارجاع به خودش به عنوان یک شناخته عینی دارد. بنابراین برداشت از خود هر چند

بخشی از خود و حتی بخشی کوچکتر از شخصیت کلی فرد است، اما اهمیت فوق العاده ای دارد. زیرا که این بخش برای هر کسی مهم است و معمولاً مهمترین شناخته‌درباره خود است. علاوه بر اهمیت باورداشت‌های مربوط به خود، آنها به چند دلیل دیگر نیز شاخص می‌باشند. برای مثال این باورداشت‌ها تنها رویکردهای باز اندیشانه فرد به‌شمار می‌آیند - یعنی فرد در اینجا هم شناسا و هم شناخته است - اما برداشت از خود نتیجه یک اطلاع ارتباط‌ناپذیر است و مجموعه اطلاعات و دیدگاههای منحصر به فرد شخص درباره خودش را منعکس می‌سازد. هر چند رویکردهای نسبت به خود با دیگر رویکردها وجوه مشترک بسیاری دارد، اما رویکردهائی نسبت به خود وجود دارند که مانند غرور و شرم‌ساری منحصر به فردند. روزبرگ میان محتوا، ساختار، ابعاد و مرزهای برداشت از خود تمایز قائل می‌شود. او در زمینه محتوا، هویت‌های اجتماعی را از تمایلات فردی متمایز می‌داند. هویت‌های اجتماعی عبارتند از: گروه‌ها، منزلت‌ها یا رده‌هایی که فرد از نظر اجتماعی خودش را متعلق به آنها تشخیص می‌دهد. مثالهایی از این هویت‌ها عبارتند از تشخیص دادن خود به عنوان یک دموکرات، طبقه‌ی متوسط، سیاهپوست یا مرد. اما یک فرد نه تنها خودش را بر حسب چنین مقولاتی در نظر می‌گیرد بلکه همچنین خودش را صاحب گرایش‌های معینی در جهت پاسخگویی به این موقعیتها نیز می‌داند، یعنی دارای تمایلات معینی نیز هست. شخصی که خود را شجاع یا درونگر و یا لیبرال و... می‌انگارد، احتمالاً تحت تأثیر همین تمایلات عمل می‌کند. ساختار این خود، همان رابطه میان هویت‌ها و تمایلات اجتماعی گوناگون فرد است. ابعاد به رویکردها و احساساتی راجع است که یک فرد درباره خود خویش دارد. مرزهای برداشت از خود، شناخته‌هایی هستند که خارج از کنشگر قرار دارند و باعث می‌شوند که او احساس سربلندی یا شرمساری کند. (ریترز، صص ۹۰-۲۸۹)

هویت قومی افراد در بستر روابط اجتماعی و فرایند جامعه‌پذیری شکل می‌گیرد. مفهوم خود ما از دو عنصر ترکیب یافته «هویت فردی» و دیگری «هویت جمعی» است.

آنچه مسلم است این است که شناخت خود و کسب هویت جمعی، از بدو تولد توسط نهادهای آموزشی و امروزه از طریق رسانه‌ها خصوصاً رادیو و تلویزیون خیلی پیش و بیشتر از مدرسه ملکه ذهن افراد می‌شود. از نظر تاجفل و ترنر، هویت جمعی شامل آن ابعاد از خودپنداری افراد است که از عضویت در یک مقوله‌ی اجتماعی [مثلاً گروه زبانی- قومی] نشأت می‌گیرد و هویت اجتماعی افراد ممکن است جنبه‌ی مثبت یا منفی تلقین گردد و در مواقعی که هویت اجتماعی افراد تیره و تار القا شود افراد سعی می‌کنند که آن گروه قومی را ترک کرده و به گروه قومی دیگری که منزله و با پرستیژ القا شده‌اند و در نتیجه حمایت‌های حاکمیت و قدرت در وضعیت مثبت تر و بهتر قرار دارند، ملحق شوند یا اینکه در صدد برخوانند آمد گروه فعلی خود را به یک وضعیت متمایز مثبت ارتقا دهند. (چلی، ص ۴۳)

بنابراین هر چه گیرندگی رابطه اقوام در ابعاد سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی بیشتر از فرستندگی روابط مذکور باشد غلبه و پرستیژ قومی بیشتر خواهد شد. بر این مبنا پرستیژ اجتماعی اقوام را می‌توان به چهار نوع پرستیژ اقتصادی، سیاسی (آمریت) فرهنگی و اجتماعی (احترام) تجزیه نمود. به عنوان مثال پرستیژ اقتصادی قوم A به ترتیب ذیل محاسبه می‌گردد.

$$\text{پرستیژ اقتصادی قوم A} = \frac{\text{میزان روابط اقتصادی سایر اقوام با قوم A}}{\text{میزان روابط اقتصادی قوم A با سایر اقوام}}$$

$$\text{پرستیژ فرهنگی قوم B} = \frac{\text{میزان روابط فرهنگی سایر اقوام با قوم B}}{\text{میزان روابط فرهنگی قوم B با سایر اقوام}}$$

فصل هفتم

نگرش (Attitude)

در این بخش از بحث مناسب است که به چرایی نگرش مثبت یا منفی افراد، با توجه به محتوای بحث که نگرش و دیدگاه افراد به هویت زبانی و قومی آنهاست به تجزیه و تحلیل علمی بپردازیم.

روی هم رفته مهمترین تعریف نگرش که بیشتر مورد توافق روان شناسان اجتماعی است، تعریف سه عنصری نگرش می باشد که توسط فریدمن و همکارانش ارائه شده است؛ نگرش نظامی با دوام است که شامل یک عنصر شناخت، یک عنصر احساسی و یک تمایل به عمل است. عنصر شناخت همان اعتقادات و باورهای شخصی فرد درباره یک پدیده یا شیء یا یک اندیشه می باشد. عنصر احساسی با نوعی احساس عاطفی مثبت یا منفی مرتبط با باورهای ما است و تمایل به عمل آمادگی پاسخگوئی، برای پاسخگوئی به شیوه ای خاص اطلاق می شود. (همان، ص ۲۳۵)

ضمناً لازم به ذکر است که علاوه بر عناصر، نگرش ها دارای سه ویژگی زیر هستند:

۱- هر نگرش شامل یک شیء، شخص، رویداد یا موقعیت است.

۲- نگرشها دارای جنبه ارزشیابی هستند.

۳- نگرشها معمولاً دارای ثبات و دوام قابل توجه می باشند.

از عناصر تشکیل دهنده، عنصر عاطفی و از میان ویژگیها، ویژگی ارزشیابی کردن مهمترین ویژگیهای نگرش را تشکیل می دهند. (کریمی، ۱۳۸۰، ص ۲۳۶)

عوامل مؤثر بر شکل گیری و تکوین نگرشها

در روان شناسی اجتماعی مطالعه چگونگی شکل گیری نگرشها از اهمیت بیشتری برخوردار است. عنصر شناختی نگرشها به همان طریقی کسب می شود که ما واقعیت ها، باورها یا دانش ها را می آموزیم و در این اکتساب، فرایندهای تداعی، تقویت و تقلید نقش اساسی را بازی می کنند. کودک و افراد بالغ نیز در معرض برخی اطلاعات درباره جهان اطراف خود قرار می گیرند و با تشخیص یا کسب نگرش ویژه ای نسبت به آن و یا انجام عملی در ارتباط با آن اطلاعات، مورد تقویت یا تشویق و برعکس با اخم و تنبیه مواجه می شوند. بدین ترتیب آنها را می آموزند. علاوه بر آن تقلید و همانند سازی هم در این نوع یادگیری دارای اهمیت می باشد. کودکان با گذراندن وقت خویش با والدین، همبازیها، همکلاسیها و معلمان خود باورهای شبیه باورهای آنها کسب می کنند هر چند چنین افراد تعمودی در نفوذ رفتار او نداشته باشند. (همان، ص ۲۴۳)

اما اهمیت مسئله در رابطه با شکل گیری نگرشها در این جا است که امروزه آموزش و پرورش، یعنی موضوعها و مطالب آموزش داده شده در کتب درسی به کودکان و حتی افراد بالغ و دیگر ارگانهای آموزشی و تبلیغی، رادیو-تلویزیون، مهمترین و محوری ترین نقش شان جامعه پذیر کردن افراد جامعه است. یا به عبارت ساده تر القاء، تلقین و تبلیغ در نگرش و گرایش خاص در مورد اشیاء، اشخاص، رویدادها و موقعیتها به عموم افراد جامعه می باشد. از منظر جامعه شناسی زبان ایجاد نگرش مثبت نسبت به یک زبان برجسته ترین نقش آنها را تشکیل می دهد.

نظرات فیش باین و آیزن (Fish bein and Ayzan)

این دانشمندان در پی یافتن یک نظریه برای تبیین رفتار به نقش نگرش اشاره می‌کنند به نظر آنها قبل از بروز رفتار «قصد و نیت» وجود دارد. که خود تابع دو عامل زیر می‌باشد:

۱- نگرش نسبت به آن رفتار: این عامل که یک متغیر فردی به شمار می‌رود به طور عمده مربوط به ارزیابی خوب یا بد نسبت به یک رفتار است.

۲- هنجار ذهنی (Subjectiv norm): عامل بیانگر نفوذ و فشار اجتماعی است که شخص برای انجام یک رفتار تحت تأثیر آن است.

میزان تأثیر هر یک از این دو عامل در بوجود آمدن قصد و نیت متفاوت بوده و بستگی به شخصیت فرد و شرایط اجتماعی دارد. نگرش به نوبه خود تابع دو عامل دیگری می‌باشد که عبارتند از: انتظار فایده یا باور و ارزیابی فایده. انتظار فایده به معنی آن است که شخص تا چه حد از یک پدیده انتظار فایده دارد. که این خود تحت تأثیر عواملی مثل سر و کار داشتن با یک پدیده یا درک اهمیت آن است. در ارزیابی فایده، شخص ممکن است یک پدیده را از جهت اینکه برای او فایده‌ای داشته باشد یا نه مورد ارزیابی قرار دهد. هنجار ذهنی منعکس کننده نفوذ و فشار اجتماعی بر روی یک شخص برای انجام یک رفتار است، بدین معنی که شخص به آن توجه دارد که تا چه حد رفتارش مورد تأیید یا توبیخ افراد و گروه‌های خاص قرار دارد.

فصل هشتم

چهار چوب نظری تحقیق

«جوزف یات زبان شناس و رئیس سازمان یونسکو می گوید: «تا وقتی که زبان اصلی یک اقلیت [قوم] مورد تهاجم قرار می گیرد، سخنگویان آن زبان نگران و مضطرب می شوند. می کوشند مبارزه ای درونی را تجربه کنند. اگر مردم در درون خود احساس آرامش نکنند در روابطشان با دیگران توفیقی نخواهند داشت. زبان تا وقتی که بخشی از برنامه درسی نباشد در معرض خطر و نابودی قرار خواهد گرفت. به محض قرار گرفتن در زمره یک زبان آموزشی یا بخشی از برنامه درسی راه نجات آن کاملاً فراهم است»^۱

باری بوزان در بحث ارتباط ساختار اجتماعی و سیاسی، در واقع برای ارتباط بین ملت و دولت چند الگو ارائه می دهد. الگوی اول، الگوی دولت ملت ساز است مثل ایالات متحده آمریکا و استرالیا که جوامع مهاجر پذیر بوده حال ممکن است این دولتها دموکراتیک باشند یا غیردموکراتیک بوده و تنوع قومی و زبانی را نپذیرند. الگوی دوم به دولتهای چند قومیتی برمی گردد که در آن دو مدل فرعی قابل شناسایی است:

یکی مدل دولت چند ملیتی فدرال و دیگری مدل دولتهای امپریال.

در دولتهای چند ملیتی فدرال، تنوع قومی پذیرفته می‌شود. نه تنها ساختارهای فرهنگی - اجتماعی، بلکه ساختارهای سیاسی نیز بر مبنای تنوع قومی شکل می‌گیرد. مثل مالزی و سوئیس. ولی برعکس در دولتهای امپریال یک قوم مسلط، فرهنگ مسلطی بر جامعه حاکم می‌کند. در ارتباط با جامعه ایرانی پس از ظهور رضاخان از مهمترین ایده‌هایی که در رابطه با مسایل قومی و زبانی شکل گرفت. ایده‌هایی بود که حاملان آن طرح‌ها اکثراً از روشنفکران متجدد فارس گرا بودند. (بنی هاشمی، ۱۳۸۳)

طراحان این ایده معتقد بودند که برای ایجاد یک دولت - ملت قدرتمند، می‌بایستی نوعی وحدت زبانی ایجاد شود که لازمه آن را تمرکز سیاسی شدید و به حاشیه راندن زبان و فرهنگ قومهای غیر فارس را در جامعه کثیر المله ایران می‌دانستند.

به دنبال این طرحها و نقشه‌ها یعنی ایجاد دولت - ملت قدرتمند چند قومیتی امپریال و نه فدرال، وحدت زبانی - فرهنگی فارسی، محور و ستون اصلی سیاستهای آموزشی - فرهنگی رضاشاه می‌شود. در پی این سیاست‌های بخشی‌نگر و نه همه‌نگر، نهادهای فرهنگی و آموزشی که این نهادها به نوبه خود به مدد رشد شتاب وار تکنولوژی روز به روز فراگیرتر و تأثیر گذارتر می‌شدند، به خدمت زبان و ادبیات زبان فارس گرفته شدند. و برعکس موجب پسروی و زوال زبان دیگر اقوام ایرانی از جمله زبانهای ترکی، کردی و عربی و بلوچی و... می‌شوند. و رویکرد نهایی و محوری این نهادهای جامعه پذیر کننده افراد اجتماع، در قبال زبان دیگر اقوام غیر فارس ایرانی، نه تنها به سیاست سکوت و بایکوت بسنده نمی‌کنند، بلکه جهت سیاه نمائی و محو زبان ترکی و (دیگر زبانهای غیر فارسی) برنامه‌هایی را تدارک می‌بینند که این برنامه‌ها انواع گوناگون دارند.

در یک تقسیم کلی و از حیث آگاهی یا ناآگاهی فرستنده و گیرنده به محتوای پیام و آموزش دهنده و آموزش گیرنده با توجه به قصد و نیت آموزش دهنده، می‌توان چهار حالت متفاوت را از یکدیگر بازشناسی و تفکیک کرد فرستنده پیام یا آموزش دهنده ممکن است نسبت به محتوای پیام خویش و یا به اثرات مطلب آموزشی خود آگاه یا

ناآگاه باشد. گیرندهٔ پیام یا آموزش شونده نیز می‌تواند همین وضعیت را داشته باشد. از ترکیب این حالات با یکدیگر چهار حالت از یکدیگر متمایز می‌گردد که در جدول ذیل مورد اشاره قرار گرفته است.

جدول شماره (۷) نوع ارتباط فرستنده و آموزش دهنده با گیرنده و آموزش گیرنده^۱

ردیف	فرستنده یا آموزش دهنده	گیرنده یا آموزش شونده
۱	آگاه	آگاه
۲	آگاه	ناآگاه
۳	ناآگاه	ناآگاه
۴	ناآگاه	آگاه

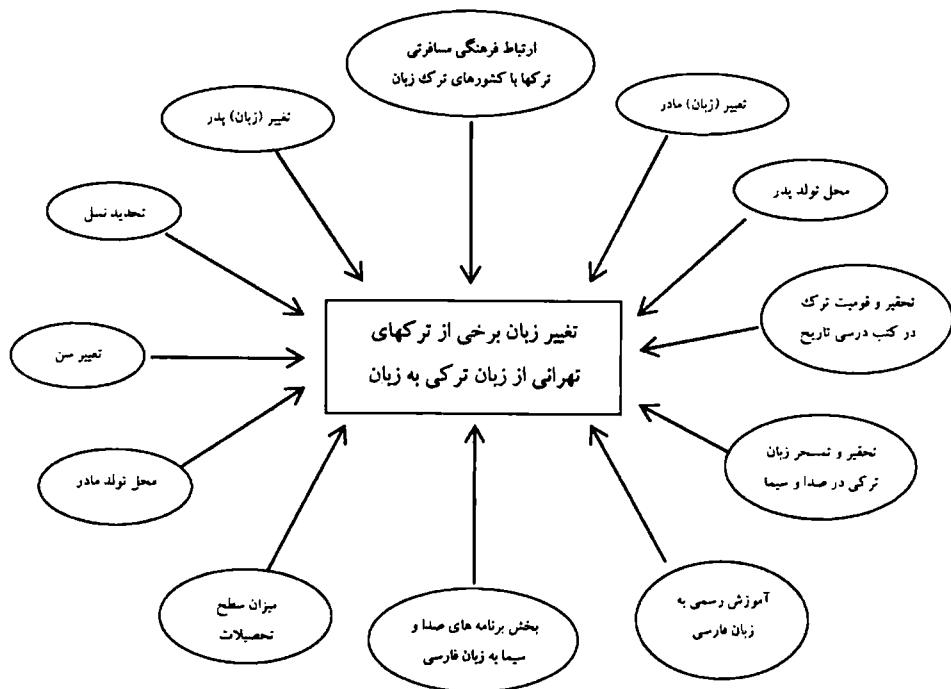
نظر به تحلیل‌ها، مستندات و جدول بالا، می‌توان گفت که آموزش رسمی به زبان فارسی و پخش برنامه‌های شبکه‌های تلویزیونی و رادیوی سراسری و آموزش و پرورش به زبان فارسی در حالت کلی نوع ارتباط سطر اول جدول بالا را به صورت آشکار؛ زبان فارسی را تبلیغ، ترویج و گسترش می‌دهند، که این به نوبهٔ خود هر روز موجب ضعیف و ضعیف‌تر شدن زبان ترکی و قوی و گسترده تر شدن زبان فارسی در سطح جامعه می‌شود. اما با توجه به شواهد و نکته‌هایی که در بخش تحلیل محتوای تحقیق و دیگر موارد اشاره شده مربوطه می‌توان گفت؛ سیاستهای کلان و رویکردهای فرهنگی-زبانی ایران بعد از روی کار آمدن رضاخان به این ناعدالتی‌های فرهنگی و زبانی هم بسنده نکرده‌اند و از تمام ظرفیت‌های در دسترس برای زبان زدائی ترکی، ترک‌ها و زبان دیگر اقوام ایران استفاده می‌کنند.

فرضیه‌های تحقیق

- ۱- به نظر می‌رسد بین سطح تحصیلات و تغییر زبان رابطه وجود دارد.
- ۲- به نظر می‌رسد بین تغییر سن و تغییر زبان رابطه وجود دارد.
- ۳- به نظر می‌رسد بین محل تولد پدر (استان‌های ترک نشین (خالص) و استان‌های ترک نشین (غیر خالص) و تغییر زبان رابطه وجود دارد.
- ۴- به نظر می‌رسد بین محل تولد مادر (استان‌های ترک نشین (خالص) و استان‌های ترک نشین (غیر خالص) و تغییر زبان رابطه وجود دارد.
- ۵- به نظر می‌رسد بین تجدید نسل ترکان در تهران و تغییر زبان آنها رابطه وجود دارد.
- ۶- به نظر می‌رسد بین تغییر قومیت پدر و تغییر زبان رابطه وجود دارد.
- ۷- به نظر می‌رسد بین تغییر قومیت مادر و تغییر زبان رابطه وجود دارد.
- ۸- به نظر می‌رسد بین استفاده از امواج رادیویی و تلویزیونی ترکی از شبکه‌های کشورهای ترک‌زبان همسایه (ترکیه و آذربایجان) از طریق ماهواره و تغییر زبان رابطه وجود دارد.
- ۹- به نظر می‌رسد زبان منحصرأ به کار گرفته شده فارسی در آموزش و پرورش و رادیو و تلویزیون موجب تغییر زبان ترکان می‌شود.
- ۱۰- به نظر می‌رسد بین تحقیر و تمسخر زبان و قومیت ترکی در صدا و سیما و تغییر زبان ترک‌ها رابطه وجود دارد.
- ۱۱- به نظر می‌رسد بین تحقیر قومیت ترک‌ها در کتب درسی تاریخ و تغییر زبان آنها رابطه وجود دارد.

مدل تحلیلی طرح

در مدل تحلیلی تحقیق که فرضیات این طرح بصورت خطوط کامل در آن مشخص شده‌اند، ارتباط متغیرهای تحقیق با همدیگر مشخص شده‌اند. در بین متغیرهای مورد بررسی، بیشتر آنها با متغیر وابسته رابطه مستقیم دارند. ولی متغیرهای سن، سطح تحصیلات و میزان ارتباطی-مسافرتی و فرهنگی (استفاده از رادیو و تلویزیون شبکه‌های ترکی از طریق ماهواره) با متغیر وابسته تحقیق با توجه به یافته‌ها و نتایج تحقیق رابطه معکوس دارند.



فصل نهم

تجزیه و تحلیل داده‌ها

در این فصل از تحقیق که در چندین قسمت ارائه شده است، به توصیف مشخصات عمومی پاسخگویان پرداخته شده است. آمارهای توصیفی متغیرها: جنس

جدول وضعیت جنسی پاسخگویان

جنسیت	فراوانی	درصد
مرد	۱۷۵	۵۸/۳٪
زن	۱۲۵	۴۱/۷٪
جمع	۳۰۰	۱۰۰٪

جدول بالا نمونه مورد بررسی را بر اساس جنسیت نشان می‌دهد. ۵۸/۳٪ پاسخگویان را مردان و ۴۱/۷٪ پاسخگویان را زنان تشکیل می‌دهد.

جدول وضعیت سنی پاسخگویان

گروه سنی	فراوانی	درصد
کمتر از ۳۰ ساله	۸۰	۲۶/۷٪
۳۱ تا ۴۰ ساله	۱۱۵	۳۸/۳٪
۴۱ تا ۵۰ ساله	۶۵	۲۱/۷٪
۵۱ تا ۶۰ ساله	۳۵	۱۱/۷٪
۶۰ سال به بالا	۵	۱/۷٪
جمع	۳۰۰	۱۰۰٪

جدول بالا نمونه مورد بررسی را بر اساس سن نشان می‌دهد که ۲۶/۷٪ پاسخگویان را افراد کمتر از ۳۰ سال و ۳۸/۳٪ پاسخگویان را افراد ۳۱ تا ۴۰ ساله و ۲۱/۷٪ پاسخگویان مربوط به افراد ۴۱ تا ۵۰ ساله و ۱۱/۷٪ پاسخگویان در طیف ۵۱ الی ۶۰ ساله و بالاخره ۱/۷٪ پاسخگویان بالاتر از ۶۰ ساله می‌باشند.

جدول وضعیت تحصیلی پاسخگویان

گروه سنی	فراوانی	درصد
بی سواد	۱۰	۳/۳٪
پنجم	۵۰	۱۶/۷٪
سیکل	۱۰۵	۳۵٪
دیپلم و فوق دیپلم	۸۰	۲۷/۷٪
لیسانس و بالاتر	۵۵	۱۸/۳٪
جمع	۳۰۰	۱۰۰٪

جدول بالا کل نمونه مورد بررسی را بر اساس سطح سواد نشان می‌دهد. که ۳/۳٪ پاسخگویان مربوط به افراد بی سواد، ۱۶/۷٪ پاسخگویان در سطح پنجم ابتدایی، ۳۵٪ پاسخگویان سطح سوادشان سیکل، ۲۷/۷٪ پاسخگویان تحصیلاتی در حد دیپلم و فوق دیپلم و ۱۸/۳٪ افراد مربوطه لیسانس و بالاتر از لیسانس هستند.

جدول محل تولد مادر پاسخگویان:

محل تولد مادر پاسخگویان	فراوانی	درصد
استانهای ترک نشین (خالص)	۲۳۰	۷۶/۷
استانهای ترک نشین (غیر خالص)	۳۵	۱۱/۷
تهران	۳۰	۱۰
دیگر مناطق ترک (فارس نشین)	۵	۱/۷
جمع	۳۰۰	۱۰۰

محل تولد مادر پاسخگویان را جدول بالا به این نحو نشان می‌دهد که از ۷۶/۷٪ پاسخگویان، مادران آنها در استانهای ترک نشین (خالص) و ۱۱/۷٪ در استانهای ترک نشین (غیر خالص) متولد شده‌اند. ۱۰٪ ترکهای پاسخ دهنده مادرانشان در خود تهران متولد شده بودند ۱/۷٪ پاسخگویان شامل افرادی بودند که مادر آنها به غیر از مناطق یاد شده، (استانهای فارس نشین) متولد شده بودند.

جدول محل تولد پدر پاسخگویان

محل تولد پدر پاسخگویان	فراوانی	درصد
استانهای ترک نشین (خالص)	۲۱۱	۷۰/۳
استان ترک نشین (غیر خالص)	۵۸	۱۹/۳
استان تهران	۲۲	۷/۳
دیگر مناطق ایران	۹	۳
جمع	۳۰۰	۱۰۰

با توجه به جدول بالا ۷۰/۳٪ پاسخگویان، محل تولد پدرشان استانهای خالص ترک نشین بود. ۱۹/۳٪ پاسخگویان پدرانشان در استانهای ترک نشین (غیر خالص) متولد شده‌اند. ۷/۳٪ پاسخگویان پدرانشان متولد تهران می‌باشند. ۳٪ پاسخگویان شامل افرادی هستند که پدرانشان به غیر از مناطق یاد شده متولد شده‌اند.

جدول مربوط به وضعیت نسلی پاسخگویان

نوع نسل	فراوانی	درصد
جد	۴۰	٪۱۳/۳
پدر و مادر	۱۲۳	٪۴۱/۳
خود	۱۳۷	٪۴۵/۷
کل	۳۰۰	٪۱۰۰

جدول بالا پاسخگویان را بر حسب نوع «نسل مهاجر»، طبقه‌بندی می‌کند که ٪۱۳/۳ پاسخگویان گفته‌اند که جد آنها از مناطق ترک‌نشین ایران به تهران مهاجرت کرده‌اند. ٪۴۱/۳ افراد یاد شده گفته‌اند که پدر و مادر آنها از مناطق ترک‌نشین هستند که به تهران مهاجرت کرده‌اند. ٪۴۵/۷ پاسخگویان گفته‌اند که خودشان از ترکان مهاجر به تهران هستند.

جدول وضعیت محل تولد خود پاسخگویان

محل تولد خود پاسخگویان	فراوانی	درصد
استانهای ترک‌نشین (خالص)	۱۵۵	٪۵۱/۷
استانهای ترک‌نشین (غیر خالص)	۴۰	٪۱۳/۳
تهران	۹۵	٪۳۱/۷
مناطق فارس‌نشین	۱۰	٪۳/۳
جمع	۳۰۰	٪۱۰۰

با توجه به جدول بالا، ٪۵۱/۷ پاسخگویان این تحقیق در استانهای خالص ترک‌نشین متولد شده‌اند. ٪۱۳/۳ پاسخگویان در استانهای ترک‌نشین (غیرخالص) متولد شده‌اند. ٪۳۱/۷ پاسخگویان در تهران تولد یافته‌اند و بالاخره اینکه ٪۳/۳ افراد یاد شده در مناطق فارس‌نشین متولد شده‌اند.

جدول مربوط به گویه‌ی تکلم به زبان فارسی

درصد	فراوانی	طبقات امتیاز
۳۵٪	۱۰۵	عالی
۳۱/۷٪	۹۵	خوب
۲۰٪	۶۰	متوسط
۱۳/۳٪	۴۰	کم
۱۰۰٪	۳۰۰	کل

- با توجه به جدول بالا که راجع به قدرت تکلم به زبان فارسی است ۳۵٪ پاسخگویان جواب عالی، ۳۱/۷٪ پاسخگویان خوب، ۲۰٪ پاسخگویان جواب متوسط و ۱۳/۳٪ پاسخگویان جواب کم را انتخاب کرده‌اند.

جدول مربوط به گویه‌ی زبان صحبت پاسخ‌گویان با همسرانشان

درصد	فراوانی	طبقات امتیاز
۳۶/۷٪	۱۱۰	ترکی
۳۶/۷٪	۱۱۰	فارسی
۲۶/۷٪	۲۶/۷	فارسی و ترکی
۱۰۰٪	۱۰۰/۰	کل

- با توجه به جدول بالا که راجع به زبان صحبت پاسخگویان با همسرشان می‌باشد، ۳۶/۷٪ زبان ترکی را عنوان کردند. ۳۶/۷٪ افراد زبان فارسی را اعلام کردند و ۲۶/۷٪ افراد یاد شده زبان ترکی و فارسی را عنوان کرده‌اند.

پاسخگویان در رابطه با توضیح بیشتر این گویه علت عمده صحبت فارسی با همسر خود را غیر ترک بودن همسر خود عنوان کردند.

جدول مربوط به گویه‌ی زبان صحبت پاسخ‌گویان با فرزندانشان

درصد	فراوانی	طبقات امتیاز
۱۸/۳٪	۵۵	ترکی
۵۰/۰٪	۱۵۰	فارسی
۳۱/۷٪	۹۵	فارسی و ترکی
۱۰۰/۰٪	۳۰۰	کل

- با توجه به جدول پرسش شوندگان در این تحقیق در رابطه با زبان صحبت خود با فرزندان؛ ۱۸/۳٪ زبان ترکی، ۵۰٪ زبان فارسی، ۳۱/۷٪ زبان فارسی و ترکی را زبان محاوره خود با فرزندان عنوان کرده‌اند. توضیح بیشتر، اینکه افرادی که با فرزندان خود به زبان فارسی صحبت می‌کنند، آموزش تحصیلی کودکان به زبان فارسی در مدرسه و نبود رادیو و تلویزیون ترکی و عدم آموزش زبان و ادبیات ترکی را از عوامل اصلی این امر به شکل مکتوب در پاسخنامه نوشته‌اند.

جدول مربوط به گویه‌ی زبان صحبت فرزندان با والدین

درصد	فراوانی	طبقات امتیاز
۴۶/۷٪	۱۴۰	ترکی
۴۷/۳٪	۱۴۵	فارسی
۵/۰٪	۱۵	فارس ترک
۱۰۰/۰٪	۳۰۰	کل

- با توجه به جدول بالا که مربوط به نوع زبان محاوره فرزندان با والدین است، ۴۶/۷٪ پاسخ‌گویان زبان ترکی، ۴۷/۳٪ پاسخگویان زبان فارسی و ۵٪ افراد زبان فارسی و ترکی را نام برده‌اند.

- در رابطه با نوع زبان به کار گرفته شده فرزندان با دوستان در مدرسه، ۱۹/۳٪ ترکی، ۵۸/۳٪ فارسی و ۲۱/۷٪ ترکی و فارسی جواب داده بودند.

جدول مربوط به نوع صحبت فرزندان پاسخ‌گویان در محل اقامت با دوستان ترک

درصد	فراوانی	طبقات امتیاز
٪۱۹/۳	۵۸	ترکی
٪۵۸/۳	۷۵	فارسی
٪۲۲/۴	۶۷	فارسی و ترکی
٪۱۰۰/۰	۳۰۰	کل

- با توجه به جدول بالا که در رابطه با نوع صحبت فرزندان در محل اقامت با دوستان خود ۲۰٪ زبان ترکی، ۳۳/۳٪ فارسی و ۴۷/۷٪ پاسخگویان زبانهای ترکی و فارسی را جواب داده‌اند.

- راجع به ارزیابی میزان معلومات و قدرت فرزندان از نظر صحبت و تکلم به زبان ترکی، والدین به این شرح جواب داده‌اند: ۳۰٪ خیلی کم، ۲۱/۷٪ کم، ۲۵٪ متوسط، ۱۶/۷٪ زیاد و ۱۵٪ خیلی زیاد جواب داده‌اند. بیشتر افرادی که جواب این سؤال را خیلی کم عنوان کرده‌اند دلیل آن را کوچک بودن فرزندان خود گفته‌اند.

جدول مربوط به میزان استفاده از زبان ترکی در صحبت با خردسالان

درصد	فراوانی	طبقات امتیاز
٪۲۰	۶۰	خیلی کم
٪۲۱/۷	۶۵	کم
٪۲۵/۰	۷۵	متوسط
٪۱۶/۷	۵۱	زیاد
٪۱۶/۲	۴۹	خیلی زیاد
٪۱۰۰/۰	۳۰۰	کل

- با توجه به جدول بالا که درباره میزان استفاده از زبان ترکی با خردسالان است، ۲۰٪ خیلی کم، ۲۱/۷٪ کم، ۲۵٪ متوسط، ۱۶/۲٪ زیاد و ۱۶/۲٪ خیلی زیاد جواب گفته‌اند.

جدول مربوط به میزان تشویق فرزندان به صحبت کردن و نوشتن به زبان ترکی

درصد	فراوانی	طبقات امتیاز
۱۳/۳٪	۴۰	خیلی کم
۱۸/۳٪	۵۵	کم
۲۵/۰٪	۷۵	متوسط
۲۸/۳٪	۸۵	زیاد
۱۵/۰٪	۴۵	خیلی زیاد
۱۰۰/۰٪	۳۰۰	کل

- با توجه به جدول بالا که راجع به میزان تشویق فرزندان از سوی والدین به صحبت کردن و نوشتن به زبان ترکی است ۱۳/۳ درصد پاسخگویان خیلی کم، ۲۱/۷ پاسخگویان کم، ۲۵٪ پاسخگویان متوسط، ۲۷/۳ پاسخگویان زیاد و ۱۵٪ پاسخگویان خیلی زیاد جواب داده‌اند.

جدول مربوط به نظر پاسخ‌گویان، نقش زبان ترکی در همبستگی روابط خانوادگی

درصد	فراوانی	طبقات امتیاز
۱۱/۷٪	۳۵	خیلی کم
۴/۳٪	۱۰	کم
۲۳/۳٪	۷۰	متوسط
۲۰/۰٪	۶۰	زیاد
۴۱/۷٪	۱۲۵	خیلی زیاد
۱۰۰/۰٪	۳۰۰	کل

- با توجه به جدول بالا که راجع به نظر پاسخگویان در رابطه با نقش زبان ترکی در همبستگی روابط خانوادگی است. ۱۱/۷٪ خیلی کم، ۴/۳٪ کم، ۲۳/۳٪ متوسط، ۲۰٪ زیاد و ۴۱/۷٪ خیلی زیاد یعنی مهم جواب داده‌اند.

جدول مربوط به با اهمیت شمردن زبان ترکی

درصد	فراوانی	طبقات امتیاز
٪۱۱/۷	۳۵	خیلی کم
٪۱/۷	۵	کم
٪۱۰/۰	۳۰	متوسط
٪۳۳/۳	۱۰۰	زیاد
٪۴۳/۳	۱۳۰	خیلی زیاد
٪۱۰۰/۰	۳۰۰	کل

- با توجه به جدول بالا و در رابطه با اینکه تا چه حد دانستن زبان ترکی را برای خود مهم می‌دانید؟ ٪۱۱/۷ خیلی کم، ٪۱/۷ کم، ٪۱۰ متوسط، یعنی با اهمیت، ٪۳۳/۳ زیاد و ٪۴۳/۳ خیلی زیاد زبان ترکی را برای خود مهم اعلام کرده‌اند.

جدول مربوط به میزان مطالعه کتاب، مجله، روزنامه به زبان ترکی

درصد	فراوانی	طبقات امتیاز
٪۴۰/۰	۱۲۰	خیلی کم
٪۲۶/۷	۸۰	کم
٪۱۰/۰	۳۰	متوسط
٪۱۸/۳	۵۵	زیاد
٪۵/۰	۱۵	خیلی زیاد
٪۱۰۰/۰	۳۰۰	کل

- با توجه به جدول بالا و در رابطه با میزان مطالعه کتاب، مجله و روزنامه به زبان ترکی؛ ٪۴۰ هیچ وقت، ٪۲۶/۷ کم، ٪۱۰ متوسط، ٪۱۸/۳ زیاد و ٪۵ پاسخگویان خیلی زیاد جواب داده‌اند. ٪۸۳ پاسخگویان در رابطه با توضیحات اضافی این گویه، عدم دسترسی بودن کتب و مجلات به زبان ترکی و نبود آموزش زبان و ادبیات ترکی را علت نخواندن نوشته‌جات ترکی عنوان کرده‌اند.

جدول مربوط به اندازه صحبت با زبان ترکی با اقوام

درصد	فراوانی	طبقات امتیاز
۸/۳٪	۲۵۸	خیلی کم
۱۱/۷٪	۳۵	کم
۱۸/۳٪	۵۵	متوسط
۳۳/۳٪	۱۰۰	زیاد
۲۸/۳٪	۸۵	خیلی زیاد
۱۰۰/۰٪	۳۰۰	کل

- با توجه به جدول بالا که مربوط به اندازه صحبت از زبان ترکی با اقوام می‌باشد.

۸/۳٪ خیلی کم، ۱۱/۷٪ کم، ۱۸/۳٪ متوسط، ۳۳/۳٪ زیاد و ۲۸/۳٪ خیلی زیاد جواب داده‌اند.

جدول مربوط به میزان استفاده از زبان ترکی با دوستان ترک

درصد	فراوانی	طبقات امتیاز
۶/۷٪	۲۰	خیلی کم
۱۶/۷٪	۵۰	کم
۲۰/۰٪	۶۰	متوسط
۱۱/۷٪	۳۵	زیاد
۴۵/۰٪	۱۳۵	خیلی زیاد
۱۰۰/۰٪	۳۰۰	کل

- با توجه به جدول بالا که راجع به میزان استفاده از زبان ترکی به هنگام صحبت با

دوستان ترک می‌باشد، ۶/۷٪ خیلی کم، ۱۶/۷٪ کم، ۲۰٪ متوسط، ۱۱/۷٪ زیاد و ۴۵٪ خیلی زیاد جواب داده‌اند.

جدول مربوط به میزان صحبت به زبان ترکی با همکاران

درصد	فراوانی	طبقات امتیاز
٪۱۱/۷	۳۵	خیلی کم
٪۲۳/۳	۷۰	کم
٪۱۸/۳	۵۵	متوسط
٪۱۱/۷	۳۵	زیاد
٪۳۵/۰	۱۰۵	خیلی زیاد
٪۱۰۰/۰	۳۰۰	کل

- با توجه به جدول بالا که راجع به میزان صحبت به زبان ترکی با همکاران ترک است، ٪۱۱/۷ خیلی کم، ٪۲۳/۳ کم، ٪۱۸/۳ متوسط، ٪۱۱/۷ زیاد و ٪۳۵/۰ خیلی زیاد جواب داده‌اند.

جدول مربوط به صحبت به زبان ترکی با همسایگان ترک

درصد	فراوانی	طبقات امتیاز
٪۸/۳	۲۵	خیلی کم
٪۱۳/۳	۴۰	کم
٪۲۵/۰	۷۵	متوسط
٪۱۱/۷	۳۵	زیاد
٪۴۱/۷	۱۲۵	خیلی زیاد
٪۱۰۰/۰	۳۰۰	کل

- با توجه به جدول بالا که مربوط به جواب پاسخگویان در استفاده از زبان ترکی با همسایگان ترک است؛ ٪۸/۳ پاسخگویان خیلی کم، ٪۱۳/۳ پاسخگویان کم، ٪۲۵/۰ پاسخگویان متوسط، ٪۱۱/۷ پاسخگویان زیاد و ٪۴۱/۷ پاسخگویان خیلی زیاد جواب داده‌اند.

جدول مربوط به ضعیف شدن زبان ترکی در تهران

درصد	فراوانی	طبقات امتیاز
۳۸/۷٪	۱۱۶	خیلی کم
۱۵٪	۴۵	کم
۲۱/۷٪	۶۵	متوسط
۱۶/۷٪	۵۰	زیاد
۸٪	۲۴	خیلی زیاد
۱۰۰/۰٪	۳۰۰	کل

- با توجه به جدول بالا که در رابطه با گویه شماره (۳۴) که پرسیده شده بود، فکر می‌کنید در تهران میزان قدرت تکلم به زبان ترکی تا چه اندازه ضعیف شده است؛ ۳۸/۷٪ پاسخگویان خیلی کم، جواب داده اند و ۱۵٪ پاسخگویان کم، ۲۱/۷٪ پاسخگویان متوسط، ۱۶/۷٪ پاسخگویان زیاد و ۸٪ پاسخگویان خیلی زیاد جواب داده اند.

جدول مربوط به میزان استفاده از زبان ترکی برای نامه نوشتن به دوستان و خویشان

درصد	فراوانی	طبقات امتیاز
۷۱/۷٪	۲۱۵	خیلی کم
۱۳/۳٪	۴۰	کم
۵/۰٪	۱۵	متوسط
۵/۰٪	۱۵	زیاد
۵/۰٪	۱۵	خیلی زیاد
۱۰۰/۰٪	۳۰۰	کل

- با توجه به جدول بالا در رابطه با اینکه تا چه حدی از زبان ترکی برای نوشتن نامه به خویشان و دوستان استفاده می‌کنید؟ ۷۱/۷٪ پاسخگویان خیلی کم جواب داده اند و ۱۳/۳٪ پاسخگویان خیلی کم، ۵٪ پاسخگویان متوسط، ۵٪ پاسخگویان زیاد و ۵٪

پاسخگویان خیلی زیاد جواب داده اند. در توضیح بیشتر علت این امر را پاسخگویان نبود آموزش زبان و ادبیات ترکی در کشور اعلام کرده‌اند.

گوش کردن به موسیقی ترکی:

با یک گوینده در سطح فاصله‌ای مورد سنجش قرار گرفته است.

آمارهای توصیفی گوش کردن به موسیقی ترکی

کشیدگی : ۰/۷۲	میانگین : ۳/۳۳
دامنه تغییرات : ۴	انحراف معیار : ۱/۲۶
حداکثر : ۵	واریانس : ۱/۵۹
حداقل : ۱	چولگی : ۰/۷

با توجه به جدول بالا چنین استنباط می‌شود که میانگین نمره گوش کردن به موسیقی ترکی بیشتر از حد متوسط بوده چولگی ۰/۷ بیانگر این مطلب است که بیشتر افراد نمره‌ای بالاتر از میانگین کسب کرده اند.

قدرت تکلم به زبان فارسی:

با یک گوینده در سطح فاصله‌ای مورد سنجش قرار گرفته است.

جدول آمارهای توصیفی مربوط به قدرت تکلم به زبان فارسی

کشیدگی : ۰/۹۴	میانگین : ۳/۹۸
دامنه تغییرات : ۴	انحراف معیار : ۱/۰۳
حداکثر : ۵	واریانس : ۱/۰۷
حداقل : ۱	چولگی : ۰/۴۹

با توجه به جدول بالا چنین استنباط می‌شود که میانگین قدرت تکلم پاسخگویان به زبان فارسی ۳/۹۸ می‌باشد که بیشتر از حد متوسط است. و چولگی بیانگر این است که بیشتر افراد نمره‌شان از میانگین بالاتر است.

ضعیف شدن زبان ترکی:

با یک گویه در سطح فاصله ای مورد سنجش واقع شده است.

جدول آماره توصیفی مربوط به ضعف شدن زبان ترکی پاسخگویان در تهران

میانگین : ۰/۳۹	کشیدگی : ۰/۶۹
انحراف معیار : ۳/۵۳	ماکسیمم : ۵
واریانس : ۱۵/۵۵	مینیمم : ۱
چولگی : ۲/۳-	دامنه تغییرات : ۴

با توجه به جدول بالا میانگین ضعف شدن زبان ۰/۳۹ است که کمتر از حد متوسط

می‌باشد و چولگی ۲/۳- به معنی این است که بیشتر افراد ضعیف شدن زبانشان کمتر از حد متوسط است.

میزان صحبت با دوستان ترک زبان با زبان ترکی:

جدول آماره توصیفی مربوط به صحبت با دوستان ترک زبان

میانگین : ۳/۷۱	کشیدگی : ۰/۵۴
انحراف معیار : ۱/۲۴	ماکسیمم : ۵
واریانس : ۱/۵۴	مینیمم : ۱
چولگی : ۰/۶۶	دامنه تغییرات : ۴

با توجه به جدول بالا نظر به اینکه میانگین بیشتر از حد متوسط است بیشتر ترکها با

دوستان ترک خود به ترکی صحبت می‌کنند. و چولگی ۰/۶۶ یعنی بیشتر افراد نمره آنها از میانگین بالاتر است. روی هم رفته بیشتر از حد متوسط با دوستان ترک زبان به ترکی صحبت می‌کنند.

شمارش پول با ارقام ترکی:

با یک گویه در سطح فاصله ای مورد سنجش قرار گرفته است.

جدول آمارهای توصیفی شمارش پول با ارقام ترکی که با یک گویه فاصله ای مورد سنجش قرار داده است.

کشیدگی : ۱/۲۷	میانگین : ۲/۴
ماکسیم : ۵	انحراف معیار : ۱/۵۶
مینیم : ۱	واریانس : ۲/۴۴
دامنه تغییرات : ۴	چولگی : ۰/۵۵ -

با توجه به جدول بالا چنین استنباط می شود که میانگین شمارش پول به زبان ترکی پاسخگویان ۲/۴ کمتر از حد متوسط است. چولگی ۰/۵۵ - نشانگر این مطلب است که بیشتر افراد نمره شان کمتر از میانگین است. شمارش پول بیشتر با ارقام فارسی صورت می گیرد.

بین اندازه استفاده از امواج ارتباط فرهنگی (رادیوی و تلویزیونی) شبکه های رادیویی و تلویزیونی ترک زبان از طریق ماهواره و تغییر زبان آنها رابطه معنی داری وجود دارد. جدول آزمون معنی داری ۲ پرسون متغیرهای استفاده از امواج رادیو و تلویزیون و تغییر زبان

زبان مادری پدر		متغیر مستقل
		متغیر وابسته
۰/۳۷۱ -	ضریب همبستگی	تغییر زبان
۰/۰۰ *	سطح معنی داری	
۳۰۰	تعداد مشاهدات	

نتایج جدول بالا نشان می دهد بین دو متغیر رابطه معنی داری وجود دارد. نوع و جهت رابطه بین دو متغیر معکوس بوده است، یعنی هر چه قدر میزان استفاده از رادیو و تلویزیون ترکی افزایش می یابد؛ میزان تغییر زبان آنها از ترکی به فارسی کاهش می یابد.

نتایج مربوط به فرضیه‌های تحقیق

نتایج فرضیه اول: رابطه بین سطح تحصیلات و تغییر زبان:

بین سطح تحصیلات و تغییر زبان رابطه معنی دار وجود دارد. بدین معنی که در بین افرادی که سطح تحصیلات آنها در حد دیپلم- فوق دیپلم قرار دارد در مقایسه با افراد بی‌سواد تغییر زبان کمتر است و همچنین در بین افرادی که سطح سواد آنها لیسانس به بالاتر است در مقایسه با افرادی که بی سواد هستند یا کم سواد دارند، تغییر زبان کمتر است.

نتایج فرضیه دوم: رابطه بین مقطع سنی و تغییر زبان:

تغییر زبان در بین گروه‌های سنی بین کمتر از ۳۰ ساله ها و ۳۱ تا ۴۰ ساله ها از رابطه معنی دار برخوردار است. به عبارت ساده تر افراد کم سن در مقایسه با افرادی که سن زیاد دارند، تغییر زبانشان از ترکی به فارسی بیشتر است. لازم به توضیح است که طبق نتایج و یافته‌های این تحقیق ترک‌های نسل دوم و سوم متولد شده در تهران هر چه رابطه و تعاملات اجتماعی خود را بیشتر می‌کنند و ضمناً بعد از به آگاهی قومی رسیدن در حین سنین نوجوانی و جوانی از تک زبانی (فارسی) در مراحل کودکی و نوجوانی به طرف دو زبانی (فارسی- ترکی) در سنین بلوغ اجتماعی سیر می‌کنند.

نتایج فرضیه سوم: رابطه بین محل تولد پدر (نوع استان) مهاجرین و تغییر زبان:

بین محل تولد پدر و تغییر زبان آنها رابطه معنی دار وجود دارد نتایج بدست آمده حاکی از آن است که بین محل تولد پدر پاسخگویان و تغییر زبان آنها می‌توانیم این روابط را بدست آوریم.

افرادی که پدر آنها متولد استانهای ترک نشین (خالص) است نسبت به افرادی که پدر آنها متولد تهران است، تغییر زبان کمتری دارند. و افرادی که پدر آنها متولد استانهای ترک نشین (غیر خالص) است بیشتر از دو حالت قبلی تغییر زبان دارند. افرادی که پدر

آنها متولد مناطق فارس نشین است تغییر زبان آنها بیشتر از سه حالت قبلی گفته شده می‌باشد.

نتایج فرضیه چهارم: رابطه بین محل تولد مادر (نوع استان) و تغییر زبان:

بین محل تولد مادر پاسخگویان با تغییر زبان رابطه معنی دار وجود دارد و با توجه به نتایج بدست آمده می‌توانیم بگوئیم:

افرادی که مادر آنها متولد استانهای ترک‌نشین (خالص) است در مقایسه با افرادی که مادر آنها متولد تهران است تغییر زبان کمتری دارند. و افرادی که مادر آنها متولد مناطق یا استانهای ترک‌نشین (غیرخالص) هستند تغییر زبان آنها در مقایسه با دو حالت قبلی بیشتر است. و افرادی که مادر آنها متولد مناطق فارس‌نشین است تغییر زبان آنها بیشتر از سه حالت قبلی اشاره شده است.

در رابطه با نتایج دو فرضیه سوم و چهارم می‌توانیم بگوئیم، شدت تغییر زبان افرادی که والدین آنها متولد تهران هستند از افرادی که والدین آنها متولد استانهای ترک‌نشین (غیرخالص) هستند کمتر است. چنین استنباطی که تغییر زبان ترکان تهران از تغییر زبان استانهای ترک‌نشین (غیرخالص) کمتر است، نکته قابل توجهی به نظر می‌آید.

نتایج فرضیه پنجم: رابطه بین تجدید نسل و تغییر زبان:

بین تجدید نسل و تغییر زبان رابطه معنی‌داری وجود دارد. بدین صورت افرادی که جد آنها مهاجر بودند، تغییر زبان آنها از افرادی که پدر و مادر و یا خود مهاجرت کرده اند بیشتر است. نیز افرادی که پدر و مادر آنها مهاجر بودند بیشتر از افرادی که خود مهاجرت کرده اند تغییر زبان دارند.

نتایج فرضیه ششم: رابطه بین قومیت پدر و تغییر زبان:

بین دو متغیر زبان مادری پدر (قومیت) و تغییر زبان رابطه معنی‌داری وجود دارد. براساس نتیجه آزمون همبستگی پیرسون $r = 35\%$ نشانگر رابطه معنی دار بودن رابطه دو

متغیر فوق است و رابطه فوق مستقیم است. یعنی در واقع افرادی که والدین آنها قومیتشان متفاوت است تغییر زبان محسوس‌تری دارند.

نتایج آزمون فرضیه هفتم: رابطه بین قومیت مادر و تغییر زبان :

براساس نتیجه آزمون همبستگی پیرسون $r = 0.352$ رابطه بین متغیر یاد شده معنی دار است. و توضیح این نتیجه هم مثل فرضیه ششم است.

نتایج آزمون فرضیه هشتم: رابطه بین استفاده از امواج تلویزیونی و رادیویی کشورهای ترک زبان از طریق ماهواره توسط ترکان تهران و تغییر زبان :

بین استفاده از امواج رادیویی و تلویزیونی ترکی از شبکه‌های کشورهای ترک زبان از سوی ترکان تهرانی از طریق ماهواره و تغییر زبان رابطه معنی داری وجود دارد. براساس نتیجه آزمون همبستگی پیرسون $r = -0.371$ نشانگر رابطه منفی و معکوس بین تغییر زبان و متغیر اشاره شده است. یعنی هر چه استفاده از تلویزیون شبکه‌های ترکی از طریق ماهواره زیاد می‌شود تغییر زبان کمتر است.

در رابطه با نتایج فرضیه نهم با توجه به اینکه این متغیر را ما نمی‌توانیم اندازه‌گیری کنیم ناچار از ارائه مباحث زیر به صورت تحلیلی هستیم.

نظراتی از مباحث جامعه‌شناسی آموزش و پرورش و وسائل ارتباط جمعی (تحلیل فرضیه نهم)

انسان موقع تولد از استعدادهایی برخوردار است که در اثر آموزش از محیط (اجتماع- خانواده) این استعدادها بارور می‌شوند. باروری استعدادها، شخصیت فرد را شکل می‌دهد. چگونگی تجارب افراد، با مرتبط شدن با گروه‌های دارای رفتارهای متفاوت، موجبات تفاوت‌های شخصیت را در افراد فراهم می‌سازد. تأثیرپذیری انسان از محیط در قالب تربیت جلوه گر است. بدین معنی که محیطی آموزشگر است که عناصر بدوی شخصیت که همان استعدادهای فطری فرد است، را تحت تعلیم قرار می‌دهد. ولی خود فرد نیز با خرج

سرمایه فطریش متقابلاً تأثیرات محیطی خود را تحت تأثیر قرار داده و در آن تغییراتی به وجود می‌آورد. ولی محیط آموزشی بدور از تأثیرات فرد یعنی خود دانش‌آموز است. «یکی از موضوعات مهمی که در پژوهشهای علوم انسانی نظر کارشناسان را به خود معطوف داشته و جای بحثی در میان مریان و والدین باز کرده است نیازهای تربیتی کودک است. چنین نیازهایی همانند سایر احتیاجات، انگیزش کودک را برای انجام عملی فراهم ساخته و موجبات دستیابی یا خودداری از گرایش به عملی را فراهم می‌سازد، در نتیجه در تربیت کودک مؤثر می‌افتد. از آنجایی که نیاز، وضعیتی برای فرد بوجود می‌آورد که موجب به هم خوردن تعادل وی می‌گردد و می‌تواند عامل اصلی بروز رفتار انسانی باشد؛ تجزیه و تحلیل نیازها معلوم می‌دارد که انگیزش و وضعیت تنش درونی در عمل از نیازها ناشی می‌شود. کودک از زمانی که مفاهیم را در می‌یابد به منظور سازش با محیط سعی می‌کند تا به احساس ایمنی دست یابد. بدین معنی که او می‌خواهد بر محیط مسلط شود این نیاز عمده کودک است. نیازهای فرد در سنین کودکی بیشتر از بزرگسالی تابع عوامل اجتماعی است. فرد سعی می‌کند تا خواسته‌های اجتماعی را احساس کرده و به عنوان نیاز برآورده شده خواسته‌ها، کوشش کند. به عبارت دیگر نیازهای کودک روی احتیاجات مربوط بنا می‌شود. از این مورد می‌توان نتیجه گرفت که کودک با تأثیر از عوامل محیطی و اجتماعی نیازهای خود را بنا می‌گذارد که در سر لوحه آنها نیز نیاز ایمنی قرار می‌گیرد. کیفیت و شرایط محیط به معنی عام اگر هم نقش اجتماعی عمده نداشته باشد باز در امر اجتماعی شدن ایفاگر نقش عمده‌ای است که فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد. (عسگریان، ۱۳۷۱، ص ۷۶)

درباره نقش مدرسه می‌توان گفت: مدرسه نهادی است اجتماعی که تعلیم و تربیت در آنجا انجام می‌گیرد. عالماً و عامداً تربیت اعضای آینده اجتماع را به عهده می‌گیرد. چون مدرسه ارتباطات عمده بوجود می‌آورد، لذا از طرق مختلف به فردی که در آینده، قسمتی از مسئولیت اجتماعی را به عهده خواهد گرفت، دانستن، فهمیدن، تجزیه و تحلیل

آن را در کنار آموخته‌های مربوط جهت امرار معاش، می‌آموزد. روی این اصل است که مدرسه خود سیمایی از اجتماع در قالب اجتماع کوچک برای کودکان و نوجوانان باورانده می‌شود و آموزشگاه مؤسسه‌ای می‌گردد که ایدئولوژی دولت را اشاعه می‌دهد. (همان، ص ۶۵)

چون ارزشهای تعلیمات آموزشگاهی قبلاً در قالب مواد درسی ریخته شده است و اشاعه آنها بوسیله افراد با قدرت تر از فرد تحت تعلیم، تعمداً اعمال می‌شود. از این رو آموزش و پرورش رسمی با درجه ای والاتر از آموزش محیط اجتماعی باز در شکل پذیرشی شخصیت فردی مؤثرتر و نافذتر است. (عسگریان، ص ۵۵)

عامل عمده‌ای که ارزشهای فرهنگی جامعه را دگرگون می‌سازد، اعمال زور و قدرت است. بدین طریق که نفوذ یا تسلط قومی در قومی دیگر از راه تداخل در ایدئولوژی اعتقادی زبان و ایجاد ارزشهای نقابدار به این هدف تحقق می‌بخشد. بدین منوال که اول سعی دارد جنبه معنوی فرهنگ را که در قالب بزرگ اعتقادات جای گرفته است، به نحوی مورد استفاده قرار دهد که برای حصول این منظور یا دینی تازه بدو می‌بخشد یا اعتقادات آن را دگرگون می‌سازد سپس به اشاعه زبان خود همت می‌گمارد. (همان، ص ۸۴)

و اما در رابطه با تأثیرات رادیو و تلویزیون به جامعه مخصوصاً به افراد نابالغ گفتنی است که طبق نظرات جامعه شناسان بچه‌ها از سن ۳ سالگی به تماشای تلویزیون می‌پردازند. تحقیقات نشان می‌دهد، در این سن (۳ سالگی) کودکان روزانه ۴۵ دقیقه به تماشای تلویزیون می‌پردازند. لوی و گیلک در بین کلیه بینندگان تلویزیون ۳ گروه عمده را از یکدیگر متمایز می‌کنند: «مدافعین» که از قبل نظری مساعد دارند، «معترضین» که زمینه انتقادی دارند و «معتدلین» (که بین این دو گروه قرار دارند). امروزه رسانه‌های گروهی بخصوص رادیو و تلویزیون در پر نمودن ایام فراغت هر جامعه‌ای و تعلیم و تربیت افراد آن جامعه [مثلاً امروزه کودکان خردسال اوقات قابل توجه خود را در پای تلویزیونها

می‌گذرانند] سهم عمده ای را به خود اختصاص می‌دهند که این تأثیرگذاری غیر قابل انکار است. امر تربیت، مسأله اجتماعی شدن فرد را نیز مورد توجه قرار داده است؛ و آن را سرلوحه فعالیت نهادها و مؤسسات تربیتی و فرهنگی قرار می‌دهد. این وسایل که به انتقال ارزش‌ها کمک می‌نمایند، چنانچه در اختیار گروهی خاص برای اشاعه ایدئولوژی خاص [زبان خاص] آنها هم بکار رود، باز از اهمیت و قدرت تأثیر گذاری که به تغییرات رفتاری دست زده و امر تربیتی را اعمال می‌کنند، کاسته نخواهد شد. از آنجایی که در دنیای پیشرفته امروزی اشاعه ارزشهای غنی فرهنگی و زبانی از ضروریات جوامع بشری محسوب می‌شود، به کار گرفتن وسایل ارتباط جمعی با اشاعه پیام‌های مثبت اهمیت آن را دو صد چندان می‌نماید. (کازنو، ص ۱۰۴)

لازم به ذکر است که فارسی زبان بودن صدا و سیما و آموزش و پرورش بر آسیمیلیسیون اقوام غیر فارسی در ایران نقش غیر قابل انکار و خلی می‌وثر دارد. رادیو و تلویزیون و متون درسی آموزش و پرورش، علاوه بر اینکه می‌توانند از طریق محتوای برخی برنامه‌ها و نوشته‌های آموزشی اقوام ایرانی را از خود بیگانه کنند، به خودی خود هم تأثیر منفی دارند. چون زبان بکار گرفته شده (زبان فارسی) در رادیو و تلویزیون و آموزش و پرورش و دیگر موقعیت‌های رسمی، در مقایسه با دیگر زبانهای رایج در میان عامه در جامعه ایرانی ولی غیر متداول در موقعیت‌های ذکر شده، بطور مستقیم و غیر مستقیم به نوعی عقب ماندگی زبان‌های غیر رسمی را تبلیغ و تلقین می‌کنند. نظر به اینکه رادیو و تلویزیون و آموزش و پرورش از مظاهر تکنولوژی و مدرنیته به حساب می‌آیند و در اذهان عمومی نوعی برتری مدرنیته بر سنت مفروض گرفته می‌شوند، هر چیزی که از طریق رادیو و تلویزیون و آموزش و پرورش عرضه می‌شود، از سوی مخاطبان به راحتی پذیرفته می‌شود. در ضمن بطور مستقیم و غیرمستقیم زبان به کار گرفته شده در این نهادها در مقایسه با دیگر زبانهای رایج همان جامعه ولی غیر رسمی، یک زبان برتر تلقین و تبلیغ و ترویج می‌شوند. این مسأله با استفاده از مفهوم «Authority» و «مرجعیت» بهتر تبیین

می‌شود. مثلاً پدر و مادر و معلم برای کودک مرجعیت دارند و لذا مثلاً عبارت «تو کار بدی کردی» از زبان دیگر گروه‌ها برای کودک حجیت دارد و تأثیر عمیق‌تری می‌گذارد، تا اینکه این عبارت را فردی بیگانه یا مثلاً کودک هم بازی او گفته باشد. وقتی ترک، کرد، بلوچ، عرب، ترکمن؛ زبان خود را از رادیو و تلویزیون نمی‌شنوند، یا در روند آموزش و پرورش، هیچ آموزشی یا بحثی دربارهٔ زبان مادری خود نمی‌بینند، به او احساس کهنتری و حقارت دست می‌دهد به همین شکل است وقتی کودک در مدرسه می‌بیند کتابها به زبان مادری او نوشته نشده‌اند، می‌تواند این احساس را ولو ناخودآگاه پیدا کند. همین‌طور است تأثیر رادیو و تلویزیون.

همین احساس می‌تواند خانواده‌ها را به تکلم فارسی با کودکان و حتی عدم آموزش زبان بومی به آنها را تشویق کند. البته با توجه به گسترش کانالهای ماهواره‌ای و سایر امکانات ارتباطی عصر حاضر از قبیل اینترنت و غیره، مرجعیت‌های فوق الذکر، قدرت سابق خود را ندارند، الا در میان سطوح پایین جامعه که رسانهٔ عمومی آنها محدود به همان رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی است. این سوء تأثیر می‌تواند از جنبهٔ مطالب‌القائی نیز مطالعه شود. یکی از محورهای این امر تبلیغ عناصر فرهنگی هویت فارسی مثلاً تاریخ باستان ایران، زبان فارسی و غیره است که با تحقیر عناصر هویت اقوام غیرفارسی زبان مثلاً بیابانگرد، دامدار، خونخوار و غیره معرفی کردن ترکهای باستان این تأثیر را هر چه بیشتر تشدید می‌کند.

و اما در رابطه با نتایج فرضیه‌های ده و یازده، خوانندگان گرامی به بحث مربوط به کتاب تاریخ سال دوم راهنمایی و مروری بر موضع‌گیری‌ها و برنامه‌های رادیو و تلویزیون دولتی مراجعه فرمایند.

نکته قابل توجه دیگر در نتایج تحقیق اینکه، پاسخگویان در گویه‌هایی که بایستی زبان مادری پدر، مادر و همسر خود را می‌نوشتند؛ ۸۷٪ آنها از مفهوم زبان ترکی و ۱۳٪ پاسخگویان از مفهوم زبان آذری در گویه‌های مربوطه استفاده کرده بودند.

فصل دهم

مطالبی در رابطه با فعالیت‌های احقاق حقوق ملی آذربایجانی‌ها

براندا شافر محقق برجسته دانشگاه هاروارد آمریکا در «شکل‌گیری هویت جمعی آذربایجان ایران» در رابطه با عکس‌العمل‌های صورت گرفته آذربایجانیان در برابر تبعیض‌های صورت گرفته بر علیه آنها می‌نویسد: «در اواخر سال ۱۹۷۷ فعالیتهای ضد شاه در ایران بسیار جدی شده و مخالفان مخصوصاً در تبریز علناً مخالفت خود را با شاه علام کردند. اوایل دسامبر ۱۹۷۷ دانشجویان دانشگاه تبریز موجی از تظاهرات را علیه شاه بر پا داشتند. دانشجویان دوازده دسامبر را برای این تظاهرات انتخاب نمودند. (در تقویم ایران دوازده دسامبر مصادف با ۲۱ آذر می‌باشد) انتخاب این تاریخ برای تظاهرات معنی خاصی برای آذربایجانی‌ها داشت. زیرا این تاریخ، یعنی ۲۱ آذر، یاد و خاطره تشکیل حکومت ایالتی آذر بایجان توسط پیشه‌وری را زنده می‌داشت. این حکومت یعنی حکومت ملی آذربایجان در ۲۱ آذر سال ۱۹۴۵ تشکیل یافته و در ۲۱ آذر سال ۱۹۴۶ سقوط کرد.^۱»

اصل ۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌گوید: «... استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس، در کنار

1- Shaffer; Branda the Formation of Azerbaijani Collective Identity in Iran Nationalities Papers, Vol. 28; NO 3; 2000

زبان فارسی آزاد است.» حکومت مرکزی تاکنون از اجرای این اصل ممانعت به عمل آورده ولی همین اصل بعدها مبنای اعتراضات فعالان آذربایجانی به دولت ایران در راستای پیگیری حقوق زبانی شد. وجود این اصل در تدوین قانون اساسی نشان دهنده آن است که تقاضای حق استفاده از زبان در دوران انقلاب مطرح بود.

در سال‌های آخر جنگ و در دوره فضای باز سیاسی بعد از جنگ تعدادی کتاب، شعر و نثر به زبان ترکی آذربایجانی منتشر گردید. این امر نشان می‌دهد که تحقیق و تالیف این آثار، غالباً در دوره جنگ صورت گرفته بود، ولی انتشار آنها تا پایان جنگ و پیدایش یک فضای سیاسی مطلوب به تأخیر افتاده بود. عده‌ای از این شاعران در اشعار خود به موضوعاتی می‌پرداختند که در همان زمان توسط چهره‌های روشنفکری آذربایجان شوروی مطرح می‌شد و در طی دهه ۱۹۸۰ شاعران آذربایجانی از دو سوی ارس به همدیگر شعر تقدیم می‌کردند.

پس از پایان جنگ ایران و عراق زمزمه‌هایی در مورد لزوم گسترش زبان آذربایجانی در ایران شنیده می‌شود.

روزنامه کیهان در ژوئن ۱۹۸۸ مقاله‌ای با عنوان «چند پیشنهاد در رابطه با تقویت زبان آذربایجانی» به چاپ رساند که نویسنده برای افزایش استفاده از زبان آذربایجانی در ایران چندین راه پیشنهاد کرده بود:

«توجه به زبان، ادبیات و فرهنگ آذربایجانی اهمیت زیادی دارد. از آنجا که صدا و سیمای ایران بزرگترین نهاد تبلیغی انقلاب اسلامی می‌باشد پیشنهاد می‌شود که این نهاد با مجوز شورای عالی انقلاب فرهنگی جهت گسترش زبان آذربایجانی اقداماتی از قبیل؛ تاسیس گروه‌های این زبان در دانشگاه‌ها، ایجاد فرهنگستان این زبان، انتشار روزنامه و مجله به زبان آذری به عمل آورد.

... صدا و سیمای ایران... باید تمام اقدامات ممکن را جهت توجه به این امر به کار گیرد که در ایران اقوام و زبانهای متعددی وجود دارد و انجام فعالیت‌هایی برای معرفی و

ترویج این زبانها از اهمیت زیادی برخوردار است.^۱

شافر درباره تاثیر جمهوری مستقل آذربایجان بر مطالبات زبانی و فرهنگی آذربایجانیان ایران توضیح می‌دهد:

«به دنبال استقلال جمهوری آذربایجان، آذربایجانیان ایران در راستای شناسایی هویت ملی و قومی خود فعالیتهای زیادی انجام دادند. این هویت جویی فزاینده در بین آذربایجانیها به معنی جدایی استانهای آذربایجانی از ایران و الحاق آنها به جمهوری آذربایجان نبوده، بلکه بیشتر خواهان احقاق حقوق فرهنگی آذربایجانیها در چهار چوب مرزهای کشور ایران بود.

یکی از مظاهر ظهور هویت آذربایجانی در ایران پس از تاسیس جمهوری آذربایجان، تمایل روز افزون آنها به معرفی خود به عنوان آذربایجانی یا «آذری» بود. قبلاً همه خود را «ترک» معرفی می‌کردند.

واژه «ترک» به خاطر سوء استفاده های رژیم پهلوی و لطفیه‌های بسیار زیادی که برای ترکها ساخته بودند، برای برخی دارای بار معنایی منفی بود. این تغییر، تاثیر تاسیس جمهوری آذربایجان بر خود تعریفی آنها را هم منعکس می‌کند.

حق استفاده از زبان آذربایجانی در ایران یکی از موضوعات مهم فعالیتهای سیاسی در این دوره بود دانشجویان آذربایجانی در نامه ای سرگشاده به رهبر ایران نوشتند:

«دیگر زمان آن رسیده که با اجرای اصل قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مدارس دوزبانه در ایران تاسیس شود. این امر باعث جدایی ما نخواهد بود؛ زیرا همه ما مسلمان و در ایرانی بودن با هم پیوند داریم نه در زبان پارسی. باید بدانیم که اگر مساله زبانهای بومی ایرانیان را در نظر نگیریم و فرهنگ و دیگر خواسته های آنان را نادیده بگیریم در آینده شاهد پیامدهای ناخوشایند خواهیم بود.»

«تاثیر استقلال جمهوری آذربایجان بر مطالبات آذربایجانی‌های ایران در نامه‌ای که آذربایجانی‌ها به خاتمی رئیس جمهوری (وقت) ایران نوشته بودند، به وضوح قابل مشاهده است. در بهار ۱۹۹۸ گروهی بالغ بر ۶۰ نفر از روشنفکران آذربایجانی از خاتمی خواستند که حقوق مدنی مردم به خصوص حقوق فرهنگی و زبانی را افزایش دهد. آنها در این نامه اظهار داشته بودند که زبان آنها دقیقاً همان زبانی است که در جمهوری آذربایجان رایج است و بر خلاف ایران در آنجا آثار زیادی به این زبان منتشر می‌شود. نویسندگان نامه در تقاضا برای استفاده از زبان آذربایجانی در رسانه‌های محلی ایران، گفته بودند که زبان آنها در برنامه‌های پخش شده از یک رسانه خارجی (باکو) بسیار بهتر و درست‌تر از برنامه‌های پخش شده از رسانه‌های ایران، به کار گرفته می‌شود.» یکی از مهمترین پدیده‌هایی که بر هویت جمعی آذربایجانی‌های ایران تاثیر گذاشت، تماشای برنامه‌های تلویزیونی ترکیه [و آذربایجان از طریق ماهواره] از سوی اکثریت مردم از آغاز سال ۱۹۹۲ به این سوی بود.

آذربایجانی‌های تهران و استانهای آذربایجانی می‌گویند که از سال ۱۹۹۲ به بعد برنامه‌های ترکیه در خانه‌های آذربایجانی به طور منظم تماشا می‌شده است. برنامه‌های تلویزیونی ترکیه حتی از برنامه‌های پخش شده از باکو و شبکه‌های انگلیسی زبان بیشتر تماشاگر داشت. بیشتر افرادی که مصاحبه شده‌اند اظهار کرده‌اند که این مساله تاثیر عمیقی بر هویت آنها به عنوان یک آذربایجانی و ترک داشت. بسیاری از مصاحبه‌شوندگان خاطر نشان کرده‌اند که برای اولین بار دیده‌اند که یک ترک، درست بر عکس آن چیزی که در رسانه‌های ایران می‌توان دید، به طور مثبت، مثلاً تحصیل کرده، موفق و ثروتمند تصویر شده است. در رسانه‌های ایران ترک اغلب به عنوان مستخدم و یا یک دهاتی بی‌فرهنگ و... به تصویر کشیده می‌شد.^۱

شافر در رابطه با فعالیتهای سیاسی آذربایجانیان برای مطالبات حقوق زبانی و فرهنگی ادامه می‌دهد. «یکی از حوادث مهم مربوط به روند فعالیتهای سیاسی آذربایجان در بهار ۱۹۹۶ و در جریان انتخابات مجلس رخ داد. دکتر محمود علی چهرگانی در تبریز اعلامیه‌ای منتشر نمود، که در آن آشکارا گسترش استفاده از زبان آذربایجانی در آذربایجان شرقی را خواستار شده و اعلام کرده بود که تمام تلاشهای خود را جهت توسعه آذربایجان متمرکز خواهد نمود. یکی از اهداف مذکور در بیانیه چنین است:

«برای انجام اقدامات مستمر برای احیای فرهنگ ملتها در جمهوری اسلامی، بویژه احیاء و تقویت زبان، ادبیات و رسوم بومی (ترکی آذربایجانی) این اعلامیه بی نهایت مهم است، زیرا چهرگانی تقویت زبان ترکی - آذربایجانی را به عنوان بخشی از فرهنگ ملی - اسلامی می‌داند. در واقع در بیانیه چهرگانی مواردی دیده می‌شد که در نظام جمهوری اسلامی غیر معمول و تعجب‌آور بودند. در صفحه اول اعلامیه که در بین مردم پخش شد، چهرگانی از رای دهندگان به عنوان آذربایجانی نام برده بود و آنان را فرزندان شجاع و وطن پرست محمد خیابانی و ستارخان خطاب کرده بود. او همچنین زیر عکس خود جمله‌ای با این مضمون نوشته بود:

«حیدر بابا مرد اوغوللار دوغ گینان»

(حیدر بابا مردان باشرف پرورش بده)

علاوه بر چهرگانی دیگر آذربایجانیان نیز احساس کردند که حکومت نسبت به رفاه و رونق تبریز و آذربایجان بی‌توجه است. آنها نارضایتی خود را از عدم توسعه آذربایجان و نیاز به منابع و امکانات بیشتر را آشکارا اظهار می‌کردند. دانشجویان آذربایجانی در نامه‌ای که در سال ۱۹۹۴ به رهبر ایران نوشته بودند، کاهش توسعه در آذربایجان را قویاً اعلام نموده و از نمایندگان مجلس خواسته بودند که تمامی تلاش خود را برای ایجاد توسعه منابع در آذربایجان به کار گیرند. آذربایجانیان مقیم تهران نیز نسبت به وضعیت اسفناک اقتصادی خود اعتراض نمودند، در آوریل ۱۹۹۵ در یکی از حومه‌های تهران به نام «اسلام

شهره که اکثر ساکنین آن را آذربایجانیان تشکیل می‌دهند، تظاهرات خشونت آمیزی بر علیه رژیم رخ داد. خواسته‌های تظاهرات کنندگان عمدتاً اقتصادی بود، اما این واقعیت که واکنش آذربایجانیها شدید بود نشان داد که آنها حکومت را مساوات طلب نمی‌دانستند.^۱ البته بر این مطالب اشاره شده شافر لازم است اضافه شود، که فعالیتهای فرهنگی آذربایجانیان بر این موارد محدود نبوده، بلکه دامنه این فعالیتهای فرهنگی گسترده تر از اشارات خانم شافر می باشد. از جمله فعالیتهای فرهنگی دانشجویان ترک در اکثر قریب به اتفاق دانشگاههای کشور است. در بیشتر این دانشگاهها نشریات دانشجویی توسط دانشجویان به دو زبان ترکی- فارسی منتشر می شوند و ضمناً می توان به مراسم خودجوش و مردمی عظیم و بسیار گسترده آذربایجانیان در سالگرد تولد بابک در قلعه بابک که به طور سالانه در تیر ماه برگزار می‌شود، اشاره کرد.

از این چنین مراسم‌های سالانه می توان به بزرگداشت یاد و خاطره ستارخان، همچنین روز جهانی زبان مادری و... به وسیله فعالین فرهنگی آذربایجانیان اشاره کرد که همه اینها از حس هویت‌خواهی و گسترش مطالبات حقوق فرهنگی و زبانی آنها حکایت می‌کند. البته برگزاری تمامی این مراسم‌های اشاره شده با ممانعت و مانع تراشیهای مسئولین جمهوری اسلامی ایران مواجه می‌شوند. این امر حاکی از نگرانی مسئولین جمهوری اسلامی از گسترش ایده هویت‌طلبی و حق‌طلبی ترکان ایران دارد. این مانع‌تراشی‌ها با توجه به وضعیت منطقه ای جمهوری اسلامی هم مرز با افغانستان و عراق فدرال که تمام اقوام در آنها زیر چتر حمایتی قانون اساسی آن مملکتها قرار دارد و از حقوق فرهنگی زبانی مساوات گونه برخوردار هستند؛ ناموجه و غیر منطقی جلوه می‌نماید.

فصل یازدهم

بحث و پیشنهادات

هرمیداس باوند کشورهای چند قومی را به کشورهای کثیرالمله برابر و کشورهای کثیرالمله نابرابر تقسیم می‌کند. در کشورهای کثیرالمله نابرابر، معمولاً سروری و سلطه سیاسی و فرهنگی - زبانی قومی خاص بر دیگر اقوام سبب بروز مسائل و مشکلات بالقوه داخلی شده است. قانون اساسی جمهوری اسلامی با توجه به اصول مندرجه آن نه بر اساس شکل و متناسب با جوامع چند قومی تکثرگرا و یا غیر متمرکز و فدراتیو است، بلکه - هرچند قانون اساسی جمهوری اسلامی بر اساس اصل ۱۹ هرگونه برتری طلبی و سلطه گری مادی و معنوی را به هر شکل ممکن مردود می‌شمارد - تمرکزگرا است؛ چرا که در عمل دولتمردان نظام جمهوری اسلامی به عمد یا سهواً در پی عملی کردن این اصل مرفعی بر نیامده‌اند. این قانون با توجه به ارزش و جایگاهی که به خط و زبان فارسی قائل شده و عدم توجه و الزام لازم و کافی دولتها به رعایت حقوق زبانی اقوام غیر فارسی، عملاً قومهای دیگر غیر فارسی را حداقل در زمینه فرهنگی مستعمره زبان فارسی قرار داده است. و این امر منجر به فرهنگ و زبان زدائی زبان ترکی آذربایجانی از ترکها در سطح وسیع می‌شود. در پی این سیاستهای نامتوازن در رابطه با زبان فارسی و دیگر زبانهای رایج اقوام

غیرفارس ایران؛ برخورد زبانها در جامعه ایرانی، از جمله برخورد دو زبان ترکی و فارسی در تهران و یا در دیگر نقاط ایران را در وضعیت نامتوازن قرار داده است. با توجه به موقعیت جغرافیایی خاص ترکان در ایران و متغیر جمعیت بالای ترکها در تهران و با در نظر گرفتن نظرات جایلرز (۱۹۷۷) دربارهٔ حیatemندی زبان قومی که مؤلفه های آن را عبارت از سه متغیر زیر می‌داند:

۱- متغیر جمعیتی: که آیا توزیع جمعیتی گروه مورد بحث آن قدر است که تداوم قوم را سبب شود؟

۲- متغیر پشتیبانی و نهادی: که آیا افراد متعلق به گروه یا قوم خاص به صورت رسمی یا غیر رسمی به نحو چشمگیر در نهادهای محلی و منطقه‌ای نفوذ و حضور دارند یا نه؟

۳- متغیر موقعیت: آیا زبان محاوره یک گروه خاصی اهمیت بین‌المللی دارد یا نه؟
با در نظر گرفتن سه عامل مهم مرتبط :

۱- جایگاه زبان اقوام در قانون اساسی ۲- موقعیت جغرافیایی و جمعیتی ترکان در ایران و تهران ۳- نظرات جامعه‌شناسی حیatemندی زبان قومی؛ نتیجه می‌گیریم که عامل اول (جایگاه زبان مورد بحث در قانون اساسی) زبان مورد بحث را تا حد توان در محدودیت و تنگنا قرار داده است و عامل دوم (کثرت ترکان در ایران و تهران) زمینه را برای ادامهٔ حیatemندی زبان مورد بحث فراهم ساخته و عامل سوم نیز (نظرات جایلرز) یا در واقع (نظریه حیatemندی زبان) زمینه را برای زنده بودن زبان ترکی فراهم می‌بیند. در نتیجه سیاستهای زبانی منتج از سیاستهای زبانی همانند ساز و یا سیاستهای زبانی جوامع متکثر که حامی نابرابری هستند با توجه به نتایج جامعه آماری با شکست مواجه ساخته است.

در رابطه با پیشنهادات تحقیق به روشنفکران گفتنی است که هر کجا تعریفی از هویت جمعی، ملی، قومی یا تعریفی از فرهنگ، ملت، جامعه، قوم ... آمده است برای آن تعریفها. از دو عنصر کلیدی دین و زبان هم استفاده شده است. از این دو مفهوم دین و زبان؛ اهمیت زبان به اندازه‌ای است که از زبان گاهی به عنوان رکن اساسی فرهنگ

(گودرزی، ۱۳۸۴) یا آئینه فرهنگ (هری هویچر، ۱۹۵۴) یاد شده و حتی ادوارد ساپیر زبان را قالب دهنده فراگردهای فرهنگی دانسته است. (بیل بیتس، فردپلاگ، ۱۳۸۲) پس آموخته‌های علمی، اخلاق، تجارب دیگر جوامع و بیشتر و مهم‌تر از همه واقعیات جامعه ایرانی حکم می‌کند که برای رسیدن به امیال و آرزوهای وهمی، ذهنیت و روح جمعیت کشور ایران بر اساس معیارهای جوامع تک قومیتی ساخته و پرداخته نگردد. تا بعداً این ذهنیت‌ها و روحهای تخریب شده بنا به خواسته‌ها و آرزوهای تخیلی و غیر منطبق با واقعیات از نو ساخته شوند. چرا که اگر روند جامعه‌پذیری منطبق با واقعیات و مهم‌تر از آن منطبق با نیازها و مقتضیات زمان نباشد افراد آن جامعه نه فقط شهروند بلکه رعیت مورد انتظار هم نخواهند بود. چرا که اگر روح و ذهن این افراد تخریب نشده باشد، که این عمل غیر اخلاقی انجام می‌پذیرد؛ حتماً می‌توان این ادعا را داشت که به نیازهای معنوی و فرهنگی و زبانی این افراد توجه نمی‌شود و که نهایتاً این بی‌توجهی موجب انواع ناهنجاریهای شخصیتی، اجتماعی و فرهنگی می‌شود.

با توجه به نتایج نظری و عملی تحقیق گفتنی است با وجود اعمال محدودیت‌های فراوان در مورد زبان ترکی و زبان دیگر اقوام ایرانی و اختصاص جایگاه ویژه به زبان فارسی در قانون اساسی که این زبانها را در موقعیت نامتوازن و نابرابر قرار داده است؛ طیفی از خانواده‌های ترک تهران که فرزندان آنها در تهران متولد می‌شوند. برای اینکه نیازهای فرزندان خود را با ساختارهای حاکم تطبیق دهند، جبراً در مرحله اول کودکان خود را آگاهانه یا ناآگاهانه، بیشتر با زبان فارسی آشنا می‌سازند. ولی فرزندان آنها بعداً در طی سالهای بعدی رشد و بلوغ خود ضمن آگاهی یافتن به هویت قومی و تعاملات اجتماعی با دیگر اقوام ترک و ارتباط این نسل از ترکها، با ترکهای مهاجر نسل اول که رقم جمعیتی قابل ملاحظه در تهران را تشکیل می‌دهند (مهاجرت ترکها به تهران بنا به آمارها روند تصاعدی داشته) و با توجه به وابستگی‌ها و عواطف قومی با هم‌زبانان خود، زبان ترکی را می‌آموزند. نظر به یادگیری سهل تر زبان ترکی و اهمیت و جایگاه منطقه‌ای

این زبان در مقایسه با زبان فارسی، ترکان تهرانی در این امر موفقیت بیشتری هم کسب می‌کنند. در این رابطه گفتنی است نظر به این که ساختارهای برآمده از متن جامعه ایرانی موقعیت بهتری برای زبان ترکی بوجود آورده ولی از طرف دیگر، ساختار سیاسی جامعه ایران با توجه به سیستم تمرکزگرایی شدید آن، زبان ترکی را در محدودیت قرار داده، در مقایسه این دو ساختار گفته شده، چون اولی برآمده از متن جامعه (طبیعی) و دومی برآمده از حاکمیت (تصنعی) است این ساختار طبیعی تا حد زیادی اثرات ساختار مصنوعی را خنثی می‌کند.

در نظریه‌گریم سیاست زبانی فعلی ایران و عدم تناسب این سیاست زبانی با ساختار طبیعی جامعه که در چهار چوب حاکمیت بخشی نگر است و تمامی اقوام و افراد این جامعه نمی‌توانند زیر چتر حمایتی این قانون باشند؛ این وضعیت به دنبال خود با توجه به تجارب جوامع و ملل دیگر در این زمینه احتمالاً در آینده وفاق ملی را به چالش بکشد. اما در رابطه با پیشنهادات تحقیق به دولتمردان، رمضان زاده در بحث راجع به رویکردهای دولتها در قبال مسائل قومی و زبانی می‌گوید: برای حل بحرانهای قومی، استراتژی‌های مختلفی مطرح است، چه از طرف دولتها و چه از طرف گروهها. به طور خلاصه باید گفت که دولتها می‌توانند استراتژیهای کلی زیر را داشته باشند که هر کدام تقسیماتی دارند:

۱- یکی سیاست مدارا و تحمل و یا قبول همراهی. در این چهارچوب ممکن است که سیاستهای مختلفی مطرح شود؛ فدرالیسم، کنفدرالیسم، اتحادیه قومیتها یا اینکه نحوه توزیع منابع و قدرت را تغییر بدهند. یعنی یک دولت ممکن است چنین استراتژی را در نظر بگیرد. (مثل اریتره)

۲- دیگری اینکه روابط از نوع سلطه‌گرایانه باشد. و در نوع خود دارای درجه‌هایی از رفتار سلطه‌گرایانه است. گاهی می‌تواند فقط ادغام فرهنگی باشد؛ یعنی از نظر فرهنگی، فرهنگ یک قومیت از بین می‌رود. و گاه می‌تواند سیاست جذب به کار رود؛ یعنی سعی

می‌کند با سیاستهای جذبی، احساس قومیت و زبان را از افراد آن قومیت بگیرد دیگری سیاست جابجائی است. به نظر رمضانزاده در نهایت آنچه که می‌شود پیشنهاد کرد در واقع نوعی مهندسی اجتماعی (سیاسی) به سه گونه می‌تواند خود را نشان بدهد. تغییر در نحوه انتخابات؛ معمولا در جوامع چند قومی اگر انتخابات بر مبنای اکثریت باشد، قومیت‌هایی که در اقلیت هستند، محروم می‌مانند و این تنش‌زا می‌شود. شکل دوم سیاستهای توزیعی مجدد است، مثل سیاست مناطق محروم که ما ایجاد کرده‌ایم. دیگر اینکه در مقوله‌های زمینی و سرزمینی تغییر بدهیم؛ یعنی بپذیریم که به یک قومیتی خودمختاری داده شود که در بعضی جاها هم صورت گرفته است. مثل خیلی از کشورهایی که با سیستم فدرالیسم اداره می‌شوند، مانند هندوستان، مالزی!

قانون اساسی میثاق ملی ما و مبنای سیاستهای کلان و خرد در زمینه قانون گذاری است. قانون اساسی مبنای سیاستهای اجرایی کشور را تشکیل می‌دهد؛ در نظر بگیریم در کشوری مثل عراق یا افغانستان که هر دو در همسایگی ما هستند و از لحاظ بافت جمعیتی همانند کشور ما چند قومی هستند، در قانون اساسی آنها اشارات صریح به حقوق زبانی و فرهنگی اقوام ساکن در آنها اشاره شده است. و آشکارا قانون اساسی آنها حاکمیت این ممالک را ملزم و مکلف به تدریس زبان اقوام آن ممالک در مدارس خودشان کرده اند. صدا و سیمای دولتی آنها هم همین طور بسته به ترکیب جمعیتی آنها موظف و مکلف به پخش برنامه های تلویزیونی و رادیویی به زبان آنها در سطح منطقه ای و ملی هستند. پس منطقی و موجه به نظر نمی‌رسد که در این میان دولت ما به حقوق زبانی و فرهنگی اقوام یا ملت‌های خود بی توجه باشد.

پس علمی‌تر و منطقی‌تر است که اصول قانون اساسی کشور ما هم در زمینه‌های زبانی، آموزشی، فرهنگی و... تناسبها و سنخیت‌های لازم را در رابطه با جمعیت و زبان‌های

رایج جامعه دارا باشد. چرا که جامعه از این لحاظ نه تنها هزینه‌هایی را از لحاظ ملی و بین‌المللی متحمل می‌شود و عایداتی در همانندسازی بدست نمی‌آورد، بلکه احتمالاً در آینده ناظر و شاهد شکافهای قومی خطرناک و حتی بحرانهای قومی هم باشیم.

نظر به اینکه قانون اساسی راهکارهای لازم برای تحقق خواسته‌های مشروع ملت بر اساس راهکارهایی پیش‌بینی و تدارک دیده است. اگر مسئولین از این راهکارهای قانونی به خواسته‌ها، حقوق اولیه، حقوق مشروع و حقوق اساسی و یا در واقع به همان حقوقی که لازمه کرامت و انسانیت هر انسان، منوط به احقاق آن حقوق است توجه کرده و آن حقوق را تحقق نمایند؛ چه بسا که بسیاری از مسائل و مشکلات اقوام ایران و در پرتو آن مسائل و مشکلات جامعه ایرانی حل شود... انشاءالله

منابع و مأخذ :

- ۱- آبراهامیان، یرواند، ۱۳۷۷، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی- تهران، نشر نی، چاپ اول.
- ۲- اسکیدمور، ویلیام، ۱۳۷۳، تفکر نظری در جامعه‌شناسی، ترجمه علی محمد حاضر و دیگران - تهران، نشر سفید.
- ۳- بلعمی، ابوعلی، (۱۳۴۱)، تکلمه و ترجمه تاریخ طبری، به تصحیح محمدتقی ملک‌الشعرا بهار، انتشارات اداره کل وزارت فرهنگ، چاپخانه دانشگاه تهران.
- ۴- بیتس، دانیل و فرد پلنگ، ۱۳۸۲، انسان شناسی فرهنگی، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی، چاپ ۲.
- ۵- تاریخ سال دوم دوره راهنمایی، ۱۳۸۲، دفتر برنامه‌ریزی و تالیف کتابهای درسی.
- ۶- ترادگیل، پیتر، ۱۳۷۶، زبان شناسی اجتماعی- درآمدی بر زبان و جامعه، ترجمه محمد طباطبائی، نشر آگه.
- ۷- توسلی، غلامعباس، ۱۳۷۴، نظریه‌های جامعه‌شناسی، انتشارات سمت.
- ۸- جامی، ۱۳۸۱، گذشته چراغ راه آینده است، انتشارات ققنوس چاپ هفتم پژوهش از جامی.
- ۹- چلبی، مسعود، هویت‌های قومی و روابط آن با هویت ملی در ایران، تهران، دفتر امور اجتماعی وزارت کشور ۱۳۷۸، (جلد اول).
- ۱۰- خوبروی پاک، محمدرضا، ۱۳۸۰، اقلیت‌ها، نشر و پژوهش شیرازه.
- ۱۱- دایره المعارف فارسی، سال ۱۳۴۵، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، جلد اول، انتشارات فرانکلین.
- ۱۲- دلاور، علی، ۱۳۷۴، مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی، انتشارات رشد.
- ۱۳- راشدی، حسن، ۱۳۸۲، گذشته و موقعیت زبان ترکی در ایران، ناشر مولف، اندیشه ایران.
- ۱۴- روحانی، پیروش، ۱۳۸۲، بررسی جامعه‌شناختی روابط گروه قومی در شهرستان تالش با تاکید بر نقش گروههای قومی تالش بر وفاق فرهنگی اجتماعی از انقلاب اسلامی تا سال ۱۳۸۲، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته جامعه‌شناسی، دانشکده علوم انسانی دانشگاه علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی تهران.

۱۵- ریتز، جورج، ۱۳۷۴، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی، چاپ اول.

۱۶- زنجانی، حبیب الله، ۱۳۷۶، تحلیل جمعیت‌شناسی، انتشارات سمت.

۱۷- ساروخانی باقر، ۱۳۸۱، روشهای تحقیق در علوم اجتماعی، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۱۸- سلیم، غلامرضا، ۱۳۷۶، مبانی تاریخی اجتماعی ایران، انتشارات متون درسی دانشگاه پیام نور، ج ۳.

۱۹- شایان، مهرعلی، ۱۳۷۷، دایره المعارف تطبیقی علوم اجتماعی، انتشارات کیهان.

۲۰- عبدالمی، محمد، (۱۳۷۹)، بینش‌های جامعه‌شناسی، جزوه کارشناسی ارشد دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی تهران.

۲۱- عسکریان، مصطفی، ۱۳۷۱، جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، انتشارات ترش، چاپ ۲.

۲۲- فاوست، لوئیس، ۱۳۷۳، ایران و جنگ سرد، بحران آذربایجان (۲۵-۱۳۷۴)، ترجمه کاوه بیات، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

۲۳- کاتوزیان، محمدعلی، ۱۳۷۴، ۱۴ مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد، تهران، نشر مرکز.

۲۴- کازنو، ژان، ۱۳۷۷، جامعه‌شناسی وسایل ارتباط جمعی، ترجمه باقر ساروخانی، منوچهر محسنی، نشر اطلاعات.

۲۵- کریمی، یوسف، ۱۳۷۰، روانشناسی اجتماعی، انتشارات متون درسی دانشگاه پیام نور.

۲۶- کمالی، ایرج، جزوه درسی روش تحقیق (۲)، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن.

۲۷- گودرزی، حسین، درآمدی بر جامعه‌شناسی هویت در ایران، ۱۳۸۴، انتشارات تمدن ایرانی.

۲۸- گبی، روشه، ۱۳۶۶، تغییرات اجتماعی، ترجمه دکتر منصور وثوق، نشر نی.

۲۹- مارتین، بالمر و جالسلوموز، ۱۳۸۱، مطالعات قومی و نژادی، ترجمه پرویز دلیرپور و سیدمحمد سروریان، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۳۰- محمدزاده، حسین، بررسی عوامل سیاسی، فرهنگی، اجتماعی در شکاف قومی و فعال شدن آن در میان اکراد ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۰.

- ۳۱- محی الدین، مهدی، ۱۳۵۲، بررسی ترک زبان بودن والدین بر چگونگی موفقیت تحصیلی فرزندان، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته علوم تربیتی، دانشگاه تربیت مدرس تهران.
- ۳۲- مدرسی، یحیی، ۱۳۶۸، درآمدی به جامعه‌شناسی زبان، انتشارات امیر کبیر.
- ۳۳- مدرسی، یحیی، مباحث جزوه درسی زبان و اقوام ایرانی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران.
- ۳۴- منصور فر، کریم، ۱۳۷۴، روشهای آماری، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۳۵- نادر پور، علی، ۱۳۷۹، علل سیاسی اجتماعی ظهور رضا خان، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- ۳۶- نرسیسانس، امیلیا ۱۳۸۳، مباحثی در دو زبانگی از دیدگاه علوم اجتماعی، نشر معاونت پژوهشی مردم‌شناسی.
- ۳۷- هیئت، جواد، ۱۳۷۸، سیری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی، نشر نو.

منابع انگلیسی

- 1- Shaffer, Brenda, 2002, Borders and Brethern Iran and challenge of Azarbaijani Identity, the MIT press Cambridge Massachusetts, Landon, England.
- 2-Bogazici university, the analiz of the investihations, Sonel, Bosnali, Stuoly the sociolinguistic situation of the Turkish Azeri in its contact with the official language (persina).
- 3- Shaffer; Branda the Formation of Azerbaijani Collective Identity in Iran Nationalities Papers, Vol. 28; NO. 3; 2000

منابع و مآخذ نشریات ادواری سراسری و منطقه‌ای فارسی و ترکی - فارسی

- ۱- نامه انجمن جامعه‌شناسی ایران، مجله، دینامیسم و مکانیسم هویت جمعی در ایران، محمد عبدالحی.
- ۲- رشد، مجله، آموزش و علوم اجتماعی، هویت قومی و وفاق ملی، حسین دهقان، شماره ۲۲ - ۲۱، سال ۱۳۸۱، ص ۳۶.

- ۳ - مجله، زبانشناسی، یحیی مدرسی، سیاست زبانی ۱۳۷۵ ص ۴.
- ۴ - مطالعات راهبردی، مجله، رمضان زاده عبدالله، پیش شماره ۱۳۷۷، ص ۲۱۹.
- ۵ - کیملیک، مجله، هویت گروهی و شخصی، نوشته توماس، استاد دانشگاه شیکاگو، ترجمه الهام محمدی شماره ۸، سال ۴، ص ۵، ۱۳۸۳.
- ۶ - مطالعات راهبردی، مجله، روند بحران قومی در ایران، رمضان زاده عبد...، پیش شماره ۷۷، ص ۲۲۲.
- ۷ - مطالعات راهبردی، مجله، سیاست قومی در نظام بین الملل، هرمیداس باوند، پیش شماره سال ۱۳۷۷، ص ۲۰۸.
- ۸ - مطالعات راهبردی، مجله، سیاست قومی، مارتین مارجر، مترجم اصغر افتخاری، ص ۱۵۶.
- ۹ - یگانگی ایرانیان و زبان فارسی، مجله آینده، افشار به نقل از مجله وارلیق شماره ۷.
- ۱۰ - یغما، مجله، طهران، ۱۳۴۰، شماره ۷، به نقل از مجله وارلیق، شماره ۳-۱۳۰.
- ۱۱ - شمس تبریز، هفته نامه، علی رضا صراف، شماره ۱۶۹ مورخه ۷۹/۲/۱۳، ص ۲۸.
- ۱۲ - نوید آذربایجان ۲۲ دی - ۷۸ شماره ۶۸، ص ۴.
- ۱۳ - نوید آذربایجان مورخه ۸۰/۴/۲، ص ۶.
- ۱۴ - یادگار، مجله، آشتیانی، سال ۲ شماره ۶۰۳، تاریخ ۱۳۲۴.
- ۱۵ - اطلاعات، روزنامه، ۱۳۲۴/۷/۳.
- ۱۶ - یادگار، مجله، به نقل از نوید آذربایجان ۷۸/۱۲/۴، ص ۴ شماره ۸۳.
- ۱۷ - نوید آذربایجان، هفته نامه ۸۱/۱۲/۲۴.
- ۱۸ - ایران و جنگ سرد نوشته فاولست ترجمه کاوه به نقل از نوید آذربایجان، مورخه ۸۰/۷/۲۴، ص ۷.
- ۱۹ - در خدمت و خیانت روشنفکران به نقل از مجله وارلیق بهار سال ۶۸ شماره ۷۲ ص ۹-۲۷.
- ۲۰ - سخنرانی مدیر مسئول وارلیق، جواد هیئت، در سمینار زبان مادری دانشگاه علم و صنعت تهران مورخه ۸۳/۱۲/۱۸ ساعت ۵ بعد از ظهر.
- ۲۱ - نوید آذربایجان، هفته نامه، تاریخ ۸۱/۱۲/۲۴، ص ۱۹.
- ۲۲ - نوید آذربایجان، هفته نامه، ۷۹/۱۲/۲۳، شماره ۱۳۹ و ۱۳۳، مهران تبریزی و ایلغار مرندلی.

- ۲۳- نوید آذربایجان، هفته نامه، شماره ۱۲۷، ص ۸
- ۲۴- شمس تبریز، هفته نامه، شماره ۳۲، مورخه ۷۸/۱۲/۱۲
- ۲۵- روزنامه رسمی مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، سال آخر، دوره ششم.
- ۲۶- شمس تبریز، هفته نامه، شماره ۵۰، تاریخ ۷۸/۸/۳۰
- ۲۷- روزنامه رسمی مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی ۱۱ مهر سال ۱۳۷۴ و قانون مصوب ۷۵/۱۸/۲ مجلس شورای اسلامی.
- ۲۸- امید زنجان، هفته نامه، شماره ۲۸۵ / ۲۸۵/۵/۲۰۱۳۷۸
- ۲۹- نوید آذربایجان، هفته نامه، شماره ۳۴۰ تاریخ ۸۳/۲/۱۲
- ۳۰- دیلماج، ماهنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، علیرضا صراف، شماره ۶ سال ۱۳۸۳، ص ۶.
- ۳۱- نامه علوم اجتماعی، مجله، بررسی دو زبانی در شهر تهران، نرسیسیانس، سال ۱۳۷۵، صص ۵۸-۷۵.
- ۳۲- مطالعات ملی، مجله، پائیز ۱۳۸۰: ص ۱۴، علی یوسفی.
- ۳۳- پیام یونسکو، مجله شماره ۲۵۹ به نقل از هفته نامه نوید آذربایجان شماره ۱۹۷، ۸۰/۸/۲۲، ص ۳.
- ۳۴- ایران تایمز، مورخ ۱۳۸۰/۱۲/۲۴ به نقل از مجله وارلیق، فصل نامه، زمستان ۱۳۸۰، مسئله ملی ایران، گذشته و حال، یونس پارسا بناب
- ۳۵- مطالعات راهبردی، مجله، رسانه و آموزش پنهان، بهار و تابستان ۱۳۷۹
- ۳۶- نوید آذربایجان، هفته نامه، اسفند ماه، ۱۳۸۳
- ۳۷- وارلیق، مجله - فصلنامه فرهنگی، بهار ۱۳۸۳، زبان آذری و تحریفات تاریخی کسروی، حسن راشدی.
- ۳۸- وارلیق، مجله - فصلنامه فرهنگی، تابستان ۱۳۸۳، آشنایی با دیوان الغات الترك، دکتر حسین محمدزاده صدیق.
- ۳۹- فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۹، بهار ۱۳۸۳، عطا آینی، مقدمات خلع قاجاریه و تاجگذاری رضاخان.
- ۴۰- روزنامه اعتماد، ۱۳۸۳/۳/۱۶، خسرو معتضد، ص ۱۶.

ضمیمه ۱: پرسشنامه تحقیق

این پرسشنامه مربوط به پایان نامه تحصیلی یکی از دانشجویان دوره فوق لیسانس است و ارتباط نزدیکی با مسائل زبانی ترک تهرانی دارد که فقط از طریق درس و کتاب نمی‌توان آن را یاد گرفت به این خاطر همکاری شما کمک زیادی به ما می‌کند تا درس‌هایی را که خوانده‌ایم بهتر یاد بگیریم پرسشنامه‌های ما بدون نام و نشانی از شما خواهد بود دقت شما در بیان پاسخ کمک بزرگی به ما در راه شناخت واقعی مسائل خواهد کرد. قبلاً از همکاری شما تشکر می‌کنیم.

۱-جنسیت: زن ☐ مرد ☐

۲- سن:

کمتر از ۳۰ ساله ☐ ۳۱ تا ۴۰ ساله ☐ ۴۱ تا ۵۰ ساله ☐ ۵۱ تا ۶۰ ساله ☐ بالاتر از ۶۰ ساله ☐

۳- میزان تحصیلات:

بی سواد ☐ پنجم ابتدای ☐ سیکل ☐ دیپلم ☐ فوق دیپلم ☐ لیسانس به بالاتر ☐

۴- شغل:

خانه دار ☐ دولتی ☐ شرکت خصوصی ☐ آزاد ☐

۵- پدر شما متولد کدام شهر است؟

۶- مادر شما متولد کدام شهر است؟

۷- زبان مادری پدر شما به چه زبانی است؟

۸- زبان مادری، مادر شما به چه زبانی است؟

۹- خانواده شما از نسل چندم ساکن تهران شده‌اند؟

جدم مهاجرت کرده‌اند ☐ پدر و مادرم مهاجر بود ☐ خودم مهاجر هستم ☐

۱۰- زبان مادری همسران به چه زبانی است؟

۱۱- خودتان متولد کدام شهر هستید؟

۱۲- همسران متولد کدام شهر است؟

۱۳- آیا شما و همسران تا به حال به کشورهای همسایه از جمله آذربایجان و ترکیه مسافرت کرده‌اید؟

بلی ☐ خیر ☐

۱۴- تا چه حد شما به موسیقی ترکی گوش می‌کنید؟

خیلی زیاد ☐ زیاد ☐ متوسط ☐ کم ☐ خیلی کم ☐

- ۱۵- شما به چه میزان برنامه های رادیویی و تلویزیونی ترکی و ترکیه ای را نگاه می کنید؟
 همیشه ☐ معمولاً ☐ گاهی ☐ به ندرت ☐ هیچ وقت ☐
- ۱۶- شما قدرت صحبت و تکلم زبان فارسی خود را تا چه حدی ارزیابی می کنید؟
 عالی ☐ خوب ☐ متوسط ☐ کم ☐ خیلی کم ☐
- ۱۷- معمولاً شما با همسر خود به چه زبانی صحبت می کنید؟
 ترکی ☐ فارسی ☐ فارسی و ترکی ☐
- ۱۸- در صحبت روزمره با فرزندانان از چه زبانی استفاده می کنید؟
 ترکی ☐ فارسی ☐ فارسی و ترکی ☐
- ۱۹- فرزندانان با شما به چه زبانهایی صحبت می کنند؟
 فارسی ☐ فارسی و ترکی ☐ ترکی ☐
- ۲۰- فرزندان شما در مدرسه با دوستان خود به چه زبانی صحبت می کنند؟
 ترکی ☐ فارسی ☐ فارسی و ترکی ☐
- ۲۱- فرزندان شما در محل اقامت با دوستان خود به چه زبانی صحبت می کنند؟
 ترکی ☐ فارسی ☐ فارسی و ترکی ☐
- ۲۲- میزان معلومات و قدرت فرزندانان را از نظر صحبت و تکلم به زبان ترکی چگونه ارزیابی می کنید؟
 صفر ☐ ضعیف ☐ متوسط ☐ خوب ☐ خیلی خوب ☐
- ۲۳- در صحبت با خردسالان از زبان ترکی چقدر استفاده می کنید؟
 اصلاً استفاده نمی کنم ☐ کم ☐ متوسط ☐ زیاد ☐ همیشه ترکی صحبت می کنم ☐
- ۲۴- تا چه حد شما فرزندان خود را به صحبت کردن و نوشتن به زبان ترکی تشویق می کنید؟
 هیچ وقت ☐ خیلی کم ☐ کم ☐ معمولاً ☐ همیشه ☐
- ۲۵- تا چه حدی اعتقاد دارید که زبان ترکی نقشی در همبستگی روابط خانوادگی شما داشته باشد؟
 اصلاً مهم نمی دانم ☐ کم ☐ متوسط ☐ زیاد ☐ خیلی مهم می دانم ☐
- ۲۶- تا چه حدی دانستن زبان ترکی را برای خود مهم می دانید؟
 خیلی مهم می دانم ☐ زیاد ☐ متوسط ☐ کم ☐ اصلاً مهم نمی دانم ☐

۲۷- تا چه حدی شما کتاب، مجله و روزنامه به زبان ترکی می‌خوانید؟ چه نوشته‌ای؟

هیچ وقت ☐ به ندرت ☐ متوسط ☐ زیاد ☐ همیشه ☐

۲۸- تا چه حدی از زبان ترکی به هنگام صحبت با خویشاوندان استفاده می‌کنید؟

هیچ وقت ☐ به ندرت ☐ متوسط ☐ زیاد ☐ همیشه ☐

۲۹- تا چه حدی از زبان ترکی به هنگام صحبت با دوستان ترک زبان استفاده می‌کنید؟

همیشه ☐ معمولاً ☐ گاهی ☐ به ندرت ☐ هیچ وقت ☐

۳۰- تا چه حدی در محل کار با همکاران ترک زبان از زبان ترکی استفاده می‌کنید؟

هیچ وقت ☐ به ندرت ☐ متوسط ☐ زیاد ☐ همیشه ☐

۳۱- تا چه حدی از زبان ترکی در مواقع خرید استفاده می‌کنید؟

همیشه ☐ معمولاً ☐ گاهی ☐ به ندرت ☐ هیچ وقت ☐

۳۲- تا چه حدی از زبان ترکی در مسجد و دعا استفاده می‌کنید؟

هیچ وقت ☐ به ندرت ☐ متوسط ☐ زیاد ☐ همیشه ☐

۳۳- تا چه حد از زبان ترکی در صحبت کردن با همسایه ترک خود استفاده می‌کنید؟

همیشه ☐ معمولاً ☐ گاهی ☐ به ندرت ☐ هیچ وقت ☐

۳۴- فکر می‌کنید در تهران میزان قدرت تکلم شما به زبان ترکی چه اندازه ضعیف شده است؟

به هیچ اندازه ☐ بسیار کم ☐ کم ☐ زیاد ☐ خیلی زیاد ☐

۳۵- تا چه حدی از زبان ترکی برای شمارش پول استفاده می‌کنید؟

هیچ وقت ☐ به ندرت ☐ متوسط ☐ زیاد ☐ همیشه ☐

۳۶- تا چه حدی از زبان ترکی برای نامه نویسی به خویشان و دوستان استفاده می‌کنید؟

همیشه ☐ معمولاً ☐ گاهی ☐ به ندرت ☐ هیچ وقت ☐

۳۷- متوسط درآمد ماهیانه خانواده شما چقدر است؟

۳۸- لطفاً نظر و پیشنهاد خود را در این باره بنویسید؟

ضمیمه ۲:

اعلامیه جهانی حقوق زبانی

مقدمات

مؤسسات و تشکیلات غیر دولتی امضاء کنندگان «بیانیه جهانی حقوق زبانی» حاضر گردیم آمده از ۶ تا ۹ ژوئن ۱۹۹۶ دربارسلونا؛ با در نظر گرفتن «اعلامیه جهانی حقوق بشر» مورخ ۱۹۴۸ که در مقدمه اش اعتقاد خود را به «برابری حقوق پایه ای بشر کرامت و ارزش افراد انسانی و حقوق برابر مرد و زن» بیان می نماید؛ و نیز در ماده دوم خود اعلام می کند که همه افراد بدون در نظر گرفتن نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، دین، باورهای سیاسی و یا دیگر باورها منشأ ملی و یا اجتماعی مالکیت محل تولد و یا خصوصیات دیگر «دارای همه حقوق و آزادی های ما می باشند».

با در نظر گرفتن عهدنامه بین المللی حقوق سیاسی و مدنی ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ (ماده ۲۷) و «عهدنامه بین المللی حقوق فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی» مصوب همان سال که در مقدمه های خود بیان می نمایند که «آحاد نوع بشر نمی توانند آزاد شمرده شوند مگر آنکه شرایطی فراهم گردد که آنها را قادر به اعمال و بهره برداری از هر نوع حقوق مدنی و سیاسی و حقوق فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی خود نماید؛

با در نظر گرفتن «قطعنامه ۱۳۵-۴۷» ۱۸ دسامبر ۱۹۹۲ مجمع عمومی سازمان ملل متحد که «بیانیه در حقوق افراد متعلق به اقلیتهای ملی اقلیتی دینی و زبانی» را تصویب نمود؛

با در نظر گرفتن اعلامیه ها و توافقنامه های «کنوانسیونهای» مجمع اروپا مانند «کنوانسیون اروپائی برای حفظ حقوق بشر و آزادیهای اساسی» به تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۵۰ (ماده ۱۴)؛ «کنوانسیون شورای وزیران مجمع اروپا» به تاریخ ۲۹ ژوئن ۱۹۹۲ که «مقاله نامه (چارت) اروپائی برای زبانهای منطقه ای و یا اقلیتی» را تصویب نمود؛ «اعلامیه درباره اقلیتهای ملی» تهیه شده توسط نشست سران مجمع اروپا در تاریخ ۱۹ اکتبر ۱۹۹۳؛ و کنوانسیون چهارچوب برای محافظت از اقلیتهای ملی نوامبر ۱۹۹۴؛

با در نظر گرفتن «بیانیه انجمن بین المللی قلم در سانتاگودا کومپوستلا» و بیانیه ۱۵ دسامبر ۱۹۹۳ کمیته حقوق زبانی و ترجمه ای انجمن جهانی قلم در رابطه با پیشنهادی برای برگزاری کنفرانسی جهانی در موضوع حقوق زبانی؛

با در نظر گرفتن این امر که در شهر سیف برزیل اعلامیه ۱۹ اکتبر ۱۹۸۷ دوازدهمین سمینار انجمن بین المللی برای توسعه تفاهم و ارتباط بین فرهنگها به سازمان ملل متحد توصیه نمود که گامهای لازم را برای تصویب و اجرای اعلامیه جهانی حقوق زبانی بردارد؛

با در نظر گرفتن «کنوانسیون ۱۶۹ سازمان جهانی کار» مورخه ۲۶ ژوئن ۱۹۸۹ درباره مردمان بومی و طایفه ای در کشور های مستقل؛

با توجه به «اعلامیه جهانی حقوق جمعی خلقها» -بارسلونا- می ۱۹۹۰ که اعلام نمود همه خلقها در درون چهار چوبهای سیاسی متفاوت از حق افاده و توسعه فرهنگ زبان و قواعد سازمان یابی خویش و در نهایت از حق پذیرش و دارا بودن نهادهای حکومتی ارتباطاتی تحصیلی و سیاسی خود برخوردار میباشند؛

با در نظر گرفتن «بیانیه نهایی پذیرفته شده در همایش عمومی فدراسیون جهانی معلمان زبان مدرن» در شهر پچ (مجارستان) به تاریخ ۱۶ اگوست ۱۹۹۱ که به شناخته شدن رسمی حقوق زبانی به عنوان حقوق پایه ای انسانی توصیه نموده بود، با در نظر گرفتن گزارش کمیسیون شورای اقتصادی واجتماعی سازمان ملل متحد ۲۰ آوریل ۱۹۹۴ درارتباط با طرح اعلامیه درحقوق خلقهای بومی که به حقوق فردی در پرتو حقوق جمعی نظرمی کند، با در نظر گرفتن طرح «بیانیه کمیسیون حقوق بشر آمریکایی درباره مردمان بومی» مصوب نشست ۱۲۷۸ به تاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۵؛ با در نظر گرفتن اینکه اکثریت زبانهای در خطر نابودی متعلق به گروههای مردمانی می باشند که از حق حاکمیت ملی خود برخوردار نیستند و اینکه عوامل اصلی که از توسعه این زبانها ممانعت کرده و به روند جایگزینی زبانی دیگر به جای آنها شتاب می‌بخشد عبارتند از نبود کمکهای خودگردان آنها و سیاست دولتها که ساختارهای سیاسی واداری و زبان خود را بر آنها تحمیل می‌نمایند؛ با در نظر گرفتن اینکه حمله نظامی، استعمار نمودن، اشغال و دیگر نمونه های به انعقاد درآوردن اجتماعی اقتصادی و سیاسی اغلب اوقات شامل تحمیل مستقیم زبان خارجی بوده و یا حداقل تصورات موجود درباره ارزش و منزلت زبانها را خدشه دار نموده و موجب ایجاد آتپنشان رفتارهای زبانی سلسله ای می گردند که وفاداری زبانی متکملین به آنها را از بین می برند؛ با در نظر گرفتن اینکه زبانهای برخی ازخلقهایی که حاکمیت ملی خود را به تازگی بدست آورده‌اند متعاقباً و در نتیجه سیاستی زبان قلبی قدرتهای استعماری و یا امپریالیستی را مقدم می‌شمارند و در روند جانشینی زبانی در می‌غلطند؛ با در نظر گرفتن اینکه جهانی شدن می بایست براساس تلقی ازتنوع زبانی و فرهنگی غالب آمده که بر روندهای یکسان سازی و تجرید حذفی زبانها و فرهنگها بنیاد گذارده شود؛ با در نظر گرفتن این نکته که به منظور تامین همزیستی صلح آمیز بین جمعیتهای زبانی می بایست اصولی عمومی یافت شوند که تشویق و ارتقاء موقعیت و احترام به همه زبانها و کاربرد اجتماعی آنها در محیطهای عمومی و خصوصی را تضمین نمایند؛ با در نظر گرفتن اینکه عوامل گوناگون با ماهیتهای غیر زبانی (عاملهای تاریخی، سیاسی، سرزمینی، جمعیت‌شناسی، اقتصادی، اجتماعی-فرهنگی، اجتماعی-زبانی و عوامل دیگر مربوط به رفتارهای جمعی) مسائلی را ایجاد می‌کنند که منجر به نابودی، به حاشیه رانده شدن و یا انحطاط زبانهای بیشمار می گردند و نیز برای اینکه بتوان راه حل‌های مناسبی برای هر مورد خاصی اعلام نمود حقوق زبانی می بایست بطور همه جانبه بررسی گردند؛ با اعتقاد به اینکه اعلامیه جهانی حقوق زبانی به منظور تصحیح عدم توازن های زبانی درپرتو تضمین احترام وتوسعه کامل همه زبانها و پایه گذاری اصولی برای صلح و برابری عادلانه زبانی درسراسرجهان به عنوان عاملی کلیدی درحفظ روابط اجتماعی موزون موردنیاز میباشد. بدین وسیله اعلام می دارد که :

آغاز موقعیت هر زبان در پرتو ملاحظات که در زیر آمده اند محصول تقارب آن در کنش دامنه وسیعی از عوامل با ماهیتهای سیاسی و قانونی ایدئولوژیک و تاریخی جمعیت شناختی و قلمرو- سرزمینی اقتصادی و اجتماعی فرهنگی زبانشناختی و زبانی -اجتماعی بین زبانی و ذهنی است. در حال حاضر این فاکتورها بدینگونه تعریف می‌شوند :

-تمایل دیرینه اکثریت دولتها به یکسانسازی و کاهش تنوع وتشویق رفتارهایی که برضدچندگانگی فرهنگی

و تکثرزبانی می باشند

- سیر به سوی اقتصاد جهانی و بدنبال آن بازار جهانی اطلاعات، ارتباطات و فرهنگ که باعث مختل گردیدن محیطهای مناسبات مشترک و گونه های تاثیر متقابلی که انسجام درونی جمعیتهای زبانی را تضمین می نمایند، می شود.

- مدل رشد اکونومیستی پیشنهاد شده توسط گروههای اقتصادی ماوراء ملی که خواهان یکی نشان دادن کاهش کنترل های دولتی با پیشرفت و فردیت گرایی رقابتی بوده و باعث ایجاد نابرابریهای جدی و فراینده زبانی فرهنگی اجتماعی و اقتصادی می گردد.

- جمعیتهای زبانی در عصر حاضر از سوی عواملی مانند نداشتن حکومتهای ملی (خودگردان) خود، نفوس محدود و یا جمعیتی که به لحاظ جغرافیائی قسماً و یا کاملاً پراکنده شده است، اقتصادی شکننده، زبانی استانداردیزه نشده و یا مدلی فرهنگی درضدیت با مدل فرهنگی مسلط، در معرض تهدید قرار دارند. این عوامل حیات و گسترش بسیاری از زبانها را عملاً غیر ممکن می سازد مگر آنکه اهداف اساسی زیرین ملحوظ شوند:

از دیدگاه سیاسی هدف؛ طراحی روشی برای سازماندهی تکثر و تنوع زبانی به گونه ای که به مشارکت مؤثر جمعیتهای زبانی در این مدل توسعه جدید اجازه دهد،

از دیدگاه فرهنگی هدف؛ تأمین و ایجاد محیط ارتباطات جهانی سازگار با مشارکت برابر همه خلقها، جمعیتهای زبانی و افراد در روند توسعه.

از دیدگاه اقتصادی هدف؛ تشویق توسعه پایدار برپایه مشارکت همه و براساس احترام به تعادل محیط زیست جوامع و در روابط برابر بین همه زبانها و فرهنگها.

بنا به همه دلایل فوق الذکر این اعلامیه مبداء حرکت خود را «جمعیتهای زبانی» و نه دولتها قرار می دهد و می بایست به این اعلامیه در متن تقویت موسسات بین المللی و به عنوان اعلامیه ای که قادر به تضمین نمودن توسعه برابر و پایدار همه جامعه بشری است. نگرینست به همین دلایل، تشویق ایجاد چهارچوبی سیاسی برای تنوع زبانی مبتنی بر احترام همزیستی هماهنگ و منافع متقابل نیز از اهداف این اعلامیه می باشد.

عنوان مقدماتی: مفاهیم،

ماده ۱: ۱- این بیانیه «جمعیت زبانی» را بدین گونه تعریف می نماید: هر جامعه انسانی که به لحاظ تاریخی در «محیط سرزمینی» معینی فارغ از به رسمیت شناخته شدن و یا نشدن آن سکنی گزیده و خود را به عنوان یک توده با هویت واحد دانسته و زبان مشترکی را به عنوان وسیله ای طبیعی برای ارتباط و همبندی فرهنگی بین اعضای آن توسعه داده است تعبیر «زبان خاص یک سرزمین، (زبان نیا خاکی) به زبان جمعیتی که به شرح فوق در چنین محیطی سکنی گزیده باشد اطلاق می شود.

۲- این اعلامیه مبداء حرکت خود را براین اصل قرار می دهد که حقوق زبانی در عین حال و یکجا هم فردی و هم جمعی می باشند در تعریف دامنه کامل حقوق زبانی این اعلامیه مرجع خود را مورد یک جمعیت زبانی تاریخی در محیط سرزمینی خود قبول می نماید و آنچه از این محیط درک می شود نه تنها گستره

جغرافیایی ای که جمعیت در آنجا زندگی می‌نماید بلکه محیط اجتماعی و عملی ای که برای توسعه و شکوفایی تمام و کمال یک زبان حیاتی است، می‌باشد. تنها بر این اساس امکان دارد که حقوق زبانی گروه‌های ذکر شده در بندهام، این اعلامیه و حقوق افرادی که خارج سرزمین زبانی خویش می‌زنند را برحسب پیوستگی و درجه بندی تعریف نمود.

۳- به منظور کاربرد در این بیانه گروه‌هایی که دارای یکی از موقعیتهای زیر باشند نیز متعلق به یک جمعیت زبانی و ساکن در سرزمین خود شمرده می‌شوند:

الف- هنگامی که آنها از بدنه اصلی جمعیت خود توسط مرزهای اداری و یا سیاسی جدا شده باشند.

ب- هنگامی که در طول تاریخ در منطقه کوچک جغرافیائی محصور شده توسط اعضاء جوامع زبانی دیگر تثبیت شده باشند.

ج- هنگامی که در منطقه جغرافیایی ای که در آن با اعضاء جمعیت‌های زبانی دیگری با سوابق تاریخی مشابه سهیم و شرکتند تثبیت شده باشند.

۴- این بیانه همچنین مردمان عشایری کوچرو در مناطق قشلاق-یلاق خودشان و همچنین مردمان تثبیت شده در نواحی به لحاظ جغرافیایی پراکنده را به عنوان جمعیت‌های زبانی در سرزمین‌های تاریخی خود می‌پذیرد.

۵- این اعلامیه «گروه زبانی» را بدین شکل تعریف می‌نماید: هرگروه از اشخاص دارای زبان واحد که زبان‌شان در محیط سرزمینی جمعیت زبانی دیگری تثبیت شده اما دارای سابقه تاریخی برابری با اشخاص جمعیت مهمانپذیر نبوده نباشد. نمونه های این چنین گروه‌های مهاجرین، پناهندگان، اشخاص دیپورت شده و اعضاء دیاسپورا می باشند.

ماده ۲: ۱- این بیانه اعلام می دارد که هرگاه گروه‌ها و جمعیت‌های زبانی گوناگون در سرزمین واحدی مشترک باشند حقوق مندرجه در این اعلامیه می‌بایست براساس احترام متقابل و به گونه‌ای اعمال شوند که دموکراسی به حداکثر اندازه ممکنه تضمین گردد.

۲- در جستجو برای وصول به تعادل اجتماعی - زبانی رضایت بخش، به عبارت دیگر به منظور ایجاد هماهنگی مناسب بین حقوق مربوط چنین جمعیت‌ها و گروه‌های زبانی و افراد متعلق بدانها عوامل مختلفی علاوه بر سوابق تاریخی مربوط آنها، در سرزمین ها و مطالبات آنها که به روشهای دموکراتیک بیان شده اند می‌باید در نظر گرفته شوند، اینچنین عواملی شامل ماهیت اجباری مهاجرتها که منجر به همزیستی جمعیت‌ها و گروه‌های مختلف می‌شود و همچنین درجه آسیب پذیری فرهنگی اجتماعی - اقتصادی و سیاسی آنها می‌گردد.

ماده ۳: ۱- این اعلامیه حقوق زیر را به عنوان حقوق شخصی غیر قابل سلبی که در هر گونه شرایط امکان برخوردار از آنها وجود دارد قبول می‌نماید:

- حق به رسمیت شناخته شدن شخص به عنوان عضوی از یک جمعیت زبانی
- حق شخص برای استفاده از زبان خود در مکانهای خصوصی و عمومی

- حق شخص برای استفاده از نام خود
 - حق شخص برای ایجاد مناسبات و پیوند با دیگر اعضای جمعیت زبانی مبداء خود
 - حق شخص برای حفظ و گسترش فرهنگ خود
- و همه حقوق دیگر مربوط به زبان که در عهدنامه بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی ۱۶ دسامبر ۱۹۹۶ و «عهدنامه بین‌المللی درباره حقوق اقتصادی اجتماعی و فرهنگی» به همان تاریخ به رسمیت شناخته شده‌اند.
- ۲- این بیانیه اعلام می‌دارد که حقوق جمعی گروه‌های زبانی علاوه بر حقوق فوق‌الذکر که تک تک افراد عضو گروه‌های زبانی از آنها برخوردار می‌باشند، در تطابق با شرایط تشریح شده در بند ۲۲ شامل موارد زیر می‌باشد:
- حق گروه‌های زبانی برای آموخته شدن زبان و فرهنگشان
 - حق گروه‌های زبانی برای دستیابی به خدمات فرهنگی
 - حق گروه‌های زبانی در دریافت توجه و اعطاء نهادهای حکومتی در روابط اجتماعی - اقتصادی تهیه شده به زبان خود.
- ۳- حقوق فوق‌الذکر اشخاص و گروه‌های زبانی به هیچ طریقی نمی‌بایست مانع برقراری مناسبات متقابل بین اینگونه اشخاص و گروه‌های زبانی با جمعیت زبانی مهمانپذیر و یا ادغامشان در آن جمعیت گردد، همچنین این حقوق نباید به محدود نمودن حقوق جمعیت مهمانپذیر و یا اعضاء آن در کاربرد زبان خود جمعیت در سراسر فضای سرزمینی آن زبان منجر شود.
- ماده ۴: ۱- این اعلامیه بیان می‌دارد اشخاصی که به سرزمین جمعیت زبانی دیگری رفته در آنجا ساکن می‌شوند حق دارند و موظف‌اند که نسبت به این جمعیت (مهمانپذیر) رفتاری همگرایانه از خود نشان دهند آنچه از این بیان استنباط می‌شود تلاشی اضافی است از سوی اینگونه اشخاص برای انسبت با اعضاء جمعیت مهمانپذیر؛ به طرزى که در ضمن حفظ خصوصیات فرهنگی اصلی خویش؛ مراجع ارزشها و گونه‌های رفتاری کافی‌ای را با جامعه‌ای که در آن سکنی گزیده‌اند، سهیم شوند این امر آنها را قادر خواهد ساخت که به لحاظ اجتماعی و بدون مواجه شدن با مشکلاتی بیش از آنچه اعضاء جمعیت مهمان‌پذیر با آن مواجه‌اند کارا عمل نمایند.
- ۲- این اعلامیه از سوی دیگر بیان می‌کند که یکسان‌سازی - آسیمیلیسیون تعبیری به مفهوم اخذ فرهنگ جامعه میهمان‌پذیر به شکلی که خصوصیات فرهنگی اصلی با مراجع ارزشها و گونه‌های رفتاری جامعه مهمان‌پذیر جایگزین می‌گردند، به هیچ‌وجه نباید تحمیلی و یا جبری بوده و تنها می‌تواند محصول انتخابی تماماً آزادانه باشد.
- ماده ۵: این اعلامیه بر این اساس استوار است که حقوق تمامی جمعیت‌های زبانی مساوی و مستقل از موقعیت این زبانها به عنوان زبان رسمی محلی و یا اقلیتی بودن می‌باشد. در این اعلامیه تعییراتی مانند محلی و یا اقلیتی بکار برده نشده‌اند، زیرا - هرچند در بعضی موارد مشخص، شناسائی زبانها به عنوان اقلیتی و یا محلی می‌تواند احقاق برخی از حقوق معین را تسهیل نماید - با این همه این و دیگر تعابیر جرح و تعدیل‌کننده،

غالباً برای اعمال محدودیت بر حقوق جمعیت‌های زبانی بکار برده می‌شوند.

ماده ۶: این اعلامیه اعلام می‌کند که نمی‌توان تنها بر این مبناء که یک زبان، زبان رسمی دولت است و یا به طور سنتی برای مقاصد اداری و یا برخی از فعالیتهای فرهنگی مشخص در یک سرزمین بکار رفته است آنرا «زبان خاص سرزمین» بشمار آورد.

عنوان اول: اصول عمومی

ماده ۷: ۱- همه زبانها بیان هویتی جمعی و راهی مجزا برای درک و توصیف واقعیت اند و بنابراین می‌بایست که از همه شرایط لازم برای گسترش و پیشرفتشان در همه نوع فعالیت و کارکرد برخوردار باشند.

۲- همه زبانها محصول آفرینش جمعی بوده و به عنوان ابزار همبستگی تعیین هویت، ارتباط و افاده خلاق برای استفاده فردی در درون یک جمعیت در دسترس همگان قرار دارند.

ماده ۸: ۱- همه جمعیت‌های زبانی از حق سازماندهی و مدیریت منابع خویش برای تضمین نمودن کاربرد زبانهایشان در همه فعالیتها در درون جامعه برخوردارند.

۲- همه جمعیت‌های زبانی محق اند که بر هر گونه وسائط لازمه ممکن برای تضمین نمودن انتقال و پیوستگی زمانی زبان خود دسترسی داشته باشند.

ماده ۹: همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که سیستم زبانی خود را بدون مداخلات اجباری و یا القائی تنظیم و استانداردیزه نموده حفظ، توسعه و ارتقاء دهند.

ماده ۱۰: ۱- همه جمعیت‌های زبانی دارای حقوق برابرند.

۲- این اعلامیه تبعیض بر علیه جمعیت‌های زبانی را غیر قابل قبول می‌داند. فارغ از آنکه این تبعیض بر مبنای درجه حاکمیت سیاسی مستقل جمعیت زبانی؛ موقعیت تعریف شده آن جمعیتها از لحاظ اجتماعی اقتصادی و یا دیگر لحاظها، درجه استانداردیزه شدن، مدرنیزاسیون و یا به روزشدگی زبانهایشان و یا هر معیار دیگری اعمال گردد.

۳- همه گامهای ضروری برای تحقق اصل برابری و به جا آوردن موثر آن می‌بایست برداشته شوند.

ماده ۱۱: همه جمعیت‌های زبانی از حق دستیابی و استفاده از همه وسایل ترجمه به دیگر زبانها و یا ترجمه از دیگر زبانها که برای تضمین نمودن اعمال و برخورداری از حقوق ذکر شده در این اعلامیه ضروری باشند برخوردارند.

ماده ۱۲: ۱- هرکس حق دارد که کلیه فعالیتهای خود را در محیطهای عمومی به زبان خویش به جا آورد؛ به شرط آنکه آن زبان «زبان خاص سرزمینی» محلی باشد که وی در آن ساکن است.

۲- هرکس حق دارد که زبان خود را در محیط های شخصی و خانواده بکار برد.

ماده ۱۳: هرکس حق دارد که زبان خاص سرزمینی (زبان نیاخاکی) خود را که در آن زندگی می‌کند بیاموزد.

۲- هرکس حق دارد که چند زبانه شود و بر اساس تضمیناتی که در این اعلامیه برای کاربرد عمومی زبان خاص سرزمینی (زبان نیاکانی) تثبیت شده‌اند و بدون هیچ گونه پیشداوری مناسبترین زبانی را که موجب

پیشرفت شخصی و یا تحرک اجتماعی وی می‌گردد آموخته و بکار برد.

ماده ۱۴: تعابیر این اعلامیه نمی‌توانند به طرز تفسیر شوند و یا بکار روند که به نرمها و یا رویه های علمی ناشی از موقعیت داخلی و یا بین‌المللی یک زبان - که برای کاربرد آن زبان در سرزمین خود مناسبتر می‌باشند - زبان برسانند.

عنوان دوم: رژیم جامع زبانی

بخش اول: ادارات دولتی و نهادهای رسمی

ماده ۱۵: ۱- همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که در سرزمین قلمرو خود به طور رسمی بکار برده شوند.

۲- همه جمعیت‌های زبانی از این حق برخوردارند که تمام اسناد اداری، مدارک شخصی و دولتی و قیدیات محضرهای عمومی ثبت شده به زبان خاص سرزمینشان (زبان نیا خاکی شان) معتبر و قابل اجراء شناخته شوند و هیچ کس و مقامی نمی‌تواند تظاهر به نادیده گرفتن و بی‌خبری از این زبان بنماید.

ماده ۱۶: همه اعضای یک جمعیت زبانی حق دارند که با مقامات دولتی به زبان خویش ارتباط برقرار کرده و اعتناء متقابل در زبان خود را از آنها دریافت کنند این حق همچنین بخش‌های مرکزی سرزمینی محلی و تقسیمات فرمانطقه‌ای شامل سرزمینی که زبان مورد نظر زبان خاص نیاخاکی آن می‌باشد را فرا می‌گیرد.

ماده ۱۷: ۱- همه جمعیت‌های زبانی از این حق برخوردارند که همه اسناد و مدارک رسمی که به نحوی مربوط به سرزمین نیا خاکی یک زبان می‌باشد تهیه شده در زبان خودشان دسترسی داشته و آنها را کسب نمایند چه این چنین مدارک چاپی قابل خواندن با ماشین و یا در هر فرم دیگری بوده باشد.

۲- فرمها و اسناد اداری استاندارد، چه در شکل چاپی و چه در شکل قابل خواندن توسط ماشینها و یا به هر فرم دیگر باید به همه زبانها تهیه شده و در محلهای قابل دسترسی برای عموم و استفاده آنها قرار گیرند این خدمت باید توسط مقامات دولتی به شکلی انجام پذیرد که همه سرزمینیهایی را که برای یک زبان سرزمین خاص زبان (نیا خاکی) شمرده می‌شوند تحت پوشش قرار دهد.

ماده ۱۸: ۱- همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که قوانین و دیگر ملاحظات قانونی که به نحوی به آنها مربوط می‌شود به زبان خاص سرزمینی شان (زبان نیا خاکی شان) تهیه و منتشر شوند.

۲- مقامات دولتی که در حوزه حاکمیت خود دارای بیش از یک زبان خاص سرزمینی (زبان نیاخاکی) تاریخی هستند، می‌بایست همه قوانین و مقرارت دیگر قانونی و حقوقی دارای ماهیت عمومی را به تک تک این زبانها تهیه و منتشر سازند فارغ از اینکه متکلمین به هر کدام از این زبانها قادر به فهم زبانهای دیگر باشند و یا نه.

ماده ۱۹: ۱- زبان رسمی همه مجالس نمایندگی می‌بایست زبان (های) به طور تاریخی رایج در سرزمینهای که نمایندگان نمایندگی آن را برعهده دارند، باشد.

۲- این حق همچنین شامل زبانهای جمعیت‌های زبانی سکنی گزیده در مناطق جغرافی پراکنده که به آنها در بند پاراگراف چهار اشاره گردید نیز می‌شود.

ماده ۲۰: ۱- هر کس حق دارد زبانی را که به طور تاریخی در یک سرزمین به آن تکلم می‌شود- هم به شکل شفاهی و هم به شکل نوشتاری - در محاکم و دادگاههای قضائی واقع در آن سرزمین بکار برد. محاکم قضائی باید در امورات داخلی خود زبان خاص سرزمین (زبان نیا خاکی) را بکار برند و اگر بنا به سیستم حقوقی فعلی موجود در کشور ضرورتی به ادامه جریان محاکمات در محلی دیگر موجود باشد می‌باید به کاربرد زبان اصلی در محل جدید همچنان ادامه داده شود.

۲- هر کس حق دارد که در تمام موارد به زبانی که آنرا درک می‌کند و قادر به تکلم به آن است محاکمه شود همچنین حق دارد که از خدمت مترجمی مجانی بهره مند گردد.

ماده ۲۱: همه جمعیت‌های زبانی حق ثبت و بایگانی مدارک و اسناد به زبان سرزمینی خود (زبان نیا خاکی) توسط محضرهای عمومی را دارا می‌باشند.

ماده ۲۲: همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که مدارک تأیید شده آنها توسط ثبت اسناد محضرهای عمومی و یا دیگر ماموران صلاحیت‌دار دولتی به زبان خاص سرزمین (زبان نیاکانی) محل خدمت ماموران دولتی و یا محضرهای عمومی تهیه و تنظیم شوند.

بخش دوم: تحصیل

ماده ۲۳: ۱- آموزش و تحصیل می‌بایست در سرزمینی که در آن عرضه می‌گردد به تشویق افاده فرهنگی خود از سوی جمعیت زبانی کمک نماید.

۲- آموزش و تحصیل می‌بایست در سرزمینی که عرضه می‌شود به حفظ توسعه زبانی که یک جمعیت زبانی به آن سخن می‌گوید یاری رساند.

۳- آموزش و تحصیل همواره می‌بایست در خدمت تکثر و تنوع زبانی و فرهنگی و روابط آهنگدار بین جمعیت‌های زبانی گوناگون در سراسر جهان باشد.

۴- در بستر اصول پیش گفته هر کس حق دارد که هر زبانی را بیاموزد.

ماده ۲۴: همه جمعیت‌های زبانی حق دارند درباره گستره حضور زبانشان به عنوان زبان رابط و به عنوان زبان مورد مطالعه در تمام سطوح تحصیلی در سرزمین خود (پیش دبستانی، ابتدائی، متوسطه، حرفه‌ای و فنی دانشگاهی و آموزش بزرگسالان) تصمیم بگیرند.

ماده ۲۵: همه جمعیت‌های زبانی از حق دستیابی و کاربرد همه منابع انسانی و مادی لازم برای تضمین نمودن حضور زبانشان در همه سطوح تحصیلی در نیاخاک خود از قبیل آموزگاران ورزیده، روشهای آموزشی مناسب، کتب و متون درسی، منابع مالی، تجهیزات و ساختمانها، تکنولوژی های سنتی و مدرن و در وسعتی که خواهان آنهاند برخوردار می‌باشند.

ماده ۲۶: همه جمعیت‌های زبانی محقاند از تحصیلی که اعضای آن جامعه را قادر به تسلط کامل در کاربرد زبانشان سازد شامل توانائیهای مختلف مربوط به همه محیطهای روزمره کاربرد زبان، همچنین گسترده ترین تسلط ممکنه به هر زبان دیگری که خواهان یادگیری آن باشند برخوردار شوند.

ماده ۲۷: همه جمعیت‌های زبانی حق دارند از تحصیلی که اعضای آن جمعیت را قادر به کسب دانش هرزبانی که مربوط به سن فرهنگی شان بوده باشد برخوردار شوند، مانند زبانهای ادبی و یا زبانهای مقدس که سابقاً زبانهای معمول آن جمعیت بوده اند.

ماده ۲۸: همه جمعیت‌های زبانی حق دارند از تحصیلی که اعضای آن جمعیت را به دستیابی به آگاهی همه جانبه درباره میراث فرهنگی خود (تاریخ، جغرافیا، ادبیات و دیگر نمودهای فرهنگی شان) قادر سازد، برخوردار شوند همچنین محق اند که از گسترده ترین آگاهی ممکنه درباره هر فرهنگ دیگری که خواهان دانستن آن باشند بهره مند شوند.

ماده ۲۹: ۱- هر کس محق است که از تحصیل آموزش به زبان خاص سرزمین خود که در آنجا ساکن است (زبان نیاکانی) برخوردار گردد.

۲- این حق، حق کسب دانش گفتاری و نوشتاری زبانی دیگر را که شخص ممکن است به عنوان ابزار ارتباط با دیگر جمعیت‌های زبانی بکار برد نفی و سلب نمی کند.

ماده ۳۰: زبان و فرهنگ همه جمعیت‌های زبانی می بایست موضوع مطالعه و تحقیقات علمی در سطح دانشگاهی قرار گیرند.

بخش سوم: نامهای شخصی

ماده ۳۱: همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که سیستم نامهای شخصی خویش را در همه محیطها و در همه مناسبتها حفظ نموده و آنها را بکار برند.

ماده ۳۲: ۱- همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که نامهای محل و مکان به زبان خاص سرزمینی خود را (زبان نیا خاکی) هم به صورت شفاهی و هم به صورت کتبی در محیطهای خصوصی، عمومی و رسمی بکار برند.
۲- همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که نامهای بومی محلها و مکانها را تثبیت و حفظ نموده در آنها اصلاحاتی اعمال نمایند همچنین نامهای امکنه را نمی توان به طور کیفی موقوف و منسوخ نمود و یا تحریف و جرح و تعدیل کرد همچنین نمی توان اینگونه نامها را پس از تغییرات سیاسی یا هر گونه دگرگونی حادثه دیگر تغییر داد.

ماده ۳۳: همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که جمعیت خود را به همان نامی که در زبان خودشان بکار می برند بنامند. هر گونه ترجمه به زبانهای دیگر میبایست از نامگذاریهای تحقیرآمیز و ابهام انگیز اجتناب نماید.
ماده ۳۴: هر کس حق دارد که نام خود را در همه محیطها به زبان خویش بکار برد و همچنین حق دارد که نامش، اگر لزومی به بکار بردن سیستم نوشتاری متفاوت با زبان وی وجود داشته باشد با لحاظ دقیقترین آوانگاری ممکن ثبت گردد.

بخش چهارم: رسانه های ارتباطی و تکنولوژی های جدید

ماده ۳۵: همه جمعیت‌های زبانی از این حق برخوردارند که درباره درجه حضور زبانشان در رسانه های ارتباطی در سرزمین خود (نیا خاک خود) بدون در نظر گرفتن روش پخش و یا انتقال تولیدات آنها تصمیم

بگیرند چه این رسانه‌ها محلی و یا سستی چه رسانه‌های دارای شمول گسترده تر و چه رسانه‌هایی که از تکنولوژی پیشرفته تر استفاده می‌کنند، باشند.

ماده ۳۶: همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که به همه منابع مادی و انسانی لازم برای تضمین نمودن درجه مطلوبی از حضور زبان خویش و درجه مطلوبی از افاده فرهنگی خودشان در رسانه‌های ارتباطی در سرزمین خود؛ و از پرسنل ورزیده منابع مالی ساختمانها و تجهیزات تکنولوژیهای سستی و مدرن، دسترسی داشته باشند.

ماده ۳۷: همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که از طریق رسانه‌های ارتباطی آگاهی کاملی درباره میراث فرهنگی خویش (تاریخ، جغرافیا، ادبیات و دیگر نمودهای فرهنگ شان) همچنین حداکثر اطلاعات ممکنه درباره هر فرهنگ دیگری که اعضای آن جمعیت خواستار دانستن آن باشند را دریافت نمایند.

ماده ۳۸: زبانها و فرهنگهای همه جمعیت‌های زبانی در سراسر جهان می‌بایست در رسانه‌های ارتباطی از معامله و برخوردی برابر و غیر تبعیض آمیز بهره مند شوند.

ماده ۳۹: جمعیت‌های توصیف شده در ماده ۱ پارگراف ۳ و ۴ این اعلامیه و گروه‌های ذکر شده در پارگراف همان ماده از حق برابر تمثیل زبانشان در رسانه‌های ارتباطی سرزمینی که در آن ساکنند و یا به آنجا مهاجرت می‌نمایند برخوردارند این حق باید در هماهنگی با حقوق دیگر گروهها و جمعیت‌های زبانی ساکن در آن سرزمین اعمال گردد.

ماده ۴۰: در عرصه تکنولوژی اطلاعاتی همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که به تجهیزات تطبیق داده شده با سیستم زبانی شان و به ابزار آلات و محصولات تهیه شده در زبان خودشان دسترسی داشته باشند به نحوی که بتوانند از همه امکانات و پتانسیلهای ممکن توسط چنین تکنولوژی‌هایی برای افاده خود برای تحصیل در ارتباطات، انتشارات، ترجمه و پروسسینگ اطلاعاتی و کلا تبلیغ فرهنگشان حداکثر بهره‌برداری را بنمایند.

بخش پنجم: فرهنگ

ماده ۴۱: ۱- همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که زبان خویش را در همه فرمهای افاده فرهنگی بکاربرده، آنرا حفظ نموده و توسعه دهند.

۲- همه جمعیت‌های زبانی می‌بایست بتوانند حق مذکور را تمام و کمال اعمال نمایند بی آنکه محیط آن جمعیت به اشغال سلطه گرایانه فرهنگی بیگانه معروض شود.

ماده ۴۲: همه جمعیت‌های زبانی از حق رشد و توسعه تمام و کامل در داخل محیط فرهنگی خود برخوردارند.

ماده ۴۳: همه جمعیت‌های زبانی از حق دستیابی به آثار آفریده شده به زبان خود برخوردار می‌باشند.

ماده ۴۴: همه جمعیت‌های زبانی محق اند که به برنامه‌های بین فرهنگها از طریق بخش اطلاعات کافی دسترسی داشته باشند همچنین حق دارند که از فعالیتهایی مانند آموزش زبانشان به خارجیان ترجمه دوبلاژست سنکرونیزاسیون و زیرنویسی حمایت نمایند.

ماده ۴۵: همه جمعیت‌های زبانی از این حق برخوردارند که زبان خاص سرزمینی شان (زبان نیا خاکی شان)

جایگاه ممتازی را در رویدادها و خدمات فرهنگی (کتابخانه‌ها، کلوب‌های ویدئویی، سینماها، تئاترها، موزه‌ها، آرشیوها، فرهنگ عامه، صنایع فرهنگی و در همه دیگر نمودهای حیات فرهنگی) اشغال نماید.

ماده ۴۶: همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که میراث زبانی و فرهنگی خویش را شامل نمودهای مادی آن مانند مجموعه‌های اسناد هنری و معماری ابنیه تاریخی و متون نوشته شده به زبان خود را محافظه نمایند.

بخش ششم: محیط اجتماعی - اقتصادی:

ماده ۴۷: ۱- همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که کاربرد زبان خویش در همه فعالیت‌های اجتماعی - اقتصادی در سرزمین‌های خود را نهادینه نمایند.

۲- همه اعضای جمعیت‌های زبانی محق‌اند که برای اجرای فعالیت‌های حرفه‌ای خود به همه وسائط ضروری تهیه شده به زبان‌شان مانند اسناد و کارهای مرجع دستورالعمل‌ها فرم‌ها و تجهیزات کامپیوتری ابزارآلات و تولیدات دسترسی داشته باشند.

۳- استفاده از زبان‌های دیگر در این محیط تنها در صورتی می‌تواند مورد احتیاج باشد که طبیعت فعالیت حرفه‌ای نیاز به آنرا موجه سازد به همه حال در هیچ شرایطی زبان تازه واردتر نمی‌تواند موقعیت زبان نیاخاکی را تنزل داده و یا جانشین استفاده از آن گردد.

ماده ۴۸: ۱- در درون سرزمین جمعیت زبانی خویش هر کس حق دارد که زبان خود را با اعتبار قانونی کامل در همه معاملات اقتصادی از هر جنس مانند خرید و فروش کالاها و خدمات بانکداری بیمه قراردادهای شغلی و غیره بکار برد.

۲- هیچ ماده‌ای از این گونه مقررات و عقده‌های خصوصی نمی‌تواند کاربرد زبان خاص سرزمین (زبان نیاخاکی) را محدود و یا ممنوع سازد.

۳- در داخل سرزمین یک جمعیت زبانی هر کس محق شمرده می‌شود که به همه اسناد لازم برای انجام عملیات فوق‌الذکر تهیه شده به زبان خویش دسترسی داشته باشد اینچنین اسنادی شامل فرم‌ها، چک‌ها، قراردادهای، رسیدها، صورت حساب‌ها، سفارش‌نامه‌ها، دریافت نامه‌ها و غیره می‌شود.

ماده ۴۹: در داخل سرزمین هر جمعیت زبانی، هر شخص حق دارد که زبان خویش را در انواع سازمان‌های اجتماعی - اقتصادی مانند تشکیلات اتحادیه‌ای و سندیکا‌های کارگری انجمن‌های حرفه‌ای کار فرمایان اصناف و بازرگانی بکاربرد.

ماده ۵۰: ۱- همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که زبان‌شان از جایگاهی ممتاز در تبلیغات آگهی‌ها تابلوها، علائم و نشان‌گاه‌های بیرونی به عنوان یک کل در چهره کشور بر خوردار باشد.

۲- در داخل سرزمین جمعیت زبانی هر کس حق دارد به اطلاعات تمام و کامل شفاهی و نوشتاری تهیه شده به زبان خود درباره کالاها و خدمات عرضه شده توسط موسسات بازرگانی از جمله به نحوه استفاده از اتیکت‌های لیست‌های مواد سازنده تبلیغات و آگهی‌ها، ضمانت نامه‌ها و غیره دستیابی داشته باشد.

۳- همه علائم و نشانه‌های عمومی که تاثیر گذار بر سلامتی اشخاص‌اند به قید آن که پوستر از نشانه‌های

مربوط به زبانهای دیگر نباشند می‌بایست که اقلاً به زبان خاص سرزمین (زبان نیاخاکی) تهیه شوند. ماده ۵۱: ۱- همه کس حق دارد زبان خاص سرزمین خود را در ارتباط با شرکتها و موسسات بازرگانی و نهادهای خصوصی بکاربرد و به همان زبان پاسخ و یا خدمت دریافت دارد. ۲- هرکس حق دارد به عنوان یک مشتری مصرف کننده خریدار و یا استفاده کننده از مؤسسات عمومی اطلاعات شفاهی و نوشتاری تهیه شده به زبان خاص سرزمین خود (زبان نیاخاکی) را دریافت دارند. ماده ۵۲: هرکس حق دارد تمام فعالیتهای حرفه‌ای خویش را به زبان خاص سرزمین خود (زبان نیاخاکی) به انجام رساند مگر آنکه طبیعت شغلش کاربرد زبانهای دیگری را الزامی سازد مانند معلمین زبانهای خارجی مترجمین و یا راهنمایان توریستی.

ملاحظات اضافی

نخست: مقامات دولتی می‌باید تمام گامهای لازم برای تحقق و جاری شدن حقوق مندرجه در این اعلامیه را در محدوده حوزه صلاحیتهای خویش بردارند به طور مشخص تر برای تشویق نمودن تحقق حقوق زبانی جمعیتهایی که آشکارا از جنبه منابع مالی در مضیقه می‌باشند می‌بایست منابع مالی بین‌المللی تدارک دیده شوند بنابراین مقامات دولتی می‌بایست حمایت لازمه برای استانداردیزه شدن ترجمه، آموخته شدن و استفاده از زبانهای جمعیتهای گوناگون تحت اداره خود را فراهم نمایند.

دوم: مقامات عمومی می‌بایست مطلع شدن نهادهای رسمی سازمانها و اشخاص مرتبط را با حقوق و وظایف مربوط ناشی از این اعلامیه تضمین و تامین نمایند.

سوم: مقامات عمومی می‌بایست در پرتو سیستم قانونگذاری موجود مجازاتهایی قابل اجراء برای هرگونه اخلال در حقوق زبانی تشریح شده در این بیانیه برپادارند.

ملاحظات نهائی

نخست:

این اعلامیه بنیانگذاری شورای زبانها در بنیه سازمان ملل متحد را توصیه می‌نماید مجمع عمومی سازمان ملل متحد عهده دار بر پا ساختن چنین شورائی تعریف؛ وظایف آن وانتساب اعضای شورا و همچنین عهده دارای جامعه نهادی در قوانین بین‌المللی برای حفاظت از جمعیتهای زبانی در دستیابی و اعمال حقوق خویش که در این اعلامیه شناخته شده اند خواهد بود.

دوم: این اعلامیه تشکیل کمیسیون جهانی حقوق زبانی را نهادی غیر رسمی و مشاوره‌ای مرکب از نمایندگان سازمانهای غیردولتی و دیگر تشکیلات فعال در زمینه قوانین زبانی توصیه و تشویق می‌نماید. (بارسلون ژوئن ۱۹۹۶)^۱

**The Reasons and Indexes of Changing
The Language of Tehran Turks**

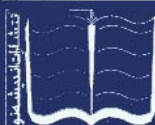
By:

Abbass Davarniya

شاید زبان بیشتر از آن که منعکس کننده فراگردهای فرهنگی باشد، در واقع قالب‌دهنده این فراگرد است. ادوارد ساپیر یکی از نخستین زبان‌شناسانی بود که استدلال می‌کند، نظر ما درباره واقعیت، نسخه خلاصه شده‌ای از جهان است که زبان آن را ویرایش کرده‌است. جهان واقعی تا حد زیادی بر پایه عادت‌های زبانی هر گروهی ناآگاهانه بنا شده‌است. هر زبانی یک فرهنگ خاص را منعکس و تقویت می‌کند و حتی می‌توان گفت که آن فرهنگ را قالب‌ریزی می‌کند. اگر زبان یک قومی جایش را به زبان یک قوم دیگر دهد، فرهنگ آن قوم نیز جایش را به فرهنگ قوم دیگر می‌دهد. پس، زبان چیزی بیشتر از صرف نماد فرهنگ یک گروه است. زبان هویت گروهی را تقویت می‌کند و شیوه‌های اندیشیدن و رفتار ویژه یک گروه را تحکیم می‌کند.

(بیتس و پلاگ ص ۴۵۸ و ۴۶۲)

شابک: ۹۶۴-۰۶-۷۸۹۱-۰۰
ISBN 964-06-7891-0



مرکز پخش:
تهران-اول خیابان کارگر شمالی
پاساژ فیروز - طبقه دوم
انتشارات اندیشه نو
۶۶۴۷۷۷۱